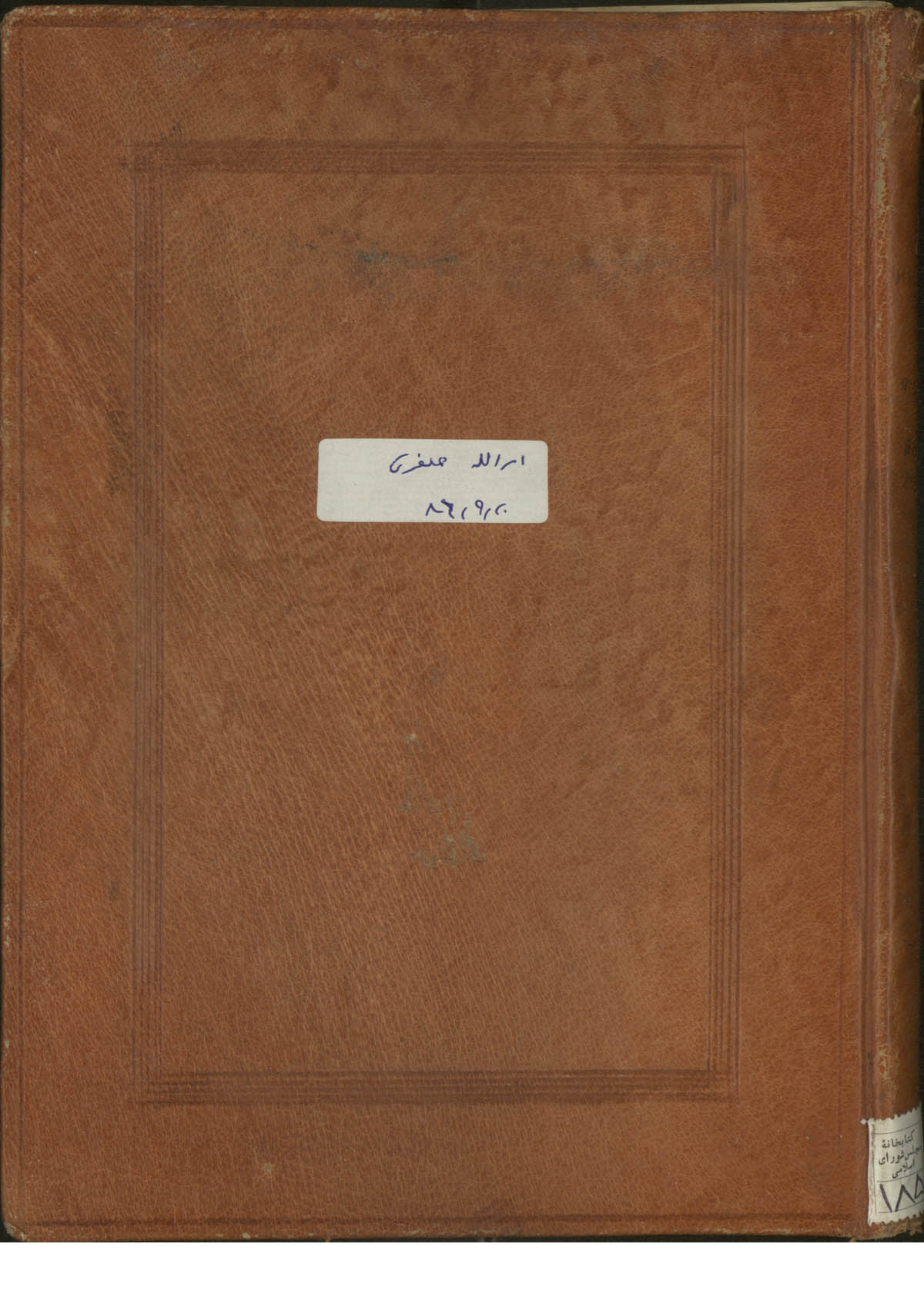
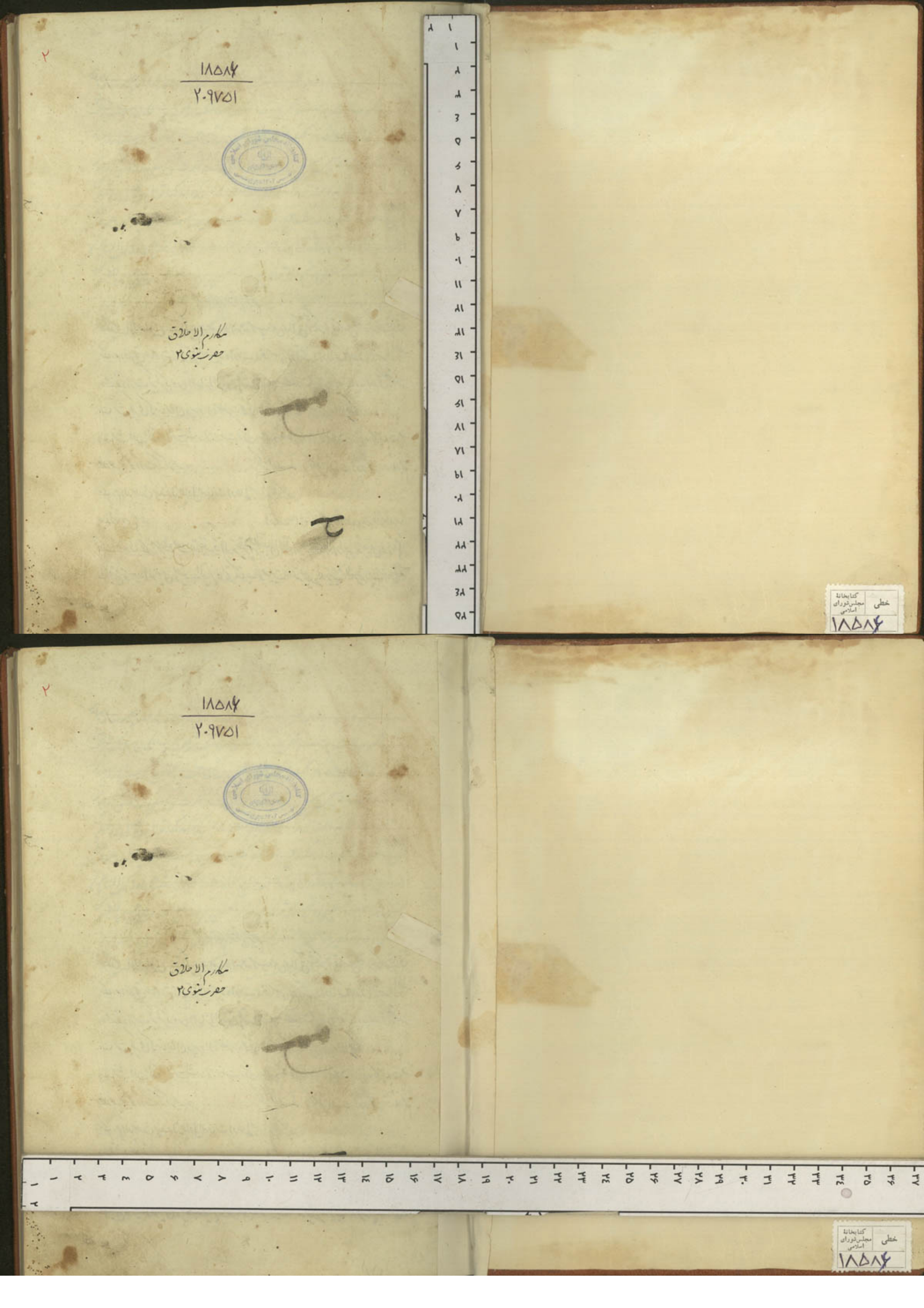

اسدالله جعفری
۸٦/۹/۰


۱۸۵۸۶
۲۰۹۷۵۱
مکارم الاخلاق
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۵۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

وعلیک الاعتماد فی التتمیم یا کریم جواهر زواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بی قیاس نثار بارگاه خلاقی که
مکارم اخلاق عباد اثری از آثار فیض جود اوست و محاسن آداب و ادراک خلایق شمه از لطف
نامحدود اوست کریمی که نوع انسان را از جهت اتصاف بصفات حسنه و اکتساب اخلاق مستحسنه
ساحت کبریای که متابعان و پیروان حضرت محمدی را بنوید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
بنواخت جلت آلاؤه و عمت شانه و صلوات زاکیات و تحف تحیات نامیات بر سید کاینات و
خلاصه موجودات که کریمه و انک لعلی خلق عظیم نکته ایست که از کمال ذات او و کلمه لاتمم
مکارم الاخلاق نبذه از جلال صفات او عالی مسند بارگاه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
صدرنشین صفه کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین آفتاب عالمتاب سپهر اصطفا بدر عالیقدر
فلک اهتدی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و عترته الطیبین الطاهرین خصوصا بر امیر المؤمنین و امام
المتقین و سید الوصیین و یعسوب الدین خاتم کتاب وصایت خاتمه صحیفه لاریب مظهر غرایب مظهر عجایب

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب بصیرت و بصایر
زاکیه اصحاب فطنت پوشیده و مخفی نماند که سالکان مناسک شریعت و سالکان مسالک طریقت
و حقیقت را بعد از اعتصام بحبل متین قران مجید و فرقان حمید هیچ متمسکی رفیع تر از اخبار
حضرت رسالت و دستی منیع تر از آثار آن جناب نیست و حضرت حق سبحانه و تعالی در هر قرنی
از قرون جماعتی از امت محمد را با دراک این سعادت فایز کردانید که اقوال و افعال و اخلاق
و جمیع منسوبات آنحضرت در سلک جمع و عقد ضبط کشیده تصانیف متعدده در منصه ظهور جلوه داد
انداز جمله کتاب مکارم الاخلاق است که از بدایع مصنفات افضل المتقدمین و اکمل المتاخرین
شیخ الاسلام و المسلمین رضی الملة و الدین ابو نصر الحسن بن ابی علی الفضل بن الحسن الطبرس
است نور الله مرقده و بر او ضجعه مشتمل است بر مکارم الاخلاق و محاسن آداب آنحضرت و
آنچه امت را بآن امر فرموده اند و فی الواقع مثل آن کتابی در این باب مؤلف نشده و نزد
خواص و عوام دلپذیر است بلکه کافه انام را از دانستن آن ناگزیر است اما چون کتاب مذکور
بلغت فصیحه عربیه در سلک تالیف و عقد تصنیف در آمده اکثر اهل فرس از استفاده و استفاضه
آن محروم مانده و عموم فایده آن معدوم در ایام سلطنت و اعوام خلافت حضرت شاه دین پناه ستاره
سپاه آفتاب سپهر عزت و جاه مسند نشین بارگاه السلطان العادل ظل الله اختر برج شهر
یاری دُرّ دُرج بختیاری صاحب سریر کشورگیر ائمه اثنی عشر سلطان صاحب قران سلیمان مکان
گیتی ستان مالک رقاب الامم مولا ملوک الترک و العرب و العجم قدوه اساطین السلاطین
فی الآفاق عمده اعاظم الخواقین الارث و الاستحقاق و مروج الشریعه المطهره المصطفویه
القویمه المرتضویه حافظ بلاد الاسلام و المسلمین مغیث السلطنه و الخلافه و السیاده و الدین المؤید
من عند الله الغازی فی سبیل الله سلطان شاه طهماسب بن السلطان شاه اسمعیل الحسینی شید الله

قوایم سریر السلطنه و الخلافه بوجوده و ابّد ارکان الابهة و الجلالة بفیض جوده بشارت بشارت و مثا
ل بی مثال عالیحضرت کیوان رفعت مریخ صولت مشتری طلعت خورشید منزلت دین پرور معدلت
گستر ممهد قواعد ایالت و بختیاری مشید مراسم عدالت و کامکاری امیر الامراء و عون الضعفا
و الفقراء مرجع الاکابر و الاعالی ملجا الافاضل و الموالی مظهر الطاف حضرت اله مصداق مقال تخلقوا باخلاق الله
سمی بن خان محمد گرد خراسان بود در شرف خلد برین ممالک مدار عدالت شعار
پناه جهان بنده شاه دین پناه این فقیر قلیل البضاعه و حقیر عدیم الاستطاعه نصیر الدین محمد بن عبد
الکریم الانصاری الاسترابادی غفر الله له و لوالدیه رسید که کتاب مذکور را بلغت فارسی ترجمه
کند بنوعی که عرایس ابکار مفهومات و معانی از نقاب الفاظ و عبارات عربی چهره نماید و پرده خفا
و اختفا از عارض ظهور و رخسار وضوح گشوده کردد و آنحضرت همچنانکه بنام نامی و اسم سامی حضرت
رسالت پناهی موسوم است بمکارم اخلاق و محاسن آداب و اوصاف محمدیه سلام اکتساب فرموده
و بدان نیز متصف و منعوت باشد و بیمن دولتش سایر امت محمد خواص و عوام از خواص فضایل
و عموم فواید آن محفوظ و بهره مند کردند هرچند این کمینه را قدرت باین امر خطیر و قوت اشتغال
باین شغل کبیر نبود بحکم المامور معذور و امتثال للامر العالی و استعانت از حضرت باری عز اسمه و جلت
و از ارواح مقدس حضرت سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین استمداد
نموده در آن شروع کرد و این ترجمه را محاسن الآداب نام نهاد و ملتمس از مکارم اخلاق ناظرین
ظرین مکارم الاخلاق آنکه بنظر اصلاح در آن دیده اگر بر زلله و قصوری مطلع شوند قلم عفو بر آن
کشیده راقم را معفو و معذور دارند و مسؤله از حضرت ملک متعال آنکه توفیق اتمام کرامت فر
ماید و حضرت امیر و سایر مؤمنان را باین ترجمه منتفع و مستفید کرداناد و این ترجمه را ذخیره از برای
یوم لا ینفع مال و لا بنون انه ولی ذلک و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل

کتاب بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا میکنیم بنام خدای سزاوار پرستش نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات
بخشنده بر ایشان بتعهد و محافظت از آفات هر شیئ که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد
بود جمله آن مر خدای را که مسما و موصوفست بهمه اسما و صفات و کمال آن خدای که یکیست بذات و یگانه
است بصفات بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان و حاجتمندان و نزاد کسی او را و از او زاده
نشد از کسی نیست و نبود او را همتا و درود بر محمد که بنده و برگزیده اوست که فرستاد او را
بتمام آفریدگان مژده دهنده مر مومنان را و مطیعان را به بهشت و رحمت خدای تعالی و بیم کننده مر
کافران را و عاصیان را از دوزخ و عقوبت او و خواننده مر بندگان را به پرستش خدای تعالی بفرمان و تو
فیق او و دلیل ظاهر بر وجود او بر اهل بیت او که پیشوایان راه راستند و به پیروی ایشان از ظلمت
و تاریکی جهالت و ضلالت نجات میتوان یافت همچنانکه در تاریکی ظلمت شب بچراغ نور دهنده
بمقصود میتوان برد الحنان اهل بیتی خدای تعالی دور کردانیده است از ایشان هر چیزی را که منکر
و ناشایسته است و معصوم و پاک کردانیده است ایشان را از جمیع گناهان و سلام بر کسی باد که متابعت
کرد راه راست را اما بعد از حمد خدا و صلوات بر رسول و آل او پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی
چون در کردانیده است پیروی حضرت پیغمبر را کلید خوشنودی خود و راه بسوی بهشت چنانکه گفته است
لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله یعنی بدرستی که هست شما را رسول خدای شیوه نیکو است
و الیوم الآخر یعنی هر کسی را که امید میدارد ثواب خدای تعالی و نعمتهای آخرت را و کردانیده است
آنحضرت را و پیروی کردن سنت او و آنچه از و روایت کنند سبب محبت و وسیله رحمت خود چنانکه
گفته است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگوای محمد که اگر دوست میدارید شما خدای تعالی
را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای تعالی باعث شد این رستکاری عظیم بجمع کردن
کتابی که مشتمل باشد بر اخلاق کریمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آداب حسنه آنحضرت و آنچه امر فرموده

است بان امت را پس امت را که گفت آنحضرت انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی خدای مرا فرستاده است بر بندگان برای آنکه تمام کردانم مکارم اخلاق را که به پیغمبران دیگر تمام نشده و جمع کردن کتاب مذکور بجهة آنست که دانستن هر چیز مقدمست بر عمل کردن بآن چیز پس ختم در کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام چیزی که مشتملست بر حقیقت روش پیغمبران علیهم السلام و آن بریدن و دور بودن است بتمامی از مردمان و متوجه شدن بخدای تعالی در حالت امید و ترس و قطع نظر کردن از دنیا و زینت او و توجه کردن باحوال آخرت و امیر المؤمنین علیه السلام خاص کردانیده است از میان پیغمبران پیغمبر ما را صلوات الله علیه بکمال این سیرت و روش و مبالغه و ترغیب کرده است ما را بر اقتدا کردن بآنحضرت بعد از کلام طویلی در کسی که دعوی دروغ میکرد که امید میدارد بخدا پس فرموده است که دعوی میکند بگمان خود که امید میدارد بخدا که دروغ میگوید چیست حال او که ظاهر نمیشود امید در عمل او پس هر که امید میدارد بکسی شناخته میشود مگر امید داشتن بخدای تعالی که اینرا از عمل او ظاهر نمیشود زیرا که هر که در امید خود صادقست عمل میکند که بسبب آن عمل بمطلوب خود برسد و امید میدارد از خدای تعالی آمرزش گناهان میکند پس امید او در عمل او ظاهر نمیشود و هر ترسی که است محقق و معلوم است مگر ترس از خدای تعالی بدرستی که این معلوم نیست زیرا که اگر ترس بنده از خدای تعالی محقق میبود در ترک معاصی میشد امید میدارد بنده از خدای تعالی امر بزرگی را که آن بهشت و نعمتهای آخرت است و امید میدارد از بندگان خدای تعالی چیزی بی اعتبار که آن امور دنیویست و با وجود این میکند پس از برای خود را و خدمت میکند بنده سلطان تا اینکه بمطلوب حقیر خود برسد و عبادت نمیکند پروردگار را و تصدق نمیکند اندکی از مال خود تا اینکه بمطلوب بزرگ خود برسد پس چیست حال خدای تعالی را آن قدر شان او که تقصیر کرده میشود با او از آنچه کرده میشود به بندگان او آیا میترسی که باشی در امید داشتن خود از خدای تعالی کاذب و دروغگو یا نمیدانی خدای تعالی را محل امید و همچنین اگر ترسد بنده

از بندگان خدای تعالی امید بدارد و از ترس خود آنچیزی را که نمی‌بیند از پروردگار خود را پس ترسیدن از کسی از بندگان ظاهر میشود و ترسیدن او از آفریننده ایشان ظاهر نمیشود و همچنین هر که دنیا در چشم او بزرگست و قدری دارد حال او اختیار میکند دنیا را بر خدای تعالی پس ترک میکند خدای تعالی را و متوجه دنیا میشود و میگردد بنده دنیا و بدرستی که رسول خدا کافیست برترا در مقتدا بودن و دلیل است برترا بر مذمت دنیا و عیب او و بسیاری رسوائیها و بدیهای او زیرا که آنحضرت متوجه دنیا و زینتهای او نشد و حق سبحانه و تعالی دنیا را و آرایشهای او را بآنحضرت نداد و بغیر آنحضرت داد و اگر خواهی بگویم بعضی از حالات حضرت موسی کلیم الله چون گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر یعنی پروردگارا بدرستی آنچه فرستادی بمن محتاجم بآن بحق خدا که سؤال نکرد حضرت موسی مگر نانی که بخورد برای آنکه میخورد گیاه زمین را و سبزی گیاه می‌نمود از تنکی پوست شکم حضرت موسی بجهت لاغری و کمی گوشت و اگر خواهی بگویم شمه از احوال حضرت داود علیه السلام بیان کنم بدرستی که زنبیل میبافت از برگ خرما بدست خود میگفت همنشینان و مصاحبان خود را که آیا کدام یک از شما میفروشید این زنبیل را برای من و میخورد قرص جو از بهای آن و اگر خواهی بگویم از حالات عیسی بن مریم علیه السلام بدرستی که سنگ را بالین خود ساخت و جامه درشت پوشیدی و نان خورش او گرسنگی بود و چراغ او شب ماه بود و سایه و پناه او و آنچه بدان گرم میشد در زمستان مشرقها و مغربهای زمین بود و میوه و ریحان او آنچه از زمین میروئید از برای حیوانات و نبود او را زنی که در فتنه اندازد او را و نه فرزندی که اندوهگین کند او را و نه مالی که مشغول کرداند او را و نه طمعی که حقیر کرداند او را مرکب او دو پای او بود و خدمتکار او دستهای او پس اقتدا کن بر پیغمبر خود که او مقتدا است مر کسی را که پیروی کند او را و دوسترین بندگان نزد خدای تعالی کسیست که پیروی کند پیغمبر خود را و اقتدا کند و متابعت نماید سنت او را و آنچه از او روایت کنند و آنحضرت رغبت نکرد بدنیا و نظر در دنیا نکرد و خالی و تهی بود از دنیا و گرسنه ترین اهل دنیا بود از شکم و عرض کرده شد دنیا بر وی پس قبول نکرد آنرا و دانست که خدای تعالی دشمن و حقیر و صغیر داشت دنیا را پس او نیز دشمن داشت

دنیا را و اعتبار نکرد و متوجه او نشد و اگر نبودی در ما هیچ گناهی مگر دوست داشتن چیزی را که دشمن داشت خدای تعالی آنرا و تعظیم کردن و بزرگ داشتن چیزی را که خدای تعالی اعتبار نکرد آنرا هر آینه همین بس میبود در مخالفت کردن بخدای تعالی و خلاف امر و فرمان او کردن بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله طعام میخورد بر زمین بی سفره و خوان و مینشست مانند نشستن بندگان و میدوخت بدست خود نعلین خود را و پیوند میکرد بدست مبارک خود جامه خود را و سوار میشد در از گوش برهنه را و در ردیف خود می نشاند کسی را و بود پرده بر در خانه آنحضرت و در آن پرده صورتها بود پس گفت بیکی از زنان خود که فلانه غایب کردان و دور کن این پرده را از چشم من بدرستی که چون نظر میکنم در این بیاد می آید مرا دنیا و آرایشهای او پس آنحضرت اعراض کرد از دنیا بدل خود و دور کرد یاد دنیا را از نفس خود و دوست داشت او را دشوار است که غایب باشد زینت دنیا از چشم او تا متوجه دنیا و زینتهای او نشود و اعتقاد نکند دنیا را سرای قرار پس بیرون کرد دنیا و زینتهای او را از چشم خود و همچنین هر که دشمن میدارد چیزی را دشمن میدارد نظر کردن و یاد کردن آنچیز را بدرستی که رسول خدا است دلالت کننده و راه نماینده ترا بر بدیها و عیبهای دنیا زیرا که گرسنه بود با خاصان خود و باز گرفته شد از او آرایشها و زینتهای دنیا با وجود بسیاری قرب و منزلت او بخدای تعالی پس باید که فکر کند عاقل که آیا خدای تعالی اکرام کرد محمد را باینکه نداد دنیا و زینتهای دنیا را باو و یا اهانت کرد و حقیر داشت او را پس اگر گوید که اهانت کرد بحق خدا که دروغ گفته باشد و اگر گوید که اکرام کرد محمد را پس باید که بداند که خدای تعالی اهانت کرد و حقیر داشت دنیا را زیرا که کسترانید دنیا را از برای غیر او و دور کردانید آنرا از نزدیکترین مردمان بخود پس باید که اقتدا کند به پیغمبر خود و متابعت نماید اثر او را و اگر پیروی نکند پیغمبر خود را ایمن نباشد از هلاکت پس بدرستی که خدای تعالی کردانیده است حضرت محمد را صلی الله علیه و آله نشان و علامت قیامت زیرا که او پیغمبر آخر الزمانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و پیروی او ایمن شوند از هلاکت و آنحضرت بشارت دهنده است به بهشت و بیم کننده است بعقوبت و با وجود اینکه

علو و مرتبه بیرون رفت از دنیا گرسنه و رسید بآخرت سالم و بی عیب و ننهاد سنگی بر سنگی و خانه و منزل و عمارتی بنا نکرد تا آنکه از دنیا برفت و اجابت کرد خواننده پروردگار خود را پس خدای تعالی را چه منت عظیم است بر ما که انعام کرد ما را به پیشوا و مهتری چون محمد صلی الله که متابعت و پیروی او کنیم و امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه میفرماید که بحق خدا که چندان پیوند کردم جامه خود را تا آنکه شرم داشتم از پیوند کننده آن بدرستی که پیوند کننده امیر المؤمنین علی علیه السلام امام حسن علیه السلام بود پس کسی مرا گفت که چرا نمی اندازی این جامه را پس گفتم مر او را که دور شو از من نزد صباح ستایش میکنند قوم شب رفتن را و معنی این سخن ظاهر است که اگر چه شب رفتن مشقت تمام دارد و در هنگام رفتن ستایش نمیکنند اما صباح که بمنزل رسیدند ستایش میکنند شب رفتن را همچنین آن کار که امیر المؤمنین علی میکرد از پیوند کردن جامه و اگر چه در نظر دنیا جامه مشقتی دارد و ستایش نمیکنند آنرا اما بمنزل آخرت که برسند ستایش خواهند کرد آنرا و خواهند گفت کاشکی ما هم این عمل میکردیم تا حال فراغت میداشتیم پس این خطبه که روایت کرده شد از امیر المؤمنین علیه السلام کافیست بطریق اجمال در مقصود ما که پیروی کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سبب نجاتست و ما ذکر میکنیم بتفصیل مکارم اخلاق را که مخصوص آنحضرتست در جمیع احوال و از اقوال و اعمال و نشستن و برخواستن و سفر و حضر و خوردن و آشامیدن و جمیع آنچه روایت کرده شده است از آنحضرت و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در احوال مردمان بر سبیل عموم و سؤال میکنیم از خدای تعالی که توفیق کرامت کند بتمام شدن این کتاب بدرستی که حق سبحانه و تعالی بر همه چیز و هر چه میخواهد قادر است و آسان کردانیدن دشوار بر وی سهل و آسانست و کردانیدم این کتاب را دوازده باب باب اول در صفات ظاهری و باطنی آنحضرت و روش او با همنشینان حضرت پیغمبر و بیان حالات آنحضرت و در این باب پنج فصل است فصل اول در صفات ظاهری و باطنی آنحضرت و روش او با همنشینان فصل دوم در بیان بعضی از حالات و اخلاق آنحضرت منقول از کتاب شرف النبی و غیر آن فصل سیم در صفت اخلاق آنحضرت در طعام خوردن فصل چهارم در صفت اخلاق آنحضرت در خوردن و آشامیدن فصل پنجم در

جامه

بیان مجملی از بابت حالات آنحضرت باب دوم در آداب پاک کردانیدن بدن و لباس و بوی خوش بکار بردن
و سرمه کشیدن و روغن مالیدن و مسواک کردن و درین باب سه فصل است فصل اول در آداب پاک کردانیدن
بدن و لباس و بوی خوش بکار بردن و مانند آن فصل دوم در سرمه کشیدن و روغن مالیدن فصل سیم در
مسواک کردن باب سیم در آداب حمام رفتن و آنچه متعلق است بآن و درین باب شش فصل است فصل اول در
کیفیت در آمدن حمام فصل دویم در پوشیدن عورت در حمام فصل سیم در مالیدن خشت و روغن زیتون
و آرد و غیر آن در بدن مالیدن فصل چهارم در تراشیدن سر و موی زیرها و زیر بغل فصل پنجم در شستن سر بخطمی
و سدر فصل ششم در نوره مالیدن باب چهارم در آداب ناخن گرفتن و شارب گرفتن و سر شانه کردن و نظر در
آئینه کردن و حجامت کردن درین چهار فصل است فصل اول در ناخن گرفتن فصل دوم در شارب گرفتن محاسن
و نظر کردن در آئینه و آنچه متعلق است بآن فصل سیم در سر شانه کردن و آنچه متعلق است بآن فصل چهارم در حجامت
کردن باب پنجم در آداب رنگ کردن محاسن و زینت کردن و انگشتری و آنچه متعلق است بآنها و درین باب
شش فصل است فصل اول در فضیلت و ثواب رنگ کردن و ترغیب کردن در آن فصل دوم در سیاه
کردن محاسن و غیر آن فصل سیم در رنگ کردن محاسن بحنا و غیر آن و رنگ کردن دست و پا فصل چهارم
در کراهیت رنگ کردن جنب و حایض و در کراهیت پیوند کردن موی زنان فصل پنجم در انگشتری و آنچه متعلق است
بآن فصل ششم در زینت کردن زنان بزیور و آنچه در سر و دست میکنند از طلا و آلات و غیر آن باب ششم در
آداب لباس و منزل و آنچه متعلق است بآن مرد و درین باب ده فصل است فصل اول در تجمل بلباس و
کیفیت پوشیدن آن فصل دویم در بلند کردن جامه از زمین و پاک کردن آن فصل سیم در پوشیدن انواع
لباس و رنگهای آن فصل چهارم در پوشیدن جامه ابریشمین و در داد ازار و غیر آن فصل پنجم در تکبر
کردن بجهت پوشیدن لباس و تواضع و فروتنی نمودن فصل ششم در کراهیت لباس شهرت و نکته چند
در لباس فصل هفتم در عمامه و تاج و غیر آن فصل هشتم در پوشیدن موزه و نعلین فصل نهم در بیان خانه و منزل

و آنچه جایز است

و آنچه جایز است از آن و آنچه متعلق است بآن فصل دهم در زینت کردن خانه و متاع خانه و فرشها و فروتنی نمودن در
آنها باب هفتم در آداب خوردن و آشامیدن و آنچه متعلق است بآن مرد و درین باب سیزده فصل است فصل اول
در فضیلت و ثواب طعام دادن و نیکوئی کردن و روزه سنت داشتن فصل دوم در آداب دست شستن فصل سیم
در آداب طعام خوردن و آنچه متعلق است بآن فصل چهارم در آداب آب آشامیدن و آنچه متعلق است بآن فصل
پنجم در آداب خلال کردن فصل ششم در فضیلت نان فصل هفتم در نفع آبها فصل هشتم در گوشتها و آنچه
متعلق است بآن فصل نهم در شیرینیها فصل دهم در میوه‌ها فصل یازدهم در سبزیها فصل دوازدهم در حبوبات
فصل سیزدهم در طعامهای نادر باب هشتم در آداب نکاح و آنچه متعلق است بآن و درین باب ده فصل است
فصل اول در رغبت کردن و زن مبارک و شوم فصل دوم در اصناف زنان و اخلاق ایشان فصل سیم
در مناسبت زن و شوهر با یکدیگر و نکته چند در نکاح فصل چهارم در آداب زفاف و مباشرت کردن و غیر آن
فصل پنجم در حق زن بر شوهر و حق شوهر بر زن فصل ششم در فرزندان و آنچه متعلق است بایشان فصل هفتم
در عقیقه و آنچه متعلق است بآن فصل هشتم در ختنه کردن و آنچه متعلق است بآن فصل نهم در خصایصی که متعلق است
بزنان فصل دهم در چیزهای نادر که متعلق است بنکاح باب نهم در آداب سفر و آنچه متعلق است بآن و درین باب هشت
فصل است فصل اول در سفر و در بیان اوقات سفر کردن خوب و اوقات سفر کردن بد است فصل دوم
در افتتاح کردن سفر بصدقه و غیر آن فصل سیم در بیان آنچه سنت است بجا آوردن نزد بیرون رفتن فصل چهارم
در اخلاق نیکو در سفر فصل پنجم در نگاه داشتن متاع خود در سفر و دستی ره کردن و حاجت طلبیدن فصل ششم در
آداب راه رفتن و کراهیت تنهائی در سفر و دعاهائی که در سفر باید خواند فصل هفتم در رعایت کردن مرکب
و حق او بر صاحب فصل هشتم در چیزهای نادر که در سفر میباشد باب دهم در آداب دعاها و آنچه متعلق است
بآن و درین باب پنج فصل است فصل اول در فضیلت دعا و کیفیت آن فصل دویم دعاهائی که اختیار کرده
شده است در روز و شب فصل سیم در ذکر حق تعالی و صلوات بر نبی و آل او و استغفار و گریه کردن

جزو

میآمدند و فایده میگرفتند و نهان نداشتی از ایشان هیچ چیز را و بود از سیرت آنحضرت که اختیار کردی اهل
فضل را در اذن دادن بمنزل خود و فایده رسانیدی بایشان بقدر فضل و دانش ایشان در دین پس
بعضی از ایشان یک حاجت داشتی و بعضی دو حاجت و بعضی حاجتها پس آنحضرت مشغول شدی بایشان و مشغول
ساختی ایشانرا در آن چیزی که صلاح ایشان و امت در آن بود و سؤال کردی از ایشان و اخبار کردی ایشانرا
بچیزی که لایق و سزاوار ایشان بود و میفرمود آنحضرت که هر کس که حاضر است در مجلس من آنچه میشنود
باید که بغایب برساند و میفرمود که برسانید بمن حاجت آنکسی را که استطاعت و قدرت ندارد که برساند
حاجت خود را پس بدرستی که آنکسی که برساند بسلطان حاجت کسی را که استطاعت و قدرت
ندارد که برساند حاجت خود را بسلطان ثابت و محکم میگرداند خدای تعالی قدمهای او را در روز قیامت بر پل
صراط ذکر کرده نمیشد نزد آنحضرت مگر حاجت آنکس که استطاعت رسانیدن خود بآنحضرت نداشت و قبول
نمیکرد از کسی غیر آنرا آمدند مردمان نزد آنحضرت و طلب حاجت میکردند و بیرون نمیرفتند مگر آنکه بمطلوب
میرسیدند و علم و دانش اقتباس میکردند از انوار نبوت و بیرون میرفتند راه نماینده گفت حضرت امام
حسین ع که پرسیدم پدر خود را از احوال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالتی که بیرون بود از خانه چه کار میکرد
گفت امیر المؤمنین ع که رسول خدا صلعم نگاه میداشت زبان خود را مگر در وقت چیزی که ضرور داشتی الفت میان
با یکدیگر الفت دادی و مصاحبت و موانست فرمودی و ایشانرا از یکدیگر متفرق نساختی و اکرا
م و تعظیم کردی بزرگ هر قوم را و او را والی ساختی بر ایشان و ترسانیدی مردمانرا از عذاب خدا و
خود را نگاه داشتی از ایشان بی آنکه روی خود را در هم کشد و کج خلقی نماید و چون یکی از اصحاب غایب
بودی پرسش و جستجوی نمودی و پرسیدی مردمانرا از احوال مردمان پس نیکی را نیک داشتی و
تقویت آن فرمودی و بد را بد داشتی و بی اعتبار گذاشتی احوال آنحضرت مختلف نبود بلکه بر یک
منوال و در حد اعتدال بود غافل نشدی از اصلاح حال مردمان از ترس آنکه ایشان غافل شوند

همیشه اندوهناک و حزین بجهت امت دایم الفکر در امور آخرت نبود مر او را راحتی بجهت طاعت و عبادت
بغیر حاجت سخن نگفتی بیشتر اوقات خاموش بودی افتتاح سخن و ختم آن بگوشه لب کردی و تکلم کردی بکلامی
که لفظ اندک و معنی بسیار داشت و سخن را چنان روشن گفتی که حاضران همه میدانستند که آنحضرت چه
میگوید زیادتی و نقصان در سخن آنحضرت نبود و خوش خلق بود و جفا کننده و اهانت کننده نبود و بزرگ
داشتی نعمت را اگرچه اندک بودی و مذمت نکردی هیچ نعمت را و عیب نکردی و مدح نگفتی هیچ خوردنی
را و در غضب نیاوردی آنحضرت را امر دنیوی پس هرگاه کسی بکسی ظلم کردی آنحضرت در غضب شدی بوجهی
که هیچکس آنحضرت را نشناختی و هیچ چیز تسکین نداری غضب آنحضرت را تا آنکه انتقام کشیدی از ظالم و
از برای نفس خود در غضب نشدی و انتقام نکشیدی و هرگاه آنحضرت اشارت کردی بچیزی بتمام دست خود
اشارت کردی و گاهی که تعجب کردی دست خود را گردانیدی و وقت سخن گفتن اشارت بدست خود کردی
پس باطن انگشت بزرگ دست چپ را بر کف دست راست زدی و هرگاه در غضب شدی اعراض نمودی و رو
گردانیدی و مبالغه کردی در امر غضب و گاهی فرح داشتی خواباندی چشم خود را بیشتر خنده آنحضرت تبسم بود
و در این حالت ظاهر شدی دندانهای آنحضرت مثل ژاله در سفیدی و صفا گفت امام حسن علیه السلام که پوشیده
داشتم این اوصاف را از امام حسین علیه السلام زمانی و بعد از آن گفتم بامام حسین ع پس یافتم او را که پیش از من شنیده
بود این اوصاف را از هند بن ابی هاله پرسیده بود از پدر خود علیه السلام از کیفیت بودن حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در خانه خود و بیرون خانه و از نشستن و شکل آنحضرت در حالت نشستن و هیچ چیز از پنهان فرو گذاشت
نکرده بود گفت حسین بن علی علیه السلام که پرسیدم پدر خود را از احوال حضرت پیغمبر ص در وقتی که در خانه بود
چه کار میکرد امیر المؤمنین ع گفت پس هرگاه حضرت پیغمبر ص بمنزل خود رفتی اوقات خود را سه قسم کردی قسمی
بطاعت خدای تعالی صرف کردی و قسمی بمعاشرت اهل خود پرداختی و قسمی بمهمات خاصه خود پس آن
قسم را که تعلق بنفس آنحضرت داشت قسمت کردی میان خود و میان مردمان پس عام و خاص نزد آنحضرت

می آمدند

الف

فصل چهارم در نمازهای نادر فصل پنجم در دعاهای نادر باب یازدهم در آداب مریض و علاج او و آنچه متعلق است
بآن و در این باب پنج فصل است فصل اول در آداب مریض و عیادت کردن و علاج کردن او فصل دویم در
طلب شفا کردن بصدقه و دعا و نماز از برای جمیع مرضها فصل سیم در طلب شفا کردن بقرآن در جمیع مرضها
فصل چهارم در افسونها و تعویذها از برای تمام مرضها فصل پنجم در بیان حرزها که لایق است باین کتاب
باب دوازدهم در چیزهایی که در این کتاب است و در این باب هفت فصل است فصل اول در ذکر حقوق که حضرت
امام زین العابدین ع ذکر کرده است فصل دوم در ذکر بعضی چیزها که نقل فرموده است حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فصل سیم در وصیت حضرت پیغمبر ص امیر المؤمنین را صلوات الله علیه فصل چهارم در پند دادن رسول
صلی الله علیه و آله ابن مسعود را رضی الله عنه فصل پنجم در وصیت رسول ص ابوذر غفاری را رضی الله عنه
فصل ششم در بیان اختیارات روزها منقول از امام جعفر صادق علیه السلام فصل هفتم در ختم کتاب بخطبه امیر
المؤمنین علیه السلام در صفات ظاهر و باطن حضرت پیغمبر ص و باقی احوال آنحضرت و در این باب پنج فصل
است فصل اول در صفات ظاهر و باطن حضرت پیغمبر ص و روش آنحضرت با همنشینان روایت کرده
است محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی در کتاب خود از جماعتی معتمد و راستگو و ایشان روایت
کرده اند که گفت حضرت امام حسین علیه السلام که پرسیدم هند بن ابی هاله تمیمی را از صورت و هیئت و شکل
حضرت پیغمبر ص و او مرد بود که بسیار وصف میکرد و من آرزو داشتم که وصف کند از برای من حلیه آنحضرت
را که بدانم و حفظ کنم آنرا پس گفت بود رسول خدا ص عظیم و بزرگ در دلها و چشمها روی مبارکش
میدرخشید همچو درخشیدن ماه شب چهارده و آنحضرت درازتر از میانه بالا و کوتاه تر از بلند بالا بود
سر مبارکش بزرگ بود و مویش نه جعد بود و نه کشیده و قدری موی سر آنحضرت مجعد بود و چون جمع میشد میگذاشت
بهمان طریق و در این حال در میگذشت از نرمه گوشش و اگر مجعد و جمع نمیشد آنحضرت جمع میکرد و در هم
پیچید او را و در میگذشت از نرمه گوشش رنگ مبارک بدن آنحضرت درخشنده و نورانی بود

پیشانی نورانیش

پیشانی نورانیش پهن بود ابروانش باریک و خم دار و تمام کشیده بود و پیوسته نبود و در میان دو ابرو
رگی داشت که در وقت غضب پر میشد بینی آنحضرت کشیده و بلند بود و طرف بینی نزدیک بابرو است
باریک بود بینی آنحضرت نورانی بود که هر که تأمل نمیکرد آن در گمان میبود که پشت بینی مبارکش بلند
است محاسن آنحضرت انبوه بود و روی انورش هموار سیاهی چشمش سخت سیاه بود و سفیدی بغایت سفید
بود دهانش فراخ و دندانهایش سفید و از هم گشاده بود از سینه تا شکم آنحضرت خط باریک از موی کشیده
بود گردنش گویا گردن صورتی بود از نقره خام ریخته و درخشنده و سفید در غایت اعتدال و نهایت
حسن و جمال اعضایش معتدل و متناسب و بزرگ و در هم بسته بود و سینه و شکمش برابر و هم راست بود
و سینه بی کینه اش پهن بود و دوشهایش از هم دور بود استخوانش بزرگ بود هرگاه آنحضرت برهنه
شدی بدنش سفید و نورانی بود از سینه تا ناف خط باریکی کشیده بود و سینه و شکمش موی نداشت بغیر
آن موی باریک دستهایش از سر فرق تا مرفق و دوشها و بالای سینه اش موی بسیار داشت استخوان
سر دست آنحضرت دراز بود و کف دست فراخش گشاده و استخوانهای زودیش دراز بود و دستها
و پاهایش پر گوشت بود و انگشتهایش دراز بود قدم شریف برداشته بود بطرزی که در حالت راه رفتن بر
زمین نرسیدی پشت پاهایش نرم و هموار بود چنانچه آب زود از آنجا در میگذشت در حالت سیر پاها را
از زمین برداشتی و میل به پیش کردی و قدمها را بر زمین نهادی برفق و نرمی و از یکدیگر دور
نهادی و تند رفتی که گویا از بالا به نشیب آمدی هرگاه متوجه کسی شدی بتمام بدن خود متوجه شدی چشم
خود را بیجا نگردانیدی و متوجه باطراف و جوانب نشدی نظر در زمین بیشتر فرمودی که در آسمان نظر در
چیزها بگوشه چشم کردی در حالت رفتن پیش داشتی اصحاب را و خود در عقب ایشان رفتی و پیشتر کردی
سلام کسی را ملاقات کردی حضرت امام حسن ع فرموده که گفتم هند بن ابی هاله را که صفت کن از
برای من سخن حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله گفت هند بن ابی هاله که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله

یا مبتلا کنند و بگردند از حق در هر حال اسباب جمیع عبادات نزد آنحضرت مهیا بود و تقصیر نکردی و در
نگذشتی از حق آنها که نزدیک آنحضرت بودند بهترین امت بودند و فاضلترین مردمان نزد آنحضرت آنها
بودند که بیشتر نصیحت میکردند مردمان را و بزرگترین مردمان نزد آنحضرت از روی قرب و منزلت آنها بودند
که مواسات و معاونت ایشان مؤمنان را بهتر بود گفت حضرت امام حسین ع که پرسیدم پدر خود را از
کیفیت نشستن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که رسول خدا صلوات الله علیه
و آله نشستی و برنخواستی مگر بذکر خدای تعالی و وطن نساختی جاها را و نهی فرمودی امت را از آن نیز معین
نساختن جاها از برای خود بلکه هر جا اتفاق افتادی نشستی و نهی فرمودی امت را از وطن ساختن جاها
و چون برسیدی بقومی نشستی جایی که مجلس آنحضرت منتهی گشتی و امر فرمودی امت را باین و دادی هر یک
از همنشینان خود را آنچه در خور او بودی گمان نبردی از همنشین آنحضرت که هیچکس بزرگتر از او باشد نزد
آنحضرت هر کسی که نزد آنحضرت نشستی یا ایستادی بجهت حاجتی آنحضرت صبر کردی تا آنکس برخاستی و آنکس طلب
حاجت کردی از آن حضرت حاجت او را بر آوردی یا جواب از روی رفق و رحمت گفتی لطف و رحمت
آنحضرت بهمه مردمان بنوعی بود که گویا پدر ایشان بود و همه مردم در حق نزد آنحضرت یکسان بودند مجلسش
مجلس حلم و حیا و صبر و امانت بود در مجلس آنحضرت آواز بلند نشدی و ظاهر نشدی در مجلس شریفش
چیزهای حرام اگر کسی در مجلس آنحضرت امری ناخوش واقع شدی در جای دیگر مذکور نشدی و شایع نگشتی اهل
مجلس آنحضرت رعایت تعادل میکردند و با یکدیگر موافق بودند تفضیل ایشان بر یکدیگر در مجلس آنحضرت
بتقوی بود نه بچیزی دیگر و با یکدیگر تواضع و فروتنی نمودن و تعظیم میکردند در مجلس شریفش پیران را و رحم میکر
دند بر خوردان و اختیار میکردند صاحب حاجت را و محافظت و رعایت احوال غریبان میکردند و گفت
حضرت امام حسین ع که پرسیدم از پدر خود که چگونه بود سیرت و روش آنحضرت با همنشینان امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله دایم گشاده رو و خوش خلق و ملایم بود و درشت

خوی و بلند آواز

خوی و بلند آواز و دشنام دهنده و عیب کننده و مدح کننده نبود و تغافل کردی از آنچه نخواستی و ناامید نساختی کسی را
از آن چیز و آنحضرت سه چیز را ترک کرده بود و دور داشته بود از نفس خود جدال کردن و بسیار گفتن و آنچیز را
نخواستی و ترک کرده بود نسبت بمردمان سه چیز را مذمت نکردی هیچکس را و سرزنش نکردی کسی را و تفحص
عیب کسی را و آنحضرت سخن نگفتی مگر در چیزی که ثواب داشتی و چون آنحضرت سخن گفتی اهل مجلس خاموش میشدند
و سر خود را در پیش می افکندند که گویا بر سر ایشان مرغ نشسته بود و گاهی که آنحضرت خاموش شدی اهل
مجلس سخن میگفتند و نزاع و جدال در سخن نمیکردند و چون کسی نزد آنحضرت سخن گفتی اهل مجلس تمام خاموش
میشدند تا آنکس از سخن فارغ شدی سخن ایشان نزد آنحضرت مثل اول ایشان بودی و آنحضرت در آخر
مجلس گوش میکرد بسخنان ایشان و عوام شده همچنانکه در اول مجلس خنده کردی از آنچه اهل
مجلس میخندیدند و تعجب نمودی از آنچه ایشان تعجب نمودند و از غریب جفا کار که بآنحضرت رسیدی به سخن گردن
و چیزی پرسیدند صبر فرمودی تا آنکه اصحاب آنکس را از مجلس آنحضرت بیرون میبردند و آنحضرت میگفت یا اصحاب
که چون به بینید کسی را که طلب حاجتی کند پس یاری کنید او را و سعی نمایید در بر آوردن حاجت او و قبول
نمودی ستایش را زیاده از مرتبه آنحضرت بود بلکه ثنایی که در خور و لایق آنحضرت بودی نمودی و قطع
نکردی سخن کسی را مگر آنکه از حد در گذشتی پس منع کردی آنکس را از سخن کردن یا از مجلس بر
خواستی گفت حضرت امام حسین ع که پرسیدم پدر خود را از کیفیت خاموشی آنحضرت گفت امیر المؤمنین ع
که در خاموشی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خصلت و فایده بود حلم و حذر و تقدیر و تفکر اما تقدیر
آن بود که بهمه کس برابر نظر کردی و سخنان همه کس را برابر استماع نمودی اما تفکر کردن آنحضرت در
چیزی بود که باقی میماند که آن امور آخرت و علوم است و در چیزی که فانی میشود که آن بعضی امور خرد
ر دنیویست و جمع شده بود در آنحضرت حلم و صبرش در غضب نیاوردی و سبک نگردانیدی آنحضرت
را هیچ چیز و جمع شده بود آنحضرت را حذر در چهار چیز فرا گرفتن چیزهای نیکو تا مردمان اقتدا کنند

با آنحضرت و ترک کردن پرهای قسمت بدیگران و بازایستن از آنها و جهید کردن در چیز صلاح
او آورد امت را و سعی کردن در چیز دنیا و آخرت امت را فصل دوم در بیان بعضی از احوال و
صفات معنوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است از کتاب شرف النبی و غیران در بیان
تواضع و حیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت از انس بن مالک که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله پرسش میکرد بیمار را و از عقب جنازه میرفت و اگر مملوکی آنحضرت را بطعام میطلبید قبول
میفرمود و بر دراز گوش سوار میشد و در روز جنگ خیبر و روزی که با کفار بنی قریضه و بنی النضیر
جنگ میکرد بر دراز گوشی سوار بود که افسار و پالان او از لیف خرما بود دیگر روایت از انس
که گفت هیچ شخصی نزد اصحاب رسول دوستر نبود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چون میدیدند
آنحضرت را بر نمیخواستند بتعظیم آنحضرت بجهت آنکه میدانستند که آنحضرت را بد می آید روایت از ابن
عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زمین می نشست و بر زمین چیزی میخورد و خود علف میداد
گوسفند را روایت از انس مالک که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشت بر جماعتی کود
کان و بر ایشان سلام کرد و حال آنکه بشتاب میرفت روایت از اسماء بنت یزید که گفت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشت بر جماعتی زنان و سلام کرد بر ایشان و روایت از ابن مسعود رضی
الله عنه که گفت که آمد مردی نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سخن گفت با آنحضرت و از هیبت
آنحضرت در لرزه آمد پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن مرد که آسان کن بر خود و ترس که
من پادشاه نیستم من پسر زنی ام که گوشت قاق میخورد روایت از ابو ذر غفاری که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله در میان اصحاب می نشست و غریبی که می آمد نمیدانست که آنحضرت کدام است تا آنکه
می پرسید پس طلب کردیم از پیغمبر که بسازد از برای خود جایی که از غریبی بیایند نزد آنحضرت بشناسند
پس قبول فرمود بنا کردیم صفه از گل و آن حضرت بر آنجا می نشست و ما بر دو جانب او می نشستیم

روایت

روایت که پرسیدند از عایشه که پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کار میکرد در خانه خود چون تنها بود
گفت عایشه که میدوخت جامه و نعلین خود را و میکرد آنچه میکنند مردمان با اهل خانه خود و ر ۲
نیست که دوسترین کارها نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی دوختن بود و منقول است از کتاب شواهد النبوه که گفت
ابی عبدالله که بحضرت رسالت پناه صلی بگذشت زن بی شرم و آن حضرت نشسته بود و طعام میخورد
آن زن گفت یا محمد تو چیزی میخوری مثل خوردن بندها و می نشینی مثل نشستن ایشان پس ۲
آنحضرت فرمود که وای بر تو از من کدام بنده از من بنده تر است پس آن زن گفت یک لقمه از آن
طعام که میخوری بمن ده آنحضرت یک لقمه از آن طعام باو داد آن زن گفت بحق خدا که نمیخواهم مگر
آن لقمه را که در دهان تست پس آنحضرت لقمه را در دهان داشت بیرون آورد و باو داد و
آن زن آن لقمه را خورد و حضرت امام میفرماید که به برکت آن لقمه طعام صفت بی شرمی از آن
زن زایل شد و بعد از آن بی شرمی نکرد تا از دنیا رفت و روایت از انس مالک که گفت
که خدمت کردم پیغمبر را نه سال و در این مدت هر خدمتی کردم هرگز نگفت بمن که چرا این کار کردی و هر
گز هیچ کار مرا عیب نکرد دهم روایت از انس مالک که گفت ده سال با آنحضرت بودم و هر بوی
خوشی در دنیا است بوییده هیچ بوی خوشی مثل بوی آنحضرت نبود و چون با یکی از اصحاب ۲
می برگشتی تا آنکس برگشتی و چون یکی از اصحاب دست آنحضرت را گرفتی دست خود را نکشیدی
تا آنکس دست خود را کشیدی و چون با جماعتی نشستی زانوهای آنحضرت پیش از زانوهای
ایشان نبودی و هرگز پیش از آنکه اهل مجلس برخیزند بر نخواستی دهم روایت از انس که ۲ ۲
حضرت رسالت پناه همراهی میرفت از عقب آنحضرت اعرابی آمد و ردای آنحضرت را محکم
کشید آنکه دیدم که گردن آنحضرت را که اثر کرده کناره ردا از محکم کشیدن او و گفت
یا محمد امر کن تا از مال خدا که نزد تست چیزی بمن دهند پس آنحضرت روی باو کرد و در خنده
بشد

داد امر کرد که باو چیزی بدهید از مال خدا روایت از ابو سعید خدری که گفت که هیچ کس هیچ چیز از آن
حضرت سوال نکرد مگر آنکه بداد از غایت شرم که داشت و روایت از ابو سعید خدری که حیا و شرم
حضرت رسالت پناه بیشتر بود از حیا و شرم دختران و چون چیزی مکروه داشتی از روی حضرت
معلوم شدی و روایت از ابن مسعود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نرساند هیچ یک از شما چیزی بد از یک
از اصحاب بدرستی که من دوست میدارم که بیرون آیم از خانه بسوی شما و من سلیم الطبع باشم
یعنی خاطر من با همه کس صاف باشد و از هیچکس رنجشی نداشته باشم و در بیان جود پیغمبر روایت
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود که رسول خدا بخشنده ترین مردمان بود و از بزرگترین قبیلها بود
هر کس با آنحضرت اختلاط میکرد و قدر و منزلت آنحضرت میدانست دوست آنحضرت را دوست داشت
و منقول است از کتاب النبوه که گفت ابن عباس که رسول خدا فرمود که هرچه حضرت حق سبحانه و تعالی
امر کرده است مرا با آن من بجای می آورم و هرچه من علی را امر کرده ام علی آنرا بجای می آورد دیگر ۲
ده است مرا خدای تعالی بنیکو است و نیکویی کردن و نهی کرده است مرا از بخیل و جفا کردن و نیست
هیچ چیز بدتر نزد خدای تعالی از بخیل کردن و بد خلقی نمودن بدرستی که خلق ضایع میکردانند عمل را
همچنانکه ضایع میکردانند گل عسل را و در روایتی دیگر هم از امیرالمؤمنین علیه السلام که چون وصف کردی رسول خدا
را گفتی که رسول خدا بخشنده ترین و بجرات ترین و راست گوترین و با وفاترین و خوش خلق ترین مردم
بود و قبیله آنحضرت بزرگترین قبیلها بود هر کس اول مرتبه آنحضرت را بدیدی بترسیدی از هیبت آنحضرت
و چون با آنحضرت اختلاط کردی و آشنایی شدی دوست داشتی او را ندیدم مثل آنحضرت نه پیش از او و نه
بعد از او و روایت از ابن عمر که گفت که ندیدم هیچکس را سخی ترین و بزرگتر و دلیرتر و نورانی تر از رسو
ل خدا و روایت از جابر بن عبد الله که گفت که رسول خدا هرگز در جواب سوال هیچکس نه نگفت
روایت از ابن عباس که مسلمانان نظر با بو سفیان نمیکردند و باو نمی نشستند پس ابو سفیان نزد

حضرت پیغ

حضرت پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله سه مدعا دارم میخواهم قبول فرمایی یکی آنکه ام حبیبه که دختر منست و
خوش شکل ترین دختران عربست بنکاح خود در آوری حضرت پیغمبر فرمود که چنین باشد دیگر آنکه امر کنی
مرا با کافران جنگ کنم همچنانکه با مسلمانان جنگ کردم حضرت پیغمبر که چنین باشد دیگر آنکه معاویه که پسر
منست کاتب خود سازی حضرت فرمود که چنین باشد ابن زمیل که یکی از راویان حدیث است گفته
که حضرت پیغمبر هیچ یک از مدعیات ابو سفیان را تجویز میکرد در روا میداشت اگر او نمیطلبید و چون
طلب کرد آنحضرت قبول فرمود زیرا که عادت آنحضرت آن بود که هر کس از آنحضرت چیزی التماس
میکرد قبول میفرمود روایت روایت از عمر که مردی نزد حضرت رسول الله آمد و چیزی طلب کرد
آنحضرت هیچ چیز حاضر نداشت فرمود که چیزی نزد من نیست اما هر چیز که میخواهی بخر و بهای آنرا بمن حواله
کن هرگاه چیزی بدست من آید آنرا ادا کنم عمر گفت یا رسول الله تکلیف نکرده است خدای تعالی بر تو
چیزی را که قادر نیستی بر آن بغیر چرا خود را بتکلیف می اندازی و باین طریق باین شخص چیزی میدهی حضرت ۲
پیغمبر را از این سخن بسیار بد آمد پس آن مرد سایل گفت چیزی بده یا رسول الله و مترس از اینکه
خدای تعالی ترا درویش کند پس رسول الله بخنده در آمد و خوشحال شد از سخن آن شخص
چنانکه اثر خوشحالی از روی آنحضرت معلوم شد در بیان شجاعت حضرت رسالت پناه روایت از امیر
المؤمنین علیه السلام که گفت در روز جنگ بدر پناه میگرفتیم با حضرت پیغمبر و آنحضرت نزدیکتر بودند بدشمنان
و در آن روز آنحضرت از همه بیشتر جنگ کرد با کافران دهم روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام که در روز
جنگ بدر چون جنگ بسیار شد و لشکرها باهم رسیدند ما پناه می بردیم برسول خدا و هیچکس از ما
بحضرت نزدیکتر بدشمن نبود و روایت از انس که گفت که رسول خدا از همه دلیرتر و نیکوتر و بخشنده تر
بود از همه مردمان و شبی بحوالی مدینه بعضی از کفار آمدند و مردم مدینه چون خبر یافتند در فریاد
شدند و مدد طلبیدند جمعی دیگر از مردم مدینه متوجه آن جماعت شدند بهمان طرف که آواز ایشان

می آمد و چون حضرت پیغمبر خبر یافت اسب ابوطلحه حاضر بود و آن اسبی بود بغایت کاهل و کند رفتار
احوال الحضرت بران اسب سوار شد و شمشیر خود را حمایل ساخت و از آن جماعت که متوجه شده بودند
درگذشت و با جماعت که در فریاد آمده بودند رسید و میگفت بایشان که مترسید و فریاد مکنید و الحضرت
فرمود که این اسب در زیر ما در غایت شدت و قوت در بیان علامت خشنودی و غضب حضرت پیغمبر
روایت از عمر که گفت خشنودی و غضب حضرت رسالت پناه از روی او معلوم میشد چون خوشحال شدی ابلی
روی الحضرت در غایت درخشندگی شدی بمرتبه که دیوارها در روی الحضرت بنمودی و چون در
غضب شدی رنگ روی الحضرت تیره شدی در روایت از کعب بن مالک که چون چیزی حضرت
پیغمبر را خوشحال ساختی روی الحضرت درخشنده شدی چون ماه شب چهارده روایت از حضرت
امیر که چون رسول خدا چیزی دیدی که او را دوست داشتی میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم ۲
الصالحات یعنی سپاس و ستایش خدا را که بنعمت او تمام میشود و کمال می یابد خیرهای خوب رو
ایت از عبد الله مسعود که مقداد گفت که چون رسول خدا در غضب میشد روی الحضرت
سرخ میشد در بیان ملایمت حضرت پیغمبر روایت از انس که گفت چون یکی از اصحاب حضرت پیغمبر
سه روز بخدمت الحضرت نرسیدی حضرت احوالش پرسیدی اگر در سفر بودی دعا فرمو
دی از برای آن و اگر در حضر بودی بدیدن او رفتی و اگر مریض بودی بعیادت او رفتی در روایت
از جابر بن عبد الله که گفت رسول خدا بیست و یک جنگ با کفار بنفس نفیس خود کرد و من در نوزده
جنگ حاضر بودم و در دو جنگ نبودم پس یکشبی از شبها که با الحضرت بودم در بعضی غزوات شترم
مانده شد و سینه در آمد و حضرت رسول در عقب مردمان بود و در ردیف میساخت ضعیف سا و د
عا میکرد از برای مردمان پس رسید بمن میگفتم ای فریاد رس امت ما را شتری با قوت و ضعیف است
الحضرت گفت که کیست این گفتم منم جابر پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله الحضرت گفت چه حال

دلداری کم

و کار تو گفتم شترم مانده شده الحضرت گفت آیا با تو عصایی هست گفتم بلی پس برد شترم را با آن عصا
و بر انگیخت شتر را پس از آن فرمود بخوابانید و بال مبارک خود بر دست شتر نهاد و گفت سوار شو پس سوار شدم
و با الحضرت رفتیم و شترم پیش از شتر الحضرت میرفت استغفار و طلب آمرزش کرد از برای من
در آن شب بیست و پنج نوبت پس گفت بمن که پدر تو چند فرزند گذاشت بغیر از تو گفتم هفت دختر گفت آیا
که از پدر تو قرض مانده است گفتم بلی گفت وقتی که بیایم بمدینه مقاطعه کن با قرضخواهان پدر خود و اگر
ابا کنند و قبول ننمایند مقاطعه را پس چون وقت خرما بریدن شود دانا گردان مرا و الحضرت
گفت ای جابر نکاح کرده و زن خواسته گفتم بلی گفت بکر یا ثیبه گفتم بفلانه دختر فلان که زن
بیوه بود در مدینه حضرت گفت چرا بمن زنی جوان نخواستی که با هم بازی کنید گفتم یا رسول الله خواهر
ان من هیچ نتوانند کرد و گفتم این زن بیوه بهتر است از برای جمع کردن کارهای من حضرت گفت
خوب کردی پس گفت ای جابر شتر خود را بچند خریدی گفتم بوزن دویست درم از طلا حضرت گفت
میخریم ما شتر ترا چون پیغمبر بمدینه رسید شتر را بخدمت حضرت بردم فرمود که ای بلال بهای شتر
باو بده که بقرض پدر خود بدهد و بوزن صد و پنج درهم از طلا زیاده کن و شتر او را باو ده پس
حضرت پیغمبر گفت که آیا مقاطعه کردی بقرضخواهان پدر خود گفتم نه یا رسول الله گفت آیا مقدار
چیزی مانده از پدر تو که بقرض او وفا کند گفتم نه گفت چون برسد وقت خرما بریدن اعلام
کن مرا چون وقت رسید اعلام کردم الحضرت را پس آمد و دعا کرد از برای ما مقدار که
دایم می بریدیم و حاصل میکردیم و بیشتر از آن پس گفت رسول خدا که بردارید خرماها را و کیل
می کنند پس برسید ایستیم و میخوردیم از آن خرما مدتی در روایت از ابن عباس که گفت رسول خدا
۳ هرگاه سخن میکرد یا میپرسید از چیزی سه بار میگفت تا مردم بفهمند در روایت از ابن عمر که مردی
۴ ندا کرد حضرت پیغمبر را با بلندترین آوازی که گفت یا رسول الله الحضرت در جواب او گفت لبیک و گفت

زید بن ثابت که هرگاه می نشستیم نزد حضرت پیغمبر اگر سخن آخرت میکردیم الحضرت موافقت می نمود با ما و
اگر ذکر طعام و شراب میکردیم موافقت میکرد با ما و اگر سخن دنیا میکردیم موافقت می نمود با ما پس اینها که همه ۲
گذشت حکایت میکنیم از رسول خدا در روایت از ابو الحمساء که متابعت کردم حضرت پیغمبر را پیش
از آنکه حضرت مبعوث شود پس وعده کردم من آن حضرت را که فلان روز در فلان مکان شما را
ملازمت خواهم کرد و فراموش کردم آن روز و روز دیگر در روز سیم آمدم گفت حضرت پیغمبر که ای جوان
در مشقت انداختی مرا سه روز است که من اینجا ساکنم در روایت از جریر بن عبد الله که حضرت پیغمبر در ۲
آمد بخانه از خانهای خود پس آن خانه پر شد از مردم و جای کسی دیگر نماند پس من در آمدم و چون جای
نبود برگشتم و در بیرون خانه نشستم چون دید الحضرت که در بیرون خانه بر روی زمین نشسته ام جامه
خود را در هم پیچید و پیش من انداخت و گفت بر بالای این جامه بنشین پس من جامه الحضرت را گرفتم ۲
و بر روی خود مالیدم و بوسیدم در روایت از سلمان فارسی که گفت رفتم نزد رسول خدا و الحضرت
تکیه کرده بود بر بالشی پس انداخت آن بالش را بجانب من و گفت یا سلمان هر مسلمانی که بیاید نزد ۳
او مسلمانی دیگر پس بنهد او بالش را بجهت اکرام برادر مسلم البته او را خدای تعالی بیامرزد در مزاح و
خنده حضرت پیغمبر روایت که رسول خدا گفت بدرستی که من مزاح میکنم و نمیگویم در مزاح مگر سخن حق
روایت از ابن عباس که مردی پرسید از او که آیا حضرت پیغمبر مزاح میکرد ابن عباس گفت بلی
مزاح میکرد در روایت از حسن بن علی که گفت که پرسیدم حال خود را ابی هند را از صفت رسول
خدا پس گفت هند که وقتی حضرت پیغمبر در غضب شدی اعراض کردی و روی گردانیدی
و مبالغه کردی در غضب و گاهی که فرح داشتی میخوابانید چشم خود را بیشتر خنده الحضرت تبسم بود ۲
ی و در حال خنده کردن ظاهر شدی دندانهای الحضرت مثل ژاله در سفیدی و صفا در روایت
از انس بن مالک که گفت دیدم رسول خدا را که تبسم کرد تا آنکه ظاهر شد دندانهای الحضرت

در دیگر

۲ روایت از ابو درداء که گفت چون حضرت پیغمبر چون سخن کردی تبسم نمودی در حالت سخن کردن روایت
از یونس شیبانی که گفت از من پرسید ابو عبد الله که چگونه است مزاح کردن با یکدیگر از حسن خلق است
و تو خوشحالی میکردانی بسبب مزاح کردن برادر مؤمن را و حضرت پیغمبر مزاح میکرد با مردم و قصدش آن
بود که آنکس خوشحال شود در بیان گریه کردن حضرت پیغمبر روایت از انس بن مالک که گفت دیدم ابراهیم
پسر رسول خدا را در حالت نزع پس الحضرت میگریست و میگفت چشم اشک میریزد و دل محزون
و اندوهناک است و نمیگوییم مگر آن چیزی که راضی است پروردگار ما و بجهت تو ای ابراهیم محزون و
غمگینیم در روایت از خالد بن سلمه مخزومی که گفت چون زخم خورد زید بن حارثه رفت رسول خدا بخانه
او چون دختر او دید حضرت پیغمبر را آغاز گریستن کرد پس الحضرت بآواز بلند گریست یکی از اصحاب
بالحضرت گفت که سبب این نوع گریه کردن چه بود یا رسول الله گفت که سبب این شوق دوست است
۲ بدوست در بیان راه رفتن حضرت پیغمبر روایت از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که گفت رسول خدا
۲ در وقت راه رفتن میل به پیش کردی و پاها را درست از زمین برداشتی گویا از بالا بشیب آمدی ندیدیم
مثل او نه پیش از الحضرت و نه بعد از الحضرت روایت از جابر که گفت رسول خدا وقتی که بیرون آمدی
۴ از منزل بجایی رفتی اصحاب در پیش الحضرت میرفتند و عقب الحضرت را برای فرشتها میگذاشتند
روایت از ابن عباس که گفت رسول خدا وقتی که راه رفتی معلوم شدی از رفتار الحضرت که نیست
رفتار الحضرت مثل رفتن کسی که عاجز باشد و نه مثل رفتن کسی که کاهل باشد روایت از انس که گفت
۲ که می آمدیم بخدمت حضرت پیغمبر و حلقه می نشستیم در روایت که رسول خدا وقتی سوار بود نمیگذاشت
۲ کسی را که پیاده با او برود تا آنکه آنکس سوار میکرد با خود و اگر آنکس ابا میکرد از سوار شدن با الحضرت میگفت
الحضرت که پیشتر از من برو و در یاب مرا جایی که مرا میخواهی روایت که طلب کردند حضرت پیغمبر را قومی از اهل
مدینه بجهت طعامی که پخته بودند برای الحضرت و پنج کس از اصحاب الحضرت پس الحضرت اجابت فرمود

دعوت ایشان نزالپس در راه شخصی دیگر همراه ایشان شد چون نزدیک خانه ایشان رسیدند حضرت پیغمبر گفت
بآن مرد که در راه همراه شده بود که قوم ترا نخوانده اند بطعام پس نشین تا بگویم بقوم بودن ترا و طلب رخصت
کنیم از ایشان برای تو در بیان مجملی از خلافت حضرت پیغمبر صلعم منقول از کتاب شرف النبی روایت از امیر
المؤمنین علیه السلام که مصافحه نکرد رسول خدا با کسی که دست خود را از دست آنکس کشیده باشد تا آنکه آنکس
دست خود را از دست آنحضرت میکشید و هر کس با آنحضرت حاجتی داشتی یا سخنی گفتی آنحضرت برنگشتی تا
آنکس بازگشتی و نزاع نمیکرد آنحضرت در سخن کسی تا آنکه آنکس خاموش شدی و هرگز کسی ندید
که آنحضرت پای خود را پیش کسی دراز کرده باشد و عرض نمیکردند بآنحضرت دو چیز را مگر آنکه اختیار ۲
میکردند آنچه را مشقت آن زیاده بودی و یاری میکرد بنفس خود را و انتقام نکشیدی بجهت ظلمی که ۲
بر آن حضرت واقع شدی تا آنکه از آن ظالم امر حرامی صادر نشدی پس آنهنگام غضب آنحضرت برای
خدا بود در مقام انتقام و هرگز تکیه کرده آنحضرت چیزی نخورد در مدت عمر و هیچ چیز از آن حضرت طلب
ننمودند که گفته باشد نه هرگز حاجت هیچ سایلی را رد نکردی بلکه حاجت او را بر آوردی یا جواب از روی
ملایمت و مرحمت گفتی و نماز آنحضرت سبکتر بود از نماز مردمان دیگر با آنکه تمام آنچه در نماز معتبر بود
بجای آوردی و خطبه آنحضرت کوتاه تر بود از خطبه مردمان دیگر و سخن بیفایده در سخنان آنحضرت ۲
نبود و هرگاه آنحضرت متوجه جایی شدی از بوی آنحضرت میدانستند توجه آنحضرت را و هرگاه آنحضرت
طعام خوردی با قومی پیش از ایشان ابتدا بطعام خوردن کردی و بعد از همه دست از طعام کشیدی و هر
گاه طعام خوردی از پیش خود خوردی و هرگاه خرما خوردی از همه جا خوردی و هرگاه آب خوردی
بسه مرتبه خوردی اندک اندک آب خوردی نه بیکبار و دست راست آنحضرت برای طعام خوردن ۲
و آب خوردن و چیزی گرفتن و چیزی دادن بود نمیگرفت و نمیداد چیزی را مگر بدست راست و دست ۲
چپ آنحضرت از برای غیر اینها بود و از بدن و دوست میداشت که ابتدا بجانب راست کند در

هرکاری در جا

۲ هر کاری در جامه و نعلین پوشیدن و شانه کردن و هرگاه دعا کردی سه بار دعا کردی و وقتی که سخن گفتی یک سخن
را سه بار گفتی و هرگاه رخصت طلبیدی بجهت در آمدن در خانه کسی سه بار رخصت طلبیدی و سخنان آنحضرت
که هر کس شنیدی دانستی و فهمیدی و وقتی سخن کردی میدیدند که نوری بیرون می آید از میان دندانهای
پیش آنحضرت و هرگاه کسی آنحضرت را دیدی گمان بردی که میان دندانهای پیش آنحضرت گشاده است
و حال آنکه گشاده نبود و نظر آنحضرت بچیزها بگوشه چشم بود و نگفتی بکسی سخنی که آنکس را بد آید از آن سخن
و وقتی که راه رفتی بطریق تعجیل رفتی گویا که از بالا به نشیب آمدی و آنحضرت میگفت باصحاب که بهترین شما آنها
۲ نند که خلق ایشان بهتر باشد و هیچ خوردنی را عیب نکردی و مدح نگفتی و نزاع میکردند اصحاب نزد آنحضرت
در سخن و کسی که صفت کردی آنحضرت را گفتی که ندیدم بچشم خود مثل آنحضرت نه پیش از آنحضرت و نه
بعد از آنحضرت در روایت از ابی عبدالله علیه السلام که گفت رسول الله را وقتی که میدیدند در شب تاریک نوری
از آنحضرت ظاهر شدی که گویا پاره از ماه بود روایت از ابی عبدالله علیه السلام که جبرئیل فرود آمد نزد حضرت
پیغمبر و گفت که بدرستی که حضرت حق سبحانه و تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که سنگ ریزه روی خانه
مکه را از برای تو طلا کنیم ابی عبدالله گفت که حضرت پیغمبر سه بار نظر سوی آسمان کرد و گفت که نمیخواهم ای پر
وردگار من لیکن میخواهم که یک روز سیر باشم تا حمد و ثنای تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم تا چیز طلب
کنم از تو روایت از ابی عبدالله که گفت رسول خدا صلعم فرمود که عار نمیدانم از سواری دراز گوش پا
لدن دار و از طعام خوردن بر روی زمین با بندگان و چیزی دادن سایل را بدست خود روایت از
جابر بن عبدالله که گفت در رسول خدا چند خصلت بود یکی آنکه حضرت پیغمبر هر راهی که رفتی کسی که در عقب
آنحضرت رفتی دانستی که آنحضرت باین راه رفته است از بوی خوش آنحضرت دیگر آنکه آنحضرت بهیچ سنگ و
درختی نگذشتی مگر آنکه آن سنگ و درخت آنحضرت را سجده کردی در روایت از ثابت بن انس بن
مالک که گفت که رنگ رسول خدا صلعم سفید و روشن و درخشنده بود همچو رنگ مروارید خوشاب

و ندیدم هیچ مشک و عنبر که خوشبوی تر بوده باشد از بوی آنحضرت و مس نکردم هیچ دیبا و جامه ابریشمین
را که نرم تر بوده باشد از دست آنحضرت و نماز آنحضرت سبکتر بود از نماز همه مردمان تا آنکه آنچه معتبر
بود بجای آوردی در روایت از جریر بن عبدالله که گفت که چون حضرت پیغمبر مبعوث به پیغمبری شد آمدم نزد آنحضرت
که بیعت کنم پس آنحضرت گفت ای جریر بچه کار آمدی گفتم که آمدم مسلمان شوم بدست تو یا رسول الله پس آنحضرت
انداخت از برای من ردای خود را بجهت آنکه نشینم بر آن پس آنحضرت متوجه شد باصحاب و گفت که هر ۲
گاه بزرگ قومی نزد شما بیاید اکرام کنید او را در روایت از ابی عبدالله که گفت بدرستی که رسول خدا
وعده کرد مردی را بموضع معین و گفت من اینجا ساکنم تا تو بیایی ابی عبدالله گفت بجهت آفتاب بآنحضرت
مشقت بسیار رسید بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله کاشکی بسایه میآیی آنحضرت فرمود که من
انجا وعده کردم با آنکس بجای دیگر چون روم روایت از عایشه که گفت گفتم یا رسول الله هرگاه بخلا جا ۲
میروی و بیرون می آیی و من در عقب تو میروم هیچ بول و غایطی نمی بینم بلکه بوی خوش میشنوم آنحضرت
گفت ای عایشه ما که پیغمبرانیم مثل اهل بهشتیم هر فضله که از ما بیرون می آید زمین آن را فرو می برد در روایت
از ابن عباس که گفت عمر نزد رسول خدا آمد و آنحضرت بر روی حصیری تکیه فرموده بود اثر حصیر در پهلوی ۲
مبارک آنحضرت کرده بود پس عمر گفت یا رسول الله کاشکی فرشی بلند از برای آنحضرت گفت چکار است
مرا با دنیا مثل من و مثل دنیا همچو آن کسیست که سوار میرفته باشد در روز تابستان و ساعتی از روز در
سایه درختی جا کند و بعد از آن برود و بگذارد آن سایه را در روایت از ابن عباس که گفت رسول خدا ۲
وفات کرد و زره آنحضرت در گرو بود نزد مردی از یهود به بیست صاع جو که گرفته بود از برای معیشت عیال خود
روایت از ابی رافع که گفت شنیدم که حضرت پیغمبر میگفت که هرگاه شما فرزند خود را محمد نام کنید پس او را نا
سزا مگویید و مزنید او را که برکت است خانه که در و محمد نام باشد و مجلسی که در و محمد نام باشد و برکت است در جماعتی
که از رفیقان در میان ایشان محمد نام باشد در بیان نشستن حضرت پیغمبر و امر کردن اصحاب را در آداب نشستن روایت

[illegible] که طفل

یت که طفل صغیر را نزد حضرت پیغمبر می آوردند که آنحضرت دعا کند از برای آن طفل برکت یا نام
نهد آن طفل را پس آنحضرت میگرفت آن طفل را و در کنار خود می نهاد بجهت اکرام اهل آن طفل و
گاه بول میکرد آن صغیر در کنار آنحضرت پس فریاد میکردند بعضی که میدیدند آنرا آنحضرت میگفت
قطع مکنید بول صبی را و بگذارید که بول را تمام کند پس آنحضرت فارغ میشد از دعا کردن برای
طفل یا از نام نهادن و بسبب این اهل آن طفل خوشحال میشدند و بر ایشان ظاهر نمیشد که آنحضرت
آزرده شده باشد از بول طفل و چون اهل آن صبی از خدمت آنحضرت بر میگشتند آنحضرت جامه
خود را میشست روایت که آمد مردی بمسجد نزد حضرت پیغمبر و آنحضرت تنها نشسته بود پس دور
شد آنحضرت از جای خود و آن شخص را جا داد آن شخص گفت یا رسول الله جا گشاده است حضرت پیغمبر
گفت حق مسلمان بر مسلمان آنست که چون ببیند مسلمانی را که میخواهد نزد او بنشیند دور شود
۲ از جای خود برای او و جا دهد او را روایت که حضرت رسالت پناه صلعم گفت که کسی که دوست
میدارد که مردم از برای او برخیزند یا بایستند و تعظیم کنند او را جای او در دوزخ است و گفت
۲ و گفت رسول خدا باصحاب که برمخیزید از برای یکدیگر همچنانکه عجمان برمیخیزند بعضی از برای بعضی و باکی
نیست اگر حرکت کنید از جای خود و کسی را در میان خود جای دهید روایت از ابی عبدالله
۲ منقول از کتاب محاسن که گفت هرگاه که رسول خدا بمنزل می آمدی نشست در پایین مجلس
دهم روایت از ابی عبدالله که گفت رسول خدا اکثر رو بقبله نشستی روایت از ابی
عبدالله که گفت رسول خدا باصحاب گفت که وقتی که یکی از شما بمجلسی آید باید که بنشیند آنجا
که مجلس باو منتهی شود روایت از ابی عبدالله رسول خدا گفت باصحاب که وقتی برخیزد یکی
از شما از مجلس بقصد بیرون رفتن باید که اهل مجلس را سلام کند پس نیست سلام اول سزاوار
تر از سلام دوم یعنی سلامی که در وقت در آمدن مجلس میکند نیست سزاوارتر از سلامی

که در وقت بیرون رفتن میکند روایت از ابی عبدالله که رسول خدا گفت باصحاب که برخیزد یکی از شما از مجلس
بیرون رود و باز بیاید پس اولی است بهمان جای که نشسته بود بنشیند روایت از حضرت پیغمبر که باصحاب
گفت که بدهید حق مجلس را کسی پرسید که چیست حق مجلس یا رسول الله آنحضرت فرمود که حق مجلس آنست
که بپوشید چشمهای خود را از نظر در عیب مردم یعنی چشم بپوشید از عیب مردم و جواب سلام بگوئید و راه
نمائید نابینا را و امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر روایت از ابی امامه که گفت رسول خدا
می نشست باینطریق که کفهای پای خود را بر زمین می نهاد و هر دو ساق پای خود را راست میداشت و
هر دو دست خود را پیش هر دو ساق می آورد و بیک دست محکم میگرفت ساق دست دیگر را و منقولست
از کتاب محاسن که حضرت رسالت پناهی سه نوع می نشست یک نوع بطریقی که گفته شد و دیگر آنکه
دو زانو می نشست و دیگر آنکه دوته میکرد یک پای او پای دیگر را بالای آن پای می نهاد و ندیدند آنحضرت را
هرگز چهار زانو نشسته باشد و دو زانو می نشست و تکیه نمیکرد در وقت دو زانو نشستن فصل سیم در صفت
اخلاق حضرت پیغمبر در طعام خوردن منقولست از کتاب موالید الصادقین که حضرت پیغمبر از همه اصناف
طعامها میخورد و بر روی زمین و آنچه حق سبحانه و تعالی حلال کرده است از برای او میخورد با اهل بیت
و خدمتکاران خود و با آنکسی که دعوت کردی آنحضرت را از مسلمانان بر روی زمین و بر آن چیزی که
مسلمانان طعام میخوردند و او از آن چیزی که ایشان میخوردند میخورد مگر وقتی مهمانی برسید پس آنوقت طعام
با مهمان میخورد و دوسترین طعامها نزد آنحضرت طعامی بود که با جماعت میخورد روایت که روزی
اصحاب نزد حضرت پیغمبر ص حاضر بودند آنحضرت گفت که اللهم انا نسألک من فضلک و رحمتک اللذین
لا یملکهما غیرک یعنی بار خدایا طلب میکنیم از تو فضل و رحمت ترا که جز فضل و رحمت تو مالک نیست آن هر دو را
غیر تو پس آنحضرت در میان دعا خواندن بود که شخصی گوسفند بریانی بر سبیل هدیه نزد آنحضرت آورد
آنحضرت باصحاب گفت که بستانید این گوسفند بریان را که این از فضل خدای تعالی است که بما رسیده و ما

اشتها بکنیم

اشتها میکشیم رحمت او را و روایت و هرگاه خوان طعام پیش آنحضرت می نهادند میگفت بسم الله اللهم
اجعلها نعمة مشکورة تصل بها نعمة الجنة یعنی بار خدایا بگردان این خوان طعام را نعمت شکر گفته شده
برو که برسد بسبب این نعمت بهشت بما و بسیار بود که در حضرت آنحضرت می نشست بطعام خوردن از پس خود
طعام میخورد و جمع میکرد زانوها و قدمهای خود را همچنانکه کسی که در وقت نماز گذاردن می نشیند
یعنی دو زانو می نشست اما یکزانو را بر بالای زانوی دیگر می نهاد و قدم را بر بالای قدم دیگر و میگفت
که من بنده ام از بندگان خدای تعالی طعام میخورم همچنانکه بندگان طعام میخورند و می نشینم همچنانکه ایشان
می نشینند و روایت از ابی عبدالله ع که گفت که چیزی نخورد رسول خدا تکیه کرده از آن زمان که
فرستاد خدای تعالی آنحضرت را به پیغمبری تا آنکه از دنیا برفت بجهة تواضع مر خدای تعالی را و آنحضرت
هرگاه دست خود را بر طعام نهادی گفتی بسم الله بارک لنا فیما رزقتنا و علیک خلفه یعنی خداوندا
برکت ده ما را در آنچه روزی ما کردی و بر تست که بعد از آن بما چیزی عوض بدهی منقول کتاب مکارم
الاخلاق میگوید که منقولست از کتاب که جمع کرده است پدر من امام جعفر صادق ع روایت
کرده است از پدران خود ع که رسول خدا وقت روزه گشودن گفتی اللهم لک صمنا و علی رزقک
افطرنا فتقبله منا ذهب الظماء وابتلت العروق و بقی الاجر یعنی بار خدایا از برای تو روزه
داشتیم و بر روزی تو روزه گشودیم پس قبول کن این روزه را و از ما رفت تشنگی و تر شد رگها و باقی
ماند اجر و روایت از امام جعفر صادق ع که گفت رسول خدا طعام خورد نزد قومی و گفت که افطر
عندکم الصائمون و اکل طعامکم الابرار یعنی روزه گشودند نزد شما روزه داران و خوردند
طعام شما را نیکان و آنحضرت گفت که دعای روزه دار مستجاب میشود نزد روزه گشودن او
و روایت که حضرت پیغمبر ص روزه میگشود بخرما و اگر شکری یافت روزه میگشود بآن
از امام جعفر صادق ع که رسول خدا روزه میگشود بشیرینی و اگر شیرینی نمی یافت روزه میگشود

بآبی که نه سرد بود و نه گرم و میگفت که روزه گشودن باین آب پاک میکند جگر و معده را و خوشبو میکند
دهن را و قوت میدهد دندانها را و چشمها را و تیز میکند نظر را و میبرد گناهان را و تسکین میدهد رگها
ی را که حرکت میکند و صفرا را که غالب باشد و قطع میکند بلغم را و می نشاند حرارت را و میبرد درد
سر را و گفت حضرت پیغمبر ص مخورید طعام گرم را تا آنکه خنک بشود و میگفت که خدای تعالی طعام نکرده
ما را آتش بدرستی که طعام گرم بی برکت است پس خنک کنید طعام را و گفت حضرت پیغمبر هرگاه چیزی میخورد
نام خدا میبرد و بسه انگشت طعام میخورد و از پیش خود میخورد و از پیش غیر خود میخورد و طعامی که نزد
آنحضرت می آوردند پیش از همه قوم شروع در طعام خوردن میکرد و بعد از آن قوم شروع در طعام
خوردن میکرد و بعد از آن قوم شروع در طعام خوردن میکردند و بسه انگشت طعام میخورد و بزرگ
و انگشت شهادت و گاهی بچهار انگشت نیز طعام میخورد و گاهی بتمام دست طعام میخورد و بدو انگشت
طعام نمیخورد و میگفت که طعام خوردن بدو انگشت عمل شیطانست و در روایت که روزی بعضی از
اصحاب برای آنحضرت پالوده آوردند آن حضرت میل کرد بآن پالوده و گفت از چه چیز ساخت
اند این را عبدالله انس گفت پدر و مادرم فدای تو باد روغن و عسل را در دیگ میکنیم و دیگ را
بر بالای آتش می نهیم و بجوش می آوریم آنگاه آرد گندم در میان روغن و عسل می اندازیم و آمیخته
میسازیم اینها را با یکدیگر تا آنکه پخته شود پس می آید بر وجهی که می بینی حضرت پیغمبر ص گفت این طعام خوب است
و در روایت که حضرت پیغمبر آرد جو ناپخته را نان می پخت و میخورد و شوربا پخته و میخورد و هم
اینها را حضرت رسالت پناهی میل میفرمود و در کتاب روضة الواعظین واقعست که گفت
عیص بن قاسم که گفتم امام جعفر صادق را ع که حدیثی روایت میکنند از پدر تو ع و آن حدیث
اینست که حضرت پیغمبر هرگز نان گندم سیر نخورد آیا این حدیث صحیح است حضرت امام جعفر صادق ع
گفت این حدیث صحیح نیست بلکه حضرت پیغمبر ص نان گندم هرگز نخورد و از نان جو هرگز سیر نخورد

کفت عایشه

گفت عایشه که رسول خدا ص نان جو سیر نخورد در دو روز پی در پی تا آنکه از دنیا برفت و گفت
که رسول خدا هرگز چیزی نخورد بر خوان تا آنکه از دنیا رحلت فرمود و نان تنک نخورد تا آنکه
از دنیا برفت و نیز گفت عایشه که همیشه دنیا بر ما دشوار بود و اوقات ما بعسرت میگذشت تا آنکه
قبض روح حضرت پیغمبر ص شد و چون قبض روح آنحضرت شد از دنیای ما بسیار شد منقولست
از کتاب النبوة که ابی عبدالله گفت که همیشه طعام رسول خدا جو بود تا آنکه بجوار رحمت حق پیوست
روایت از انس که گفت که رسول خدا قبول میکرد دعوت بنده را و در ردیف خود می نشاند
بنده را و طعام خود را بر روی زمین می نهاد و میخورد خیار را با خرماهای تر میخورد و دوسترین
میوه ها نزد آنحضرت خربوزه و انگور بود و خربزه را با نان میخورد و گاهی خربزه را با شکر میخورد
و گاهی خربزه را با خرماهای تر میخورد و در این حال یاری میجست بهر دو دست خود در روایت
که روزی حضرت نشسته بود و خرماهای تر میخورد بدست راست و هسته خرماها را نگاه میداشت
بدست چپ و نمی انداخت بر زمین پس گوسفندی نزد آنحضرت گذشت آنحضرت اشارت
کرد بآن گوسفند بهسته های که در دست مبارک آنحضرت بود گوسفند نزدیک آنحضرت آمد
و از دست چپ آنحضرت آن هسته ها را میخورد و حضرت بدست راست خود خرماهای تر میخورد
و هسته را بدست می انداخت از برای آن گوسفند تا آنکه آنحضرت فارغ شد از خرما خوردن
و این هنگام بازگشت آن گوسفند روایت که حضرت پیغمبر ص وقتی که روزه داشتی افطار
کردی بخرماهای تر در وقتی که خرما بودی و گاهی آنحضرت انگور را دانه دانه خوردی و
گاهی خوشه انگور را در دهن کردی و کشیدی تا آنکه میدیدند که فرو می آمد آب انگور بر محاسن
مبارک آنحضرت همچو مروارید و حضرت پیغمبر میخورد طعامی را که از مسکه و خرماها می
ساختند و میخورد خرما را و آب بر بالای آن می آشامید و بیشتر طعام آنحضرت خرما و آب بود

و خرما را در شیر آغشته میکرد و میخورد و نام میکرد شیر و خرما را طیبان یعنی دو چیز که
بهترین چیزهاست و میخورد شوربا را از آرد جو که میخشید با پیه گداخته و حضرت پیغمبر
حریسه را بیشتر میخورد روایت که نوبتی جبرئیل آورد حریسه را از بهشت برای آنحضرت
پس آنحضرت در سحر خورد آنرا و حضرت پیغمبر میل میفرمود در خانه خود آنچه برده ما[ن]
میخوردند یعنی مقید بتکلیف نبود و هرچه میسر میشد میل میفرمود و حضرت رسالت پناه میخو
رد گوشت پخته را با نان و با نان و گوشت بریان را با نان میخورد و گوشت قاق را تنها
میخورد با نان نیز میل میفرمود و دوست‌ترین طعامها نزد آنحضرت گوشت بود و میگفت
گوشت زیاده میکند قوت شنیدن و دیدن را و حضرت پیغمبر میگفت که گوشت بهترین طعامهاست در دنیا و آخرت و اگر میطلبیدم از پروردگار خود که هر روز گوشت اطعام کند
مرا هرآینه میکرد و حضرت پیغمبر اشکنه را با کدو و گوشت میخورد و دوست میداشت کدو را
و میگفت که کدو درخت برادرم یونس است و حضرت پیغمبر دوست میداشت کدو را
در میچید کدو را از ظرفی که در آن میخوردند و حضرت رسالت پناهی میخورد و گوشت مرغ خانگی
و گوشت شکار را و گوشت مرغ را صید میکردند و آنحضرت نمیخرید گوشت صید را و خود صید
نمیکرد و دوست میداشت که صید کنند از برای او و بیارند نزد او پخته پس میخورد آنرا
و میفرمود که ناپخته بیارند پس آنحضرت امر میکرد به پختن آن و میل میفرمود و حضرت پیغمبر
گاه گوشت میخورد سر خود را در پیش نمی‌انداخت و گوشت را بر میداشت و به پیش دهن
می‌آورد و به دندان میکند آن گوشت را و میخورد و حضرت پیغمبر نان و روغن میخورد و
دوست میداشت دست شانه گوسفند را و از نان خورشها سرکه را و از سبزیها کاسنی
و بادروج و کرفس سلاو بادروج نوعی از ریحانست و حضرت پیغمبر سیر و پیاز و گندنا نمیخورد و

و عسل را که درد و معافیر

و عسل را که درد و معافیر بود نمیخورد و معافیر آنچیزیست که از درخت باقی میماند در شکم زنبور و آنرا زنبور در
عسل می‌اندازد و بعد از خوردن عسل بوی آنچیز از دهن می‌آید و مذمت میکرد حضرت پیغمبر هیچ طعامی
را و هرگاه طعامی آنحضرت را خوش می‌آمد میل میفرمود و هرگاه کراهت میداشت از طعامی میل
نمیکرد آنرا و آنچیز را که کراهت میداشت حرام نمیکرد آنرا بر غیر خود و دشمن نمیداشت کسی
بر آن چیز و آنحضرت بعد از طعام خوردن انگشت خود را بر ظرف میمالید و بدهان خود میبرد و میگفت
برکت در آخر کاسه است و آنحضرت چون فارغ میشد از طعام خوردن انگشتانی که با آن طعام خورده
بود بدهان خود میبرد و پاک میکرد پس اگر چیزی باقی میماند از طعام باز بدهان میبرد تا آنکه پاک میکرد
انگشتها را و پاک نمیکرد دست خود را بر دستمال و مانند آن تا آنکه انگشتها را یک یک بدهان
میبرد و پاک میساخت و میگفت که نمیداند که برکت در کدام انگشت است و آنحضرت میخورد دیگر
کاسه را و میطلبید از اصحاب و اصحاب بر میچیدند آنرا برای آنحضرت و میل میفرمود آنحضرت و میگفت آنرا
که بر دخوره و دندان او آنحضرت میشست دستهای خود را بعد از طعام خوردن آنمقدار که پاک
میشد و نمیماند بوی آنچیز که خورده بود در دست آنحضرت و آنحضرت هرگاه نان و گوشت خوردی
دست خود را پاک شستی و مسح کردی روی خود را با آن آبی که در دست آنحضرت مانده بود و آنحضرت تنها
چیزی نمیخورد تا ممکن بود روایت که حضرت رسالت پناهی گفت با صحاب که آیا خبر دهم شما را بدترین شما
اصحاب گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت گفت که بدترین آنکس است که تنها چیزی میخورد و میزند بنده خود را
و منع میکند یاری و بخشش خود را از مردمان فصل چهارم در صفت اخلاق حضرت پیغمبر در آب میدن[ن] روایت
روایت که رسول خدا وقتی که آب خوردی ابتدا کردی بسم الله و بعد از آن ظرف آب را بر دهان نهادی
و یکنوبت و دو نوبت فرو بردی و بعد از آن آب خوردن حمد گفتی و در مرتبه سیم نیز بسم الله گفتی
و آب خوردی و بعد از آن حمد گفتی خدای تعالی را پس آنحضرت در آب خوردن سه نوبت حمد گفتی

نوبت بسم الله گفتی خدای تعالی را و آنحضرت میکشید آب را و آب بسیار یکبار فرو نمی‌برد و میگفت
درد جگر از فرو بردن آب بسیار است یکبار و آنحضرت نفس نمیزد در ظرف وقتی که آب میخورد
پس اگر میخواست که نفس زند ظرف را دور میکرد از دهن خود و نفس میزد و گاهی آنحضرت می‌آشامید آب
را بیکنفس تا آنکه فارغ میشد و آنحضرت آب میخورد از قدحهای شیشه که می‌آوردند از شام و آب میخورد
از قدحی که میساختند از چوب و آب میخورد از ظرفی که از پوست میساختند و از ظرفهای سفالین نیز آب
میخورد و بر هر دو دست نیز آب میخورد و با این کیفیت که آب را بر دستهای خود میریخت و میخورد و میگفت
هیچ ظرفی پاکتر از دست نیست و آب میخورد از دهن مشک و مطهره و بر نمیکرد اینها دهن مشک را
که از آنجا آب خورد و میگفت این نوع آب خوردن بد بوی میسازد مشک را و آنحضرت آب میخورد
ایستاده و گاهی آب میخورد سواره و گاهی ایستاده از مشک و سبو و مطهره آب میخورد و در هر ظرفی
که مییافت آب میخورد و بهر دو دست خود نیز آب میخورد و آنحضرت می‌آشامید آبی را که بر او شیر دوشیده بودند و گاهی تلخی نزار در میان آب میکرد و می‌آشامید و دوست‌ترین شربتها نزد آنحضرت شربت
شیرین بود و در روایت واقع است که دوست‌ترین شربتها نزد رسول خدا شربت شیرین بود و آنحضرت
می‌آشامید آب را بر بالای عسل و نار در آب ترید میکرد و میخورد و آنحضرت میگفت که بهترین شربتها در
دنیا و آخرت آبست گفت انس بن مالک که بود رسول خدا را شربتی که با آن افطار میکرد و شربتی دیگر که
سحر می‌آشامید آنرا و گاهی شیر و بلی بود و گاهی شربت آنحضرت شیر بود و گاهی نان بود که در آب
ترید میکرد روایت از انس که گفت که یکشب مهیا کردم برای حضرت پیغمبر شربتی آنحضرت دیر آمد و من
گمان بردم که بعضی از اصحاب آنحضرت را دعوت کردند و چون رسیدم آن شربت را که برای آنحضرت
مهیا کرده بودم آنحضرت بعد از خفتن بیک ساعت آمد پرسیدم از بعضی که با آنحضرت بودند که
آیا حضرت پیغمبر افطار کرد در جایی یا کسی دعوت کرد آنحضرت را انکس گفت نه پس شبی بروز آوردم

که نمیداند آب

که نمیداند آب سوای غیر خدای تعالی از غم آنکه آنحضرت شربت را و دیگر آنهم نکرد تا اینساعت روایت
که نزد آنحضرت پیغمبر ظرفی آوردند که در آن شیر بود و ابن عباس بجانب راست آنحضرت نشسته بود
و خالد بن ولید بجانب چپ آنحضرت آشامید از آن شیر و گفت عبدالله عباس را که این شربت
از تست آیا رخصت میدهی که این شربت بدهم بخالد بن ولید ابن عباس گفت نه بخشی خدا که نمیدهم نیم خورد
رسول خدا را بکسی دیگر پس ابن عباس گرفت آن قدح را و آشامید آن شربت را روایت که ابن
خولی نزد رسالت پناهی ظرفی آورد که در وی عسل و شیر بود آنحضرت ابا کرد از آشامیدن آن و گفت
دو شربت را یکی ساخته اند و چیزی که در دو ظرف میبایستی کرد یدید در یکظرف کردید پس آنحضرت گفت
حرام نمیکردانم این را ولیکن کراهت میدارم فخر را و حساب روز قیامت را بر زیادتی دنیا و دوست
میدارم تواضع و فروتنی را بدرستی که آنکسی که تواضع کند برای خدا بلند کرداند خدای تعالی او را
فصل پنجم در بیان اخلاق حضرت پیغمبر در بوی خوش بکار بردن و روغن مالیدن و پوشیدن جامه
و غیر آن و در بیان سر شستن حضرت پیغمبر روایت که حضرت پیغمبر چون سر و محاسن خود را شستی با آب
سدر شستی در بیان روغن مالیدن حضرت پیغمبر روایت که رسول خدا دوست میداشت روغن
مالیدن را و مکروه میداشت ژولیدگی موی را و میگفت که روغن مالیدن میبرد غم و اندوه را و آنحضرت
روغن مالید بهمه اصناف روغنها و چون آنحضرت روغن مالید ابتدا بسر مبارک خود کردی و دیگر
محاسن خود را روغن مالیدی و میگفت که سر را پیش از محاسن روغن بباید مالید و آنحضرت چون
روغن مالیدی ابتدا با بروهای خود کردی بعد از آن شارب خود را روغن مالیدی و بعد از آن روغن
را در بینی خود ریختی و ببوییدی و بعد از آن سر خود را روغن مالیدی و آنحضرت روغن مالیدی ابروی
خود را بجهت درد سر و روغن مالیدی شارب خود را بغیر روغن محاسن بغیر جهت شارب خود علیحده روغن
بر میداشت و اکتفا نمیکرد بهمان روغنی که در محاسن مالیده بود در بیان فرو گذاشتن رسول خدا

موی خود را و در روایتست که حضرت پیغمبر شانه کردی و فرو گذاشتی موی سر خود را و فرو میگذاشتند موی
سر آنحضرت را زنان و زنان آنحضرت متعهد شانه کردن آنحضرت بودند و فرق آنحضرت شانه میکرد
سر و محاسن خود را میگرفتند زنان آنحضرت آن موی را که جدا میشد در وقت شانه کردن و بر
میداشتند و نگاه میداشتند و میگویند که موی سر آنحضرت که موی سر آنحضرت که در دست مردم
است از آن مویهاست اما موی سر آنحضرت که تراشیده بود در وقت حج و عمره جبرئیل فرود آمد
و گرفت آن موی را و برد باسمان و بسیار بود که آنحضرت محاسن خود را روزی دو بار شانه کردی
و آنحضرت چون شانه میکردی نهادی شانه را در زیر بالش خود و میگفت که شانه کردن میبرد وبا
و آنحضرت چون محاسن خود را شانه کردی شیب محاسن خود را چهل نوبت شانه کردی و بالای آنرا
هفت نوبت و میفرمود که شانه کردن زیاده میکند ذهن را و قطع میکند بلغم را در بیان بوی خوش
بکار بردن حضرت پیغمبر در روایتست که رسول خدا مشک آنقدر بکار میبرد که ظاهر میشد درخشندگی در
فرق مبارک آنحضرت و آنحضرت ذکور طیب بکار میبرد و مراد از ذکور طیب مشک و عنبر است و در روایتست
که زنان آنحضرت بوی خوش بدست خود بآنحضرت میمالیدند و آن حضرت بخور میکرد بعود قماری و عود
قماری بوی خوشیست از جانب هندی آورند در روایتست که رسول خدا را میشناختند در شب تاریک پیش
از آنکه ببینند از بوی خوش آنحضرت پس میگفتند اصحاب که این رسول خداست و در روایتست از امام
جعفر صادق که گفت خرج حضرت پیغمبر در بوی خوش بیشتر بود از خرج آنحضرت بطعام و گفت امام محمد باقر که
رسول خدا را سه خصلت بود که در غیر آنحضرت نبود یکی آنکه آنحضرت را سایه نبود و دیگر آنکه آنحضرت
بهر راهی که رفتی و کسی بآن راه رفتی بعد از دو روز یا سه روز دانستی که آنحضرت باین راه رفته است
از بوی خوش آنحضرت و دیگر آنکه نگذشتی بهیچ سنگی و درختی مگر آنکه آن سنگ و درخت آنحضرت را ۴
سجده کردی و هیچ بوی خوشی بآنحضرت عرض نمیکردند مگر آنکه خوشبو ساختی خود را بآن و میگفت که

بوی این خوش

بوی این خوبست و برداشتن این سبک و آسانست و اگر خوشبو میساخت خود را بآن بوی خوش می‌نهاد
انگشت خود را بآن و بعد از آن انگشت مبارک خود را بر زبان خود می‌نهاد و آنحضرت میگفت که لذت
من در زنان و بوی خوش است و روشنی چشم من در نماز و روزه است و آنحضرت وقتی که میخواست ۲
که از خانه بیرون آید میدانستند اصحاب که آنحضرت میخواهد که از خانه بیرون آید بجهت بوی خوش آنحضرت
و آنحضرت بوی خوش بکار میبرد در هر روز جمعه و اگر بوی خوش نمی‌یافت طلب میکرد معجر بعضی از
زنان خود را و آنرا تر میساخت بآب و میمالید آنرا بر دست و روی خود بجهت بوی خوشی که در آن معجر بود
در بیان سرمه کشیدن حضرت پیغمبر در روایتست که رسول خدا سرمه میکشید در چشم راست خود سه میل و ۲
در چشم چپ خود دو میل و گفت کسی که خواهد که سه بار سرمه بکشد و اگر کسی کمتر از سه نوبت یا ز
یاده سرمه بکشد باک نیست و گاه بودی که آنحضرت سرمه کشیدی در روزی که روزه داشتی و آنحضرت
را سرمه دانی بود که سرمه میکشید بآن شب و سرمه آن سرمه اصفهانی بود در نظر کردن حضرت بیان
پیغمبر در آئینه در روایتست که رسول خدا نظر در آئینه کردی و فرو گذاشتی موی خود را و شانه
کردی و گاهی در آب نظر کردی و موی خود راست کردی و آنحضرت زینت دادی خود را بجهت
اصحاب زیاده بر زینت دادن بجهت اهل بیت خود و آنحضرت این مضمون را گفت بعایشه در وقتی
که عایشه در حجره خود بود دید آنحضرت را که نظر میکرد در ظرفی که در آن آب بود و راست
میکرد موی خود را و میخواست که بیرون رود نزد اصحاب خود پس گفت عایشه پدر و مادرم
فدای تو باد نظر در ظرف میکنی و حال آنکه تو رسول خدائی و بهترین خلقی آنحضرت فرمود که
خدای تعالی دوست میدارد از بنده خود که چون خواهد که بیرون رود بسوی برادران
خود راست کند خود را و زینت دهد در بیان روغن مالیدن حضرت پیغمبر در روایتست که هرگاه ۲
کسی رسول خدا را روغن میمالید چون میرسید شیب ازار آنحضرت خود را روغن میمالید

و آنحضرت جدا نمیساخت از خود در سفرها شیشه روغن و سرمه دان و مقراض و آئینه و
مسواک و شانه در روایتست که در سفر با آنحضرت میبود ریسمانی و سوزن و مصحف و تسمه که میدوخت
بآن ریسمان جامه خود را و پیوند میکرد بآن تسمه نعلین خود را و آنحضرت چون مسواک کردی ۲
عرضا مسواک کردی در بیان لباس حضرت پیغمبر در روایتست که رسول خدا می‌پوشید جامه ۴
شمله را و لنگ نیز میساخت آنرا و می‌پوشید گلیم شمس را و آنرا ازار لنگ میساخت و آن
گلیم آنحضرت را خوب مینمود بجهت سیاهی آن گلیم بر سفیدی آنحضرت ظاهر بود از ساقهای و
قدمهای آنحضرت در روایتست که آنحضرت از دنیا رحلت نمود از دو گلیم ماند که در قبیله بنی
عبد الاشهل بافته بودند که آنحضرت میپوشید آنرا و گاه بود که آنحضرت نماز میکرد با مردما
ن و لباس آنحضرت شمله بود و گفت انس که گاهی میدیدم آنحضرت را که نماز پیشین با ما
میگذارد و لباس آنحضرت شمله بود که طرفهای آنرا بر میان دو شانه خود می‌انداخت در بیان ۴
عمامه و طاقیه حضرت پیغمبر در روایتست که رسول خدا می‌پوشید طاقیه با دستار و بی دستار
و آنحضرت برطله می‌پوشید و برطله نوعیست از طاقیه و می‌پوشید طاقیهای یمنی و طاقیهای
سفید مصری و می‌پوشید طاقیها را که گوشها داشت در وقت جنگ بعضی از آن طاقیها از
طیلسان سبز بود و گاهی بر میداشت طاقیه خود را و در پیش خود می‌نهاد و نماز میگذارد بجهت
آنکه اگر کسی از پیش نماز بگذرد مکروه نباشد و آنحضرت را بود دستاری که سیاه
بر سر میبست در سفر و غیر سفر به تحت الحنک و گاه بود که آنحضرت را دستار نبود پس محکم ۴
میبست سربند را بر سر خود یا بر پیشانی خود و محکم بستن سربند عادت آنحضرت بود و بسیار
آنحضرت را با منطق میدیدند و آنحضرت را دستاری بود که بر سر میبست که آنرا سحاب
میگفتند آن دستار را بامیر المؤمنین بخشید و گاهی امیر المؤمنین آن دستار را بر سر می‌نهاد

و از خانه بیرون

و از خانه بیرون می‌آید و حضرت پیغمبر در آنوقت باصحاب میگفت که نزد شما آمده علی در سحاب
یعنی با دستاری که رسول خدا بآنحضرت بخشیده بود و گفت عایشه که رسول خدا جبه از پشم
پوشید و بیرون رفت و خطبه خواند برای مردمان بر منبر و ندیدم هیچ چیز از چیزهائی که خدای تعالی
آفریده است که بهتر باشد از آنحضرت در این لباس در صفت جامه پوشیدن حضرت پیغمبر در روایتست
که حضرت پیغمبر چون جامه نو پوشیدی گفتی الحمد لله الذی کسانی ما یواری عورتی و اتجمل به ۲
فی الناس یعنی سپاس و ستایش مر خدایرا که پوشانید ما را جامه که بپوشد عورت ما را و تجمل میکنیم
باین جامه در میان مردمان و آنحضرت چون جامه را بیرون کردی اول از جانب چپ بیرون
کردی و چون جامه نو پوشیدی و حمد گفتی خدای تعالی را و بعد از آن طلب کردی مسکینی را و
جامه کهنه را باو دادی و بعد از آن گفتی که هر مسلمانی که از برای رضای خدای تعالی بپوشاند
بمسلمانی دیگر از جامهای کهنه خود در امان خدای تعالی باشد مادام که پوشیده باشد آن
مسلمان آن جامه را خواه آنکس که جامه داده است زنده باشد و خواه مرده و حضرت
پیغمبر چون جامه پوشیدی و بایستادی پیش از آنکه بیرون رود گفتی اللهم بک استترت ۲
و الیک توجهت و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت ثقتی و انت رجائی اللهم
اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم به و ما انت اعلم به منی عز جارک و جل ثناؤک و لا اله
غیرک اللهم زودنی التقوی و اغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر حیث ما توجهت
و بعد از آنکه این دعا خواندی متوجه حاجت خود شدی و آنحضرت را دو جامه بود مخصوص
روز جمعه بغیر از آن جامها که در غیر می‌پوشیدی و آنحضرت را خرقه و مندیلی بود که خشک
میکرد روی خود را از وضو و گاه بود که با آنحضرت مندیلی نبود پس خشک میکرد روی
خود را بطرف ردائی که با آنحضرت بود در بیان انگشتر حضرت پیغمبر در روایتست که حضرت

پیغمبر انگشتری نقره در انگشت خود میکرد و نگین او سیاه رنگ لعوبس میکرد اند نگین سیاه نزدیک کف
دست و انگشتری نقره در انگشت میکرد که نگین او از فولاد بود و بطریق هدیه فرستاده بود برای
آنحضرت معاذ جبل و دران انگشتری نقش کرده بودند محمد رسول الله و آنحضرت انگشتری
خود را در دست راست میکرد و بعد از ان نقل میکرد بدست چپ و آخرین انگشتری نقش کرده
بودند محمد رسول و آنحضرت انگشتری را در انگشت میکرد همچنانکه مردمان در انگشت میکنند و انگشت
کستینی میکرد بدست چپ و انگشتری در همان دست آنحضرت می بود روایت که همیشه انگشتری در دست
راست آنحضرت بود تا وقتی از دنیا رحلت فرمود و آنحضرت گاهی انگشتری خود را در انگشت
میانه خود میکرد در بند دوم و گاهی بهمین طریق در انگشتی میکرد که بپهلوی انگشت بزرگ است
که آنرا انگشت شهادت میگویند و گاهی بیرون می آمد نزد اصحاب و در انگشتری خود ریسمان
بسته بود تا بیاد آورد با ین ریسمان چیزی را و آنحضرت مهر میکرد با انگشتری خود بر کتابها که بکسی
میفرستاد و میگفت مهر بر کتاب نگاه میدارد آنرا از تهمت در بیان نعلین حضرت پیغمبر روایت
که حضرت رسالت پناهی میپوشید نعلین را بدو دوال که نعلین را با آن می بندند و نعلین آنحضرت با
ریک میان بود و از نزدیک پاشنه هموار بود و بلندی نداشت و بسیار میپوشید نعلین سیاه پوست
دباغت کرده مید و خشند و آنحضرت چون نعلین پوشیدی ابتدا بپای راست کردی و چون
بیرون کردی بپای چپ و امر میکرد بپوشیدن هر دو نعلین و ترک کردن هر دو بجهت آنکه مکروه
میداشت که کسی یک نعلین بپوشد و دیگری را نپوشد و آنحضرت موزها می پوشید از هر نوع
در بیان فراش حضرت پیغمبر روایت که جامه خواب حضرت پیغمبر در وقت رفتن از دنیا فرش
کهنه بود که در ردای القرای ساخته بودند و پر بود از پشم شتر و بعضی گفته اند در از ان
دو گز یا نزدیک بان و پهنای آن یک گز و یک وجب بود روایت از امیر المؤمنین ع که جامه خواب رسول

خدا ام یکنوع گلیم بود که آنرا می پوشید و بالش آنحضرت پوستی ب پر کرده بودند از لیف خرما
روایت که گفت امیر المؤمنین ع که یکشبی آن گلیم را دو ته کردم و در زیر حضرت پیغمبر انداختم
چون صباح شد آن حضرت فرمود که منع کرد مرا در این شب این جامه خواب از نماز و
بعد از ان امر فرمود که تکیه کنند این گلیم را روایت که حضرت پیغمبر را جامه خوابی بود
از پوست که پر کرده بودند آنرا از لیف خرما و آنحضرت را گلیمی بود که فراش خود میساخت
هر جا که میرفت و گاهی دو ته میکرد آنرا و آنحضرت بسیار از اوقات بالین خود میساخت
بالشی را که از پوست بود و پر کرده بودند آنرا از لیف خرما و می نشست بر آن و آنحضرت
را قطیفه بود که در فدک بافته بودند میپوشید آنرا و فروتنی می نمود با آن و آنحضرت را قطیفه
مصری بود و آنحضرت را بساطی بود از موی که بر آن می نشست و گاهی بر آن نماز میکرد
در بیان خواب کردن رسول خدا روایت که حضرت رسالت پناه بر حصیر خواب میکرد
و در زیر آنحضرت غیر از آن حصیر چیزی نبود و آنحضرت چون میخواست که خواب کند مسواک
میکرد و بعد از آن بجامه خواب میرفت و آنحضرت چون بجا میگرفت بر جامه خواب بر پهلوی
راست میخوابید و دست راست خود را در زیر روی راست خود می نهاد و این دعا میخواند
اللّهمّ قِنِی عذابَکَ یومَ تبعثُ عبادَکَ یعنی بار خدایا نگهدار مرا از عذاب خود در روز
که برمی انگیزی بندگان خود را در بیان دعای رسول خدا نزد آمدن بخوابگاه میخواند روایت
حضرت پیغمبر دعاهای بسیار در وقت خوابیدن میخواند از جمله آنها این دعاست اللّهمّ انّی
اعوذُ بکَ بمُعافاتِکَ من عقوبتِکَ و اعوذُ برضاکَ من سخطِکَ و اعوذُ بکَ منکَ اللّهمّ
انّی لا استطیعُ ان ابلغَ فی الثناءِ علیکَ و لو حرصتُ انتَ کما اثنیتَ علی نفسِکَ و حضرت
در وقت خوابیدن این دعا نیز میخواند بسمِ اللهِ اموتُ و احیا و الی اللهِ المصیرُ اللّهمّ

من روعتی و استر عورتی و ادّ عنّی امانتی در بیان آنچه حضرت میگفت نزد خوابیدن روایت
که رسول خدا آیة الکرسی میخواند نزد خواب کردن و میگفت که آمد بمن جبرئیل و گفت ای محمد
بدرستی که عفریتی از جن میخواهد که بتو ضرری برساند در وقتی که در خواب باشی بر تو باد که
آیة الکرسی بخوانی در وقت خوابیدن در بیان آنچه حضرت پیغمبر بجای آورد در وقت
بیدار شدن از خواب روایت که گفت ابو جعفر ع که رسول خدا هرگاه از خواب بیدار میشد
سجده میکرد حضرت حق سبحانه و تعالی را روایت که حضرت پیغمبر هرگاه خواب میکرد مسواک
نزد سر آن حضرت حاضر می بود و چون از خواب بر میخواست مسواک میکرد و گفت حضرت رسا
لت پناهی که امر کرده است خدای تعالی مرا بمسواک کردن و مبالغه نمود تا آنکه مترسم که
واجب شود بر من و از جمله دعاهایی که حضرت پیغمبر میخواند در وقت بیدار شدن از خواب
این بود که الحمدُ للهِ الّذی احیانی بعدَ موتی انّ ربّی لغفورٌ شکورٌ و این دعا نیز میخواند
اللّهمّ انّی اسئلُکَ خیرَ هذا الیومِ و نورَهُ و هداهُ و برکتَهُ و طهورَهُ و معافاتَهُ اللّهمّ انّی
اسئلُکَ خیرَهُ و خیرَ ما فیهِ و اعوذُ بکَ من شرّهِ و شرِّ ما بعدَهُ بیان مسواک کردن حضرت
پیغمبر روایت که حضرت پیغمبر مسواک میکرد هر شب سه نوبت یکنوبت پیش از خواب کردن
و نوبتی دیگر وقت برخواستن از خواب بجهت وردی که داشت در شب و نوبتی دیگر پیش
از بیرون رفتن بنماز صبح و آنحضرت مسواک میکرد بچوب درخت اراک و جبرئیل امر
کرده آنحضرت را باین روایت که گفت امام جعفر صادق ع که مکروه میدارم که شخصی فوت شود
و باقی ماند سنتی از سنتها که بجا نیاورده باشد باب دوم در آداب پاک کردانیدن بدن
و لباس و بوی خوش بکار بردن و سرمه کشیدن و روغن مالیدن و مسواک کردن و درین
باب سه فصل است فصل اول در آداب پاک کردانیدن لباس و بوی خوش بکار بردن و

و مانند آن در بیان پاک کردانیدن بدن و لباس روایت از ابی عبد الله ع که گفت امیر المؤمنین ع
که پاک نمائید بآب از بوی بد بدرستی که خدای تعالی دشمن میدارد از بندگان ناپاک را روایت
که گفت ابو عبد الله که شستن جامه میبرد غم را و پاکیست از برای نماز و گفت حضرت پیغمبر یا انس که
ای انس بسیار طهارت کن تا زیاده کرداند خدای تعالی عمر ترا اگر قدرت داری که شب و روز
بطهارت باشی بر طهارت باش بدرستی وقتی که بمیری بر طهارت باشی شهید مرده منقو
لست از کتاب روضة الواعظین که گفت امام جعفر صادق ع که آنکسی که وضو سازد و
اعضای وضو را خشک سازد بر دستمال و مانند آن یک حسنه دارد و آنکسی که وضو سازد
و اعضای وضو را خشک نکند تا آنکه بخود خشک شود سی حسنه دارد روایت از علی ابن
اسباط که گفت شنیدم از ابی الحسن ع که میگفت چهار خصلت از اخلاق پیغمبرانست بوی خوش
بکار بردن و پاکیزه بودن و نوره کردن و بسیار جماع کردن در بیان بوی خوش بکار بردن
روایت که گفت حضرت پیغمبر که بوی خوش قوت میدهد دل را روایت از امالی شیخ ابو جعفر
طوسی رحمة الله علیه که گفت امام جعفر صادق که خدای تعالی دوست میدارد شکل خوب
و تجمل و زینت را و مکروه میدارد سختی را و بر سختی داشتن خود را و هرگاه خدای تعالی
انعام کند به بنده خود نعمتی دوست میدارد که اثر آن نعمت دیده شود بر آن بنده مردی
پرسید از امام جعفر صادق ع که چگونه اثر نعمت بر بنده دیده میشود حضرت امام گفت که
جامه پاک بپوشد و بوی خوش بکار برد و خانه خود را بگچ سفید کند و جاروب کند در سرای
خود را تا آنکه چراغ روشن کردن پیش از فرو رفتن آفتاب درویشی را میبرد و زیاده میکند
روزی را روایت که گفت ابو عبد الله که چهار چیز از سنتهای پیغمبران مرسل است مسواک کردن
و حنا بستن و بوی خوش بکار بردن و دوست داشتن زنان روایت که گفت ابو عبد الله

که رسول خدا بوی خوش بکار میبرد و در هر جمعه و هر گاه بوی خوش نمی یافت میگرفت معجر بعضی از زنان خود را و آب میزد بر آن و بر روی خود میمالید و در روایت که گفت امام جعفر صادق ع که رسول خدا فرمود که تصرف نرسیدم از دنیا مگر بزنان و بوی خوش روایت که گفت ابو عبد الله بکسی که آنچه صرف میکنی در بوی خوش اسراف نیست روایت که گفت امام جعفر صادق ع چون بیارند نزد شما ریحان باید که بو کنید او را و بنهید بر چشمهای خود و بدرستی که ریحان از بهشت است منقولست از کتاب روضة الواعظین که گفت ملک جهنی که دادم بابی عبد الله ریحانی آنحضرت گرفت آنرا و بوئید و بر چشم خود نهاد و گفت آنکسی که بگیرد ریحان نیز او ببوید و بر چشم نهد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد هنوز آن ریحان در دست او باشد که آمرزیده شود و در روایت که گفت حضرت پیغمبر که وقتی بدهید شما به برادر مؤمن خود ریحانی باید که رد نکنید آنرا بدرستی که ریحان از بهشت است منقولست از صحیفة الرضا که امام رضا روایت کرده است از پدران خود و ایشان روایت کرده اند که گفت امیر المؤمنین ع در بوی خوش تعویذ است و عسل تعویذ است و نظر کردن بسبزه تعویذ است و سواری تعویذ است و در روایت که گفت امام رضا ع که مردمان میدانستند جای امام جعفر صادق ع را در مسجد ببوی خوش آنجا و بموضع سجده او و گفت امام رضا ع از اخلاق پیغمبران بوی خوش بکار بردنست و گفت امام جعفر صادق ع دو رکعت نماز که با بوی خوش بگذارند فاضلتر است از هفتاد رکعت که بی بوی خوش بگذارند روایت که گفت امام جعفر صادق ع که ده چیز سنت پیغمبر است نوره کردن و بوی خوش بکار بردن و بسیار مجامعت کردن بزنان و در روایت که پرسیدند از ابا عبد الله و ابا الحسن علیهم السلام از حال مردی که رد میکند بوی خوش را ایشان گفتند که کسی که رد میکند بوی خوش را رد کرده میشود کرامت او و رد میکند کرامت را از جهت نکرکسی که در عقل باشد و در روایت که گفت ابو عبد الله که بوی خوش در شارب بکار بردن از اخلاق پیغمبر است و کرامت

کاتبین است و مراد از کاتبین آن دو فرشته اند که موکل آدمند روایت که گفت امام رضا ع که علی ابن الحسین ع ظرفی داشت که می آورد آنرا از پهلوی خود و در آن ظرف مشک بود چون که بیرون رود میبوسید جامهای خود را و میگرفت آن ظرف را و بوی خوش بیرون می آورد از آن ظرف و میمالید بر روی خود منقولست از کتاب عیون الاخبار که روایت کرده است از جده خود و جده او زنی بوده بسیار میرسیدند از او احوال امام رضا ع که گفت بیاد ندارم از احوال امام رضا ع چیزی بغیر از آنکه میدیدم که بخور میکرد بعود هندی و استعمال میکرد بعد از آن گلاب و مشک را و منقولست از مسموعات سید ناصح الدین ابو البرکات که رسول خدا ع گفت بر شما باد که استعمال کنید عود هندی را بدرستی که در او هفت نوع شفا است و بهترین بویهای خوش مشک است و گفت امام جعفر صادق ع در خرج رسول خدا ع بوی خوش بیشتر بود از خرج آنحضرت بطعام و گفت رسول خدا ص با امیر المؤمنین ع یا علی بر تو باد که بوی خوش بکار بری در هر جمعه که این سنت منست و خدای تعالی می نویسد از برای تو حسنات مادام که بوی خوش از تو می آید و در روایت که گفت حضرت پیغمبر ص که باید که هر کسی هر روز چیزی از بوی خوش بکار برد و اگر هر روز میسر نشود یک روز در میان این کار بکند و اگر میسر نشود باید که در هر جمعه بوی خوش بکار برد و در روایت که گفت رسول خدا ع که هر زنی که بوی خوش بکار برد و بعد از آن از خانه بیرون رود لعنت کرده میشود بر او تا آنکه باز گردد بجانب خود هر گاه باز گردد در میان خویشان گرداینده بخور روایت که گفت مرازم که رفتیم با ابو الحسن ع بحمام چون بیرون آمد و بجامه کن آمد مجمری طلبید و بوی خوش بخور کرد و گفت که بوی خوش بخور کنید برای مرازم میگوید که پرسیدم که اگر کسی دیگر خواهد که بگیرد بنصیب خود را از این بوی خوش بگیرد حضرت امام گفت که آری روایت که گفت ابو عبد الله که باید که بخور

کنید برای جامه خود وقتی که قدرت داشته باشید روایت کرده است عمر بن مامون از دختر خود و دختر او از زوجه امام حسن بود که دختر شکفت طلبید ابن زبیر امام حسن ع را بجهت طعامی که برای عروسی مهیا کرده بودند آنحضرت رفت بضیافت او و آنحضرت روزه داشت ابن زبیر گفت با آنحضرت که چون روزه داری تحفه روزه داران برای تو بیارم پس روغن آورد و محاسن مبارک آنحضرت را روغن مالید و بخور کرد جامه او را و آنحضرت گفت تحفه زنی که روزه داشته باشد شانه کردنست و بخور کردن جامه او را روایت از ابو عبد الله از پدران خود علیهم السلام که گفت رسول خدا ع که بوی خوش زنان آنست که ظاهر رنگ و مخفی باشد بوی او و بوی خوش مردان آنست که مخفی باشد رنگ و ظاهر باشد او تا اینجا از این باب اختیار کرده شده است از کتاب لباس که منسوبست بعیاشی در بیان گل و گلاب منقولست از کتاب طب الائمه که گفت حسن بن منذر که چون حضرت پیغمبر را ع باسمان بردند زمین حزین و اندوهناک شد از مفارقت آنحضرت و رویانید کبر را و چون آنحضرت مراجعت فرمود بزمین زمین خوشحال شد و رویانید گل سرخ را و در حدیث دیگر واقع شده که چون حضرت پیغمبر ع باسمان رفت عرق کرد عرق آنحضرت بزمین چکید و رویانید زمین از عرق آنحضرت گل سرخ را و آنحضرت گفت که آنکسی که میخواهد که دریابد بوی مرا باید که ببوید گل سرخ را منقولست از کتاب فردوس الانس که رسول خدا ع فرمود که گل سفید مخلوق شده است از عرق من در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق روایت که گفت حضرت پیغمبر ع که گلاب گل سفید زیاده میکند تازگی روی را و میبرد درویشی را و روایت کرده است ابو حمزه ثمالی که گفت حضرت پیغمبر ع که آنکسی که گلاب بمالد بر روی خود نرسد با و در آن روز سختی و درویشی و آنکسی که خواهد که گلاب بمالد باید که بر روی و هر دو دست خود بمالد

و صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام بفرستند و در روایت که گفت امام حسن ع که حضرت پیغمبر ع داد گل سرخ را بمن بهر دو دست خود و گفت این سید ریحانهای دنیا و آخرت است و در روایت نرگس روایت کرده است حسن بن منذر که رسول خدا ع فرمود که در بوئیدن نرگس و روغن فضایل بسیار است و چون افروخت نمرود آتش را برای حضرت ابراهیم ع گردانید خدای تعالی آن آتش را بر ابراهیم خنک و رویانید در آن آتش نرگس و اصل نرگس از آن نرگسست که رویانیده است خدای تعالی در این زمان در بیان مرزنگوش روایت از انس که گفت رسول خدا ع که بر شما باد که ببوئید مرزنگوش را بدرستی که نیکوست برای گرفتگی دماغ روایت که هر ریحانی که میدادند بحضرت پیغمبر ع می بوئید و رد میکرد الا مرزنگوش روایت که امام موسی کاظم ع که رسول خدا ع فرمود که خوب ریحانیست مرزنگوش میروید در زیر ساق عرش و آب او شفای چشم است فصل دوم در سرمه کشیدن و روغن مالیدن در بیان سرمه کشیدن منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که گفت امام محمد باقر ع که سرمه کشیدن میرویاند مژه چشم را و تیز میگرداند بصر را و یاری میدهد بر بیار سجده کردن روایت که گفت امام جعفر صادق ع اعرابی آمد نزد حضرت پیغمبر ع که نام قلیب بود و چشمهای او آب میریزد آنحضرت گفت با آن اعرابی که از چشمهای تو آب میریزد ای قلیب بر تو باد که سرمه بکشی بدرستی که سرمه جلای چشم است منقولست از کتاب طب الائمه که گفت امام جعفر صادق ع که مسواک کردن جلا میدهد چشم را و سرمه کشیدن میبرد بوی دهن را روایت که گفت امام رضا ع که هر کسی که چشم او ضعیف شود باید که هفت میل سرمه بکشد چهار میل در چشم راست و سه میل در چشم چپ بدرستی که سرمه میرویاند موی مژه را و جلا میدهد چشم را و نفع میدهد خدای تعالی بیک سرمه کشیدن تا سی سال روایت که گفت امام رضا ع که آنکسی که ایمان دارد بخدای تعالی و بروز قیامت

باید که سرمه بکشد و گفت امام رضا ع شخصی که بر تو باد که سرمه بکشی بدرستی که سرمه جلا میدهد
چشم و میرویاند مژه‌ها را چشم را و خشبو میکند دهان را و زیاده میکند قوت جماع را و نیز گفت
امام رضا ع که آنکسی که چشم او ضعیف شود باید که هفت میل سرمه بکشد وقت خواب کردن
چهار در چشم راست و سه در چشم چپ و در روایت که گفت امام جعفر صادق که سرمه کشیدن میرو
دیاند موی مژه را و برطرف میکند آب زدن چشم و خوش مزه میکند آب دهان را و جلا میدهد چشم را
و گفت امام جعفر صادق ع که سرمه کشیدن زیاده میکند قوت جماع را و نیز گفت که سرمه کشیدن خشبو میکند
دهان را و در روایت است که سرمه کشیدن در شب خشبو میکند دهان را و منفعت آن میماند تا چهل روز
و در روایت است از امام جعفر صادق ع بیشتر در شب سرمه میکشید و سه میل میکشید در هر چشمی و روایت است
2 که گفت امام جعفر صادق ع سرمه کشیدن در محل خواب امان است از نزول آب در چشم و منقول است از کتاب لباس
که گفت امام جعفر صادق ع که رسول خدا سرمه میکشید وقتی که میخواست که خواب کند و در روایت است ابن
فضال که حسن بن جهم نمود بمن میلی از آهن و گفت این میل از ابو الحسن است ع و آن سرمه کشیدن با آن
میل و من نیز سرمه کشیدم با آن میل و در روایت کرده است تا در آنجا دم که گفت ابو الحسن ع بعضی از
[illegible] که همراه او بودند که سرمه کش بس کسی عرض کرد که دوست میدارم زینت را در منزل
خود آنحضرت فرمود که نترسید از خدا و سرمه کش بس و دوست میدارد از سرمه کشیدن و گفت رسول
خدا ص که آنکسی که سرمه میکشد باید که عدد سرمه کشیدن او طاق باشد آنکسی که این کار میکند
نیکو کرده است و آنکسی که این کار نکند بر وی چیزی نیست روایت کرده است امام جعفر صادق ع
از پدران خود علیهم السلام که گفت رسول خدا ص که آنکسی که سرمه میکشد باید که عدد سرمه کشیدنش
اوطاق باشد و آنکسی که استنجا میکند باید که عدد آنچه استنجا میکند طاق باشد و آنکسی که استخا
ره میکند بخدای تعالی باید که عدد استخاره کردن او طاق باشد و در روایت که امام جعفر صادق

که گفت

گفت که بر شما باد که سرمه بکشید بدرستی که سرمه کشیدن خشبو میکند دهان را و بر شما باد که مسواک
کنید بدرستی که مسواک کردن جلا میدهد چشم را سائل راوی میگوید که گفتم که چگونه سرمه کشیدن
خشبو میکند دهان را و مسواک کردن جلا میدهد چشم را آنحضرت گفت زیرا که هرگاه کسی مسوا
ک کند بلغم از دماغ بیرون می آید پس جلا میدهد چشم را و هرگاه سرمه کشد بلغم میرود و پس خشبو میکند
دهان را و در روایت که وقت سرمه کشیدن میباید خواند اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد 2
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی
و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر ابدا ما ابقیتنی در بیان
روغن مالیدن و منقول است از کتب شیخ سعید ابی جعفر بن بابویه که گفت امام جعفر صادق ع که
هرگاه بریزی روغن را بر دست خود بگو اللهم انی اسئلک التزیین و الزینة فی الدنیا و 2
اعوذ بک من الشین و الشنان فی الدنیا و الاخرة و گفت امام جعفر صادق ع که روغن نرم
میکند پوست بدن را و قوت میدهد دماغ را و آسان میگرداند مجاری آب را و میبرد درد 2
دلشیر را و درخشنده میکند رنگ بدن را و نیز گفت که هر که مسلمانی را روغن بمالد بنویسد
خدای تعالی برای او بعدد هر موی یک نوری در روز قیامت و نیز گفت که روغن مالیدن میبرد
سخج و شقاق را و نیز گفت که روغن بنفشه بهترین روغنهاست و نیز گفت حضرت پیغمبر در و
صیتی که امیر المؤمنین ع را کرده بود که یا علی بخور روغن زیتون بمال بر بدن خود بدرستی که 2
آنکس که بخورد روغن زیتون را و بمالد بر بدن خود نزدیک نشود او را شیطان چهل
روز و در روایت که گفت امیر المؤمنین ع که روغن بنفشه بکار برید بدرستی که او خنک است 2
در تابستان و گرم است در زمستان و در روایت که رسول خدا فرمود که فضل روغن بنفشه
بر روغنهای دیگر همچو فضل اسلام بر باقی ادیان و روایت که گفت امام جعفر صادق ع که رسول

خدا ص فرمود که فضل روغن بنفشه بر باقی روغنها همچو فضل ملت بر باقی خلایق و نیز گفت امام جعفر
2 صادق ع که روغن مالید یک روز در میان و سرمه بعدد طاق فصل سیم در مسواک کردن
منقول است از کتاب من لا یحضره الفقیه که رسول خدا ص گفت که همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا
بمسواک کردن تا آنکه ترسیدم که دندانهای من سوده شود یا بریزد و همیشه جبرئیل وصیت
2 مرا در رعایت حال همسایه تا آنکه گمان بردم که میراث خواهد برد و همیشه وصیت میکرد مرا برعایت
حال مملوک تا آنکه گمان بردم که یقین خواهد کرد برای مملوک مدتی که آزاد شود بعد از آن مدت
روایت که گفت امام موسی کاظم ع اشنان میکند از اندرون بدن و خشت پخته مالیدن بر بدن کهنه و بی
صفا میکند بدن را و مسواک کردن در آنجا نه بدبوئی میکند دهان را روایت که گفت حضرت پیغمبر
که مسواک کردن زیاده میکند فصاحت را روایت که وقتی که روزه داری که خشک باشد
لبهای او در آخر روز نوری در میان دو چشم او خواهد بود در روز قیامت و نیز گفت که خوب
مسواکیست که از چوب زیتون باشد زیرا که زیتون درخت مبارکیست و مسواک کردن زردی
2 میبرد تباهی دندانها را و چوب زیتون مسواک من و پیغمبرانست که پیش از من بوده اند روایت که چهار
چیز از سنتهای پیغمبران مرسل است ختنه کردن و بوی خوش بکار بردن و جماع کردن و مسواک
کردن روایت که گفت امام جعفر صادق ع چهار چیز از سنتهای پیغمبران مرسل است بوی
خوش بکار بردن و مسواک کردن و دوست داشتن زنان و نعلین منقول است از کتاب روضة
الواعظین که گفت ابو الحسن ع که احتیاج دارد شیعه بچهار چیز سجاده که نماز کنند بر آن و انگشتری
که در انگشت کنند و مسواک که مسواک کنند با آن و تسبیحی که از خاک ابی عبد الله الحسین ع و در آن
سی و سه دانه باشد هرگاه بگرداند آن تسبیح را و ذکر حق سبحانه و تعالی بگوید بنویسد خدای
تعالی بعدد هر دانه چهل حسنه از برای او و هرگاه بگرداند آن تسبیح را از روی سهو و عبث و

ذکر خدای تعالی

و ذکر خدای تعالی بگوید بنویسد حق تعالی یک حسنه و در روایت که گفت حضرت پیغمبر در وصیتی که کرد
امیر المؤمنین ع را که یا علی بر تو باد که مسواک کنی نزد هر وضو و نیز گفت که مسواک کردن جزو وضو
ست روایت که گفت امام جعفر صادق ع که چون مردمان در آمدند در دین گروه گروه قبیله‌ها از
ازین آمدند که آن قبیله را ازد میگفتند رقت قلب ایشان بیش از همه مردمان بود و دهان
ایشان خوشبوتر است آنحضرت گفت بجهة آنکه ایشان مسواک میکردند پیش از آنکه اسلام آورند
و نیز گفت امام جعفر صادق ع که هر چیز را پاک کننده است و پاک کننده دهان مسواک است روایت که گفت
ابو جعفر ع که رسول خدا ص بسیار مسواک میکرد و مسواک کردن واجب نیست پس ضرر نمیکند ترک
ترک آن در بعضی از روزها و باکی نیست که مسواک کند روزه دار بود در ماه رمضان در هر
وقت از روز که خواهد و همچنین باکی نیست مسواک کردن کسی را که احرام بسته باشد برای حج
و مکروه است مسواک کردن در حمام بجهة آنکه موجب وبای دندانهاست و در روایت که امام محمد باقر
و امام جعفر صادق ع فرموده اند که دو رکعت نماز بمسواک فاضلتر است از هفتاد رکعت نماز بی مسواک 2
و نیز گفت امام محمد باقر ع بکسی که وا مگذار مسواک کردن را و در هر سه روز و اگر چه یکبار مسواک کردن در
دهان کن و گفت حضرت پیغمبر ص که سرمه بکشید بعدد طاق و مسواک کنید بطریق عرض روایت که امام
جعفر صادق ع مسواک کردن را ترک کرد پیش از آنکه از دنیا برود بدو سال و این بجهة آن
بود که دندانهای مبارکش ضعیف شده بود و در روایت که پرسید علی ابن جعفر از برادر خود مو
سی ابن جعفر علیهم السلام از حال مردی که مسواک میکرد با انگشت خود وقتی که برمیخواست بنماز
شب و او دایم در بود بر مسواک کردن آنحضرت گفت که اگر میرسید که صبح شود باکی نیست و گفت
حضرت پیغمبر ص که اگر در مشقت نمی افتادند امت من هر آینه امر میکردم ایشان را بمسواک کردن نزد
وضوی هر نماز و در روایت که خانه کعبه شکایت کرد بخدای تعالی از بوی بد که میرسید باو از نفس

مشرکان خدای تعالی وحی کرد بجانب کعبه و گفت قرار گیر ای کعبه بدرستی که تبدیل کنم ایشان را بقومی که پاکی نمایند بشاخهای درخت و چون به پیغمبر فرستاد حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله فرود آمد
بر آنحضرت جبرئیل و آورد مسواک و خلال را و گفت امام جعفر صادق علیه السلام در مسواک کردن دوازده خصلت است سنت پیغمبر است و پاک میکند دهان را و جلا میدهد چشم را و خشنود میکند خدای تعالی
را و سفید میکند دندانها را و میبرد تباهی دندانها را و محکم میکند گوشت بیخ دندانها را و اشتهای
طعام را آورد و میبرد بلغم را و زیاده میکند حفظ را و مضاعف میکرداند حسنات را و خوشحال
میکرداند فرشتهها را روایت که امام رضا علیه السلام را خلیطه بود که در وی بیخ مسواک بود و نوشته بود
بر هر مسواکی تمام نمازی از نمازهای پنجگانه که مسواک میکرد با آن نزد آن نماز منقول از کتاب ۲
طب الائمه علیهم السلام امام رضا علیه السلام گفت که مسواک کردن روشن میکند چشم را و میرویاند موی را
و میبرد آب زدن چشم را و مذکور است در وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام یا علی بر تو باد
که مسواک کنی و اگر قدرت داری کم مکن مسواک کردن را بدرستی که هر نمازی که بگذاری بمسواک ۲
فاضلتر است از چهل روز روزه که بگذاری بی مسواک و منقولست از کتاب لباس که مراد به نفر ۲
عیاشی است که روایت کرده است ابو جمیله که گفت ابو عبد الله علیه السلام که فرود آمد جبرئیل
و آورد خلال و مسواک و حجامت روایت کرده است ابو عبد الله علیه السلام از پدران خود علیهم السلام
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که پاک کنید راه قرآن را اصحاب گفتند یا رسول الله چیست راه قرآن
آنحضرت گفت دهنهای شما اصحاب گفتند بچه چیز پاک کنیم آنحضرت فرمود که بمسواک روایت
که گفت پاک کنید دهنهای خود را بمسواک بدرستی که دهن شما راه تسبیح است و منقولست از
کتاب تهذیب الاحکام که گفت ابو عبد الله علیه السلام که خوردن اشنان میگدازاند بدن را
و خشت پخته در بدن مالیدن کهنه و بی صفا میکند بدن را و مسواک کردن در آنجانه بد

بوی میکند دهان را

بوی میکند دهان را و روایت که گفت حضرت امیر علیه السلام که مسواک کردن موجب خشنودی خدای
تعالی است و سنت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و خوشبو کننده دهان است روایتیست که گفت ابو عبد الله
که مسواک کردن در آبخانه بدبوی میکند دهان را و روایت کرده است امام جعفر صادق علیه السلام از پدر
خود علیه السلام و پدر او روایت کرده است که گفت حضرت امیر صلوات الله علیه که سه چیز است
میبرد و حفظ را زیاده میکند مسواک کردن و روزه داشتن و قرآن خواندن باب بیستم در آداب ۲
حمام آنچه متعلق است بآن و در این باب شش فصل است فصل اول در کیفیت در آمدن بحمام منقول
از کتاب من لا یحضره الفقیه که روایت کرده است محمد بن حمران که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون در آیی بحمام در وقتی که میکنی جامه خود را بگو اللهم انزع عنی ربقة النفاق و ۲
ثبتنی علی الایمان و هرگاه در آیی بخانه اول از حمام بگو اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
و استعیذ بک من اذاه و وقتی که در آیی بخانه دوم از حمام بگو اذهب عنی الرجس النجس
و طهر جسدی و قلبی و بردار از آب گرم و بریز در میان سر خود و بر هر دو پای خود و اگر میتوانی بخور
از آب گرم جرعه بخور بدرستی که پاک میکند مثانه را و ساعتی درنگ کن در خانه دوم و چون در
آیی بخانه سیم بگو نعوذ بالله من النار و نسئله الجنة و بگو این را تا وقت بیرون رفتن از گرمخانه ۲
و به پرهیز از آب سرد خوردن و فقاع در حمام بدرستی که فاسد میکند معده را و آب خنک ضعیف
میکرداند بدن را و آب خنک بر پاهای خود بریز در وقت بیرون آمدن از حمام که میکشد درد را
از بدن و چون بیرون آیی از حمام و بپوشی لباس خود را بگو اللهم البسنی التقوی و جنبنی
الردی و چون این کار کنی که گفته شد ایمن میشوی از هر دردی و باکی نیست قرآن خواندن در حمام
مادام که تجرد نکنی و لنگ داشته باشی روایت که پرسید محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام امیر المؤمنین
منع میکرد از قرآن خواندن در حمام حضرت امام علیه السلام گفت نه بلکه منع میکرد از قرآن خواندن

در حمام وقتی که کسی لنگ بسته باشد باکی نیست و گفت علی بن یقطین با امام موسی کاظم علیه السلام که در حمام
قرآن میخوانم و جماع میکنم آیا قصوری دارد آنحضرت گفت باکی نیست روایت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام خوب خانه ایست حمام زیرا که بیاد می آید آتش دوزخ و میبرد چرک را و نیز روایت که
بد خانه ایست حمام میدرد ستر را و ظاهر میسازد عورت را و خوب خانه ایست حمام زیرا که بیاد
می آرد حرارت جهنم را و آزار دلیست که کسی فرزند خود را بحمام ببرد تا نظر در عورت او کند
و روایت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنکسی که ایمان دارد بخدای و بروز قیامت باید که
زن خود را نفرستد و نیز منع میکنم زنان امت خود را از حمام رفتن و گفت امام موسی کاظم علیه السلام کفت که
کاظم علیه السلام که بی نهار بحمام مروید منقولست از کتاب محاسن که گفت ابو عبد الله علیه السلام شخصی
بحمام مرو مگر وقتی که در اندرون تو چیزی باشد که بنشاند حرارت معده را و چیز خوردن و
بعد از آن بحمام رفتن قوت میدهد بدن را و بحمام مرو وقتی که طعام بسیار خورده باشی و
نیز گفت که باکی نیست قرآن خواندن در حمام وقتی که از برای خدا باشد و اراده نکرده باشد
که ببیند که آواز او خوشست در حمام روایت که گفت ابو یعقوب که پرسیدم از ابی عبد الله
که آیا اگر برهنه شود کسی وقت آب ریختن و عورت او را ببینند مردمان و آب بر او بریزند
و او ببیند عورت مردمان را قصوری دارد آنحضرت گفت که پدر من مکروه میداشت این را
از همه کس و گفت امام جعفر صادق علیه السلام باید که بر پشت نخوابید در حمام بدرستی که بر پشت خوابیدن
در حمام میگدازاند پیه گرده را و روایت که بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از حمام و جامه پوشید
و عمامه بر سر نهاد و گفت ترک نکردم عمامه بر سر نهادن را وقت بیرون آمدن از حمام در زمستان
و تابستان و گفت امام موسی کاظم علیه السلام که حمام یکروز در میان بسیار میکرداند گوشت بدن را و
هر روز بحمام رفتن میگدازاند پیه گرده را و گفت عبد الرحمن بن مسلم که بودم در حمام در خانه میانی پس در آمد امام

موسی کاظم

موسی کاظم علیه السلام و لنگ بسته بود بر بالای نوره گفت السلام علیکم و من جواب سلام گفتم و رفتم در خانه
که در او حوض بود و غسل کردم و بیرون رفتم روایت که گفت امام رضا علیه السلام که اگر کسی بشوید پای
خود را بعد از بیرون آمدن از حمام باکی نیست روایت که بیرون آمد امام حسین علیه السلام از حمام پس
گفت مردی طاب استحمامک یعنی خوش باد ترا آب گرم شستن تو آنحضرت گفت ای مرد لیم چه
کار داری باست اینجا آن مرد گفت طاب حمامک یعنی خوش باد حمام تو آنحضرت گفت وقتی که خوش
باشد حمام پس چیست راحت بدن آن مرد گفت فطاب حمیمک آنحضرت گفت وای بر تو نمیدانی
که حمیم عرق را گویند آن مرد گفت یا امام چه بگویم آنحضرت گفت که بگو طاب ما طهر منک و طهر ما
طاب منک یعنی خوش خوش باد بدن تو و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون بیرون آمده باشد
از حمام و بگوید مر ترا برادر مؤمن که طاب حمامک بگو مر ورا انعم الله بالک یعنی خوش کرداند
خدای تعالی دل ترا و گفت رسول خدا که درد سه است و دوا سه است اما درد خون است
و صفرا و بلغم و دوای خون حجامت و دوای بلغم حمام و دوای صفرا راه رفتن و گفت امام ۲
جعفر صادق علیه السلام که سه چیز است که فربه میسازد بدن آدمی را و سه چیز است که لاغر میسازد اما
آن چیزها که فربه میسازد مداومت حمام است و بوئیدن بوی خوش و پوشیدن جامه نرم و اما
آن چیزها که لاغر میسازد مداومت خوردن تخم مرغ است و ماهی و هر روز بحمام رفتن بدرستی که
که اگر کسی هر روز بحمام رود کم میشود گوشت بدن او و گفت امام محمد باقر علیه السلام که آب حمام باکی نیست
یعنی نجس نیست وقتی که او را ماده بوده باشد که کر باشد یا زیاده و مراد به آب حمام آن آبست که
در حوضهای خورد است که کمتر از کر باشد و گفت داود بن سرحان که گفتم بابی عبد الله که چه میگوئی
در آب حمام آنحضرت گفت که او مثل آب رو انست و مراد آنحضرت از آن آب حمامیست که او را ما
ده بوده باشد و گفت محمد بن مسلم که ابی عبد الله علیه السلام که غسل میکند جنب و غیر جنب در حمام آیا غسل

از بکنم آب او را آنحضرت گفت غسل بکن با کی نیست لیکن با کی نیست که غسل کنند جنب از آب حمام محمد بن
مسلم گفت که غسل کردم از آب حمام و بعد از آن شستم پای خود را بجهة آنکه گل چسبیده بود
بر پای من گفت زراره که دیدم امام محمد باقر را ع که بیرون آمد از حمام در رفت همچنانکه بود
و پای خود را نشست و نماز گذارد و گفت امام جعفر صادق ع مشوئید پاهای خود را بعد از آنکه
که از حمام بیرون آئید بدرستی که شستن پا بعد از بیرون آمدن میبرد دردنیم سر را و وقت
بیرون آمدن از حمام عمامه بر سر نهید روایت کرده است محمد بن موسی از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق ع وقت بیرون میآمدند از حمام عمامه بر سر می نهادند در زمستان و تابستان
در وقت بیرون آمدن از حمام امانست از درد سر روایتست که چون کسی در آید بحمام و حرا
رت برو غلبه باید که آب خنک بر خود بریزد تا حرارت او تسکین یابد منقولست از کتاب
طب الائمه ع بگیرید ناخن خود را روز سه شنبه و حجامت کنید روز چهارشنبه و بحمام روید
روز پنجشنبه و بهترین بوهای خوش بکار برید روز جمعه و منقولست از کتاب خصال که
گفت ابو الحسن ع که بگیرید ناخنهای خود را روز سه شنبه و بحمام بروید روز چهارشنبه و حجامت
کنید روز پنجشنبه و بهترین بوهای خوش بکار برید روز جمعه و منقولست از کتاب لباس
که گفت سعد بن مسلم که آمد نزد ما امیر المؤمنین ع و ما در حمام بودیم آنحضرت سلام کرد من بر
خواستم و غسل کردم و بیرون رفتم روایت کرده است حنان بن سدیر از پدر خود که گفت که
در آمدم من و پدر من و جدّ و عمّ من بحمام مدینه مردی در جامه کن حمام بود گفت که شما از کدام قوم
میباشید گفتیم از اهل عراقیم گفت از کدام شهر عراق گفتیم از اهل کوفه گفت خوش آمدید ای اهل
کوفه شما لنگ می بندید در حمام و چه چیز است که شما را باز میدارد از لنگ بستن در حمام بدر
ستی که رسول خدا ص فرموده است که دیدن عورت مسلمان بر مسلمان حرامست پس عمّ من

کرباس پیدا

کرباسی پیدا کرد و چهار پاره کرد و هر کدام از ما یکپاره را گرفتیم و لنگ کردیم چون بیرون آمدیم
از حمام پرسیدم که آن مرد که بود گفت امام زین العابدین بود و پسر او امام باقر ع با او بود فصل
دویم در پوشیدن عورت منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که گفت رسول خدا ص که هر
کسی که ایمان دارد بخدای تعالی و بروز قیامت باید که در نیاید بحمام مگر آنکه لنگ بسته باشد
و منع کرد حضرت پیغمبر ص از در آمدن با آب روان بی لنگ و گفت بدرستی که در آب جماعتی
ساکنند و گفت ابو عبد الله ع از پدران خود علیهم السلام که گفت امیر المؤمنین ع وقتی که بر
هنه شوید شیطان بشما نظر میکند و طمع میکند در شما پس بپوشانید خود را و گفت که گفت ابو
عبد الله که منع کرد حضرت پیغمبر ص در آمدن مردان بحمام بی لنگ روایتست از امام محمد
باقر ع از پدر خود ع و پدر او روایت کرده است که کسی گفت با امیر المؤمنین ع سعید بن عبد
الملک در می آید بحمام با کنیزان خود امیر المؤمنین گفت باکی نیست دختر او با کنیزان او لنگ
٢ بسته باشند و برهنه نباشند همچو خران که بعضی نظر میکنند بعورت بعضی روایتست که گفت
امام جعفر صادق ع که مکروه است نظر کردن بعورت مسلمانان اما نظر کردن بعورت کسی
که مسلمان نباشد مانند نظر کردنست بعورت دراز گوش روایتست که باید که کسی نظر
نکند بعورت برادر مؤمن در حمام و اگر مخالف او باشد در مذهب باکی نیست و روایتست که ران
داخل عورت نیست روایتست که گفت ابو بصیر که گفتم با بی عبد الله ع که آیا جایز است که مرد برهنه
غسل کند آنحضرت گفت وقتی که او را هیچکس نه بیند باکی نیست منقولست از کتاب تهذیب الاحکام که
گفت حذیفة بن منصور که گفتم با بی عبد الله ع که مردمان میگویند که عورت مؤمن بر مؤمن حرامست آنحضرت
گفت که نیست چنین که مردمان بران رفته اند و گمان برده اند و مراد بعورت مؤمن آنست که چیزی
خوش از مؤمن واقع شود یا سخنی بگوید که عیب کنند او را کسی الخبر را با آن سخن سرزنش کند بجهة آنکه آن مؤمن

را سرزنش

کند با آن سرزنش روایتست که گفت عبد الله بن سنان که پرسیدم از ابی عبد الله ع این حدیث را که
عورت مؤمن حرامست آنحضرت گفت بلی چنین است گفتم مراد عورت مؤمن بعورت مؤمن پس و پس او
ست آنحضرت گفت چنین نیست که تو گمان برده بلکه فاش کردن ستر مؤمن بر مؤمن حرامست روایت
کرده است زید شحّام که گفت ابو عبد الله ع که مراد از این حدیث که عورت مؤمن بر مؤمن حرامست
این نیست که برهنه شود مؤمن و دیده شود عورت او بلکه مراد آنست که خوار دارد مؤمن را یا عیب کند
او را فصل سیوم در بیان مالیدن خشت پخته و روغن زیتون و آرد و غیر اینها در بدن منقولست از کتاب
من لا یحضره الفقیه که گفت حضرت امیر ع که باید که بر اثر بخواهید در حمام بدرستی که بر اثر خواهید در
حمام میکند از اندیشه کرده را و باید که مالید خشت پخته را بپای خود بجهة آنکه جذام می آورد و گفت امام جعفر
صادق ع که مالیدن خشت پخته را در بدن خود برص می آورد و مالیدن فوطه را که لنگ کرده بر روی خود که میبرد
صفا و طراوت روی را و روایتست که گل مصر و خشت پخته شوم است که برص و جذام می آورد و گفت امام
جعفر صادق ع حذر کنید از خشت پخته بر بدن مالیدن که بدن را کهنه و بی طراوت میکند و بر شما باد که بیه بر
بدن بمالید و گفت امام رضا ع که باکی نیست که بمالد کسی در حمام تلخان و آرد و سبوس سفید در بدن خود و باکی نیست
٥ که بمالد در بدن خود آرد را که تر کرده باشند بروغن زیتون و اسراف نیست در آن چیزی که نفع میدهد بدن
را اسراف آنست که کسی مال خود را تلف کند و ضرر رساند به بدن او و گفت امام جعفر صادق ع که باکی
نیست که بمالد کسی خلوق را در بدن خود در حمام و بمالد بر دست خود بجهة شکافی که خلوق اثر او دور
میکند و خلوق نوعیست از بوی خوش و سنّت نیست بکار بردن خلوق دایم و همچنین سنّت نیست که
خلوق را بنوعی بمالند که اثر آن بر رنگش ظاهر شود منقولست از کتاب لباس که گفت ابو الحسن ع در شأن
مردی که نوره مالیده بود در حمام و روغن زیتون و آرد مالید در بدن خود بعد از نوره که باکی نیست
این کار کردن روایت کرده است ابو السفاتج از بعضی اصحاب خود که پرسیدند از ابی عبد الله ع

که ما در راه مکه

که ما در راه مکه بودیم و اراده احرام کرده بودیم و نبود با ما سبوسی که بعد از نوره بر بدن بمالیم و آرد
طلبیدیم و بر بدن خود مالیدیم پس بجهة این چیز حرج خدا بآن داناتر است گفت ابو عبد الله ع
که آیا چیز اسراف است گفتم بلی آنحضرت گفت که اسراف نیست در چیزی که اصلاح بدن میکند بسیار است
که امر میکنم که آرد پخته را تر کنند بروغن زیتون و میمالم بر بدن خود اسراف آنست که مال تلف شود
و ضرر به بدن رسد گفتم شما در معیشت کدام است گفت خوردن نان و نمک و حال آنکه قادر باشی بر
٤ غیر آن گفتم میانه روی در معیشت کدام است گفت خوردن گوشت یا شیر یا بار و روغن زیتون یا روغن
یعنی هر بار یکی از اینها را با نان بخورد روایت که گفته شد نزد ابی الحسن ع مردی نوره مالید بعد
و آرد را تر کرده و میمالید بر بدن خود و بعد از نوره تا بوی نوره برود آنحضرت گفت باکی نیست این
کار کردن فصل چهارم در تراشیدن سر و ناخنها و زیر بغل منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه
که گفت رسول خدا ص بمردی که تراش سر خود را که زیاده میشود جمال تو و گفت امام جعفر صادق ع
که سر تراشیدن در غیر حج و عمره عقوبتست بر دشمنان شما را و جمال و زینت بر شما را پس گفت
آنحضرت که بیرون میروند دشمنان شما از دین همچنانکه بیرون میرود از کمان و علامت
ایشان آنست که سر تراشیده شوند و در روغن نمیمالند و منقولست از کتاب در الحکم روایت کرده
است امام جعفر صادق ع از پدران خود علیهم السلام و ایشان روایت کرده اند که گفت امیر
المؤمنین ع که متراشید سر طفل را بازی طریق که بعضی از سر او را تراشید و بعضی را بگذارید
و منقولست از کتاب تهذیب الاحکام که گفت ابو عبد الله ع که نزد حضرت پیغمبر ص طفلی آوردند
که آنحضرت دعا کند برای او و موی بر سر آن طفل گذاشته بودند آنحضرت دعا نکرد و فرمود
که تراشیدن سر آن طفل را و روایتست که رسول خدا ص امر کرد بتراشیدن موی سکم و روایتست که
گفت حضرت امام محمد باقر ع ختنه کرد رسول خدا ص امام حسن ع و امام حسین را ع در روز هفتم از ولادت ایشان و تراشید سر ایشان را

۴

تراشید در همان روز زر بنقره تصدق کرد بوزن موی سر ایشان و عقیقه کرد برای ایشان در آن روز و بعد
داد در آن گوسفند را و در روایتست که چون کسی خواهد که سر خود را بتراشد ابتدا کند از پیش رو و بگوید
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة و
چون فارغ شود از سر تراشیدن باید که بگوید اللهم زینی بالتقوی و جنبنی الردی و منقولست از کتاب
طب الائمة که امام جعفر صادق ع گفت در هر جمعه سر بباید تراشید و در بیان تراشیدن در
هر پانزده روز نوره بباید کرد منقولست از کتاب لباس که گفت امام رضا ع سه چیز است که هر که
بداند فایده آن را دست باز نمیدارد از آن گرفتن موی و نکاح زنان و بالا گرفتن جامه و در روایتست
که سه چیز از سنتهای پیغمبرانست بوی خوش بکار بردن و گرفتن موی و بسیار جماع کردن و در روایتست
کرده است عمر بن عثمان که گفت کسی که گفتم با امام رضا ع مردمان میگویند که سر تراشیدن در غیر منی
عیب است آنحضرت گفت سبحان الله پدرم وقتی باز گشت از حج و رسید بملک خود که در بیرون
مدینه بود در بیابان مدینه با آنکه سر خود را تراشید و در روایتست که پرسیدند از امام جعفر صادق ع از
گذاشتن موی سر را که دراز شود آنحضرت گفت اصحاب رسول خدا میتراشیدند موی سر را و
نمیگذاشتند دراز شود و گفت امام جعفر صادق ع که گرفتن موی بینی نیکو میکند اندرون را و گفت حضرت
پیغمبر که آنکسی که ایمان دارد بخدای تعالی و بروز قیامت باید که موی زهار را نگذارد زیاده از
چهل روز و حلال نیست زنی را که ایمان داشته باشد بخدای تعالی و بروز قیامت که بگذارد
موی زهار را زیاده از بیست روز و گفت امام جعفر صادق ع آنکسی که ایمان دارد بخدای تعالی
و بروز قیامت باید که بگذارد موی زهار را زیاده از هفت روز و ترک بکند نوره کردن
بیشتر از یکماه و آنکسی که ترک کند بیشتر از یکماه نماز او درست نیست و گفت حضرت پیغمبر ع که باید
مرد و زن بتراشند موی شکم را و گفت امام جعفر صادق ع که فرمود خدای تعالی ابراهیم را با آنکه

نماید الحضرت

که پاک نماید آنحضرت موی زهار را تراشید روایتست که امام جعفر صادق ع نوره میمالید زیر
بغل خود را در حمام و کندن موی زیر بغل ضعیف و بی قوت میسازد دو کتفها را است و ضعیف
میکند چشم را و گفت آنحضرت که تراشیدن زیر بغل فاضلتر و بهتر است از کندن او و نوره
مالیدن فاضلتر است از تراشیدن روایتست از زراره که گفت امام جعفر صادق ع که کندن
موی زیر بغل فاضلترست از تراشیدن او و نوره کردن از هر دو بهتر است و گفت حضرت
امیر ع که کندن موی زیر بغل میبرد بوی بد را و پاک کننده است و از جمله سنتهاییست که امر کرده
بآن حضرت پیغمبر ع و گفت رسول خدا ص که باید که نگذارید موی زیر بغل را که دراز شود بدرستی
که شیطان در آنجا پنهان میشود و باکی نیست که جنب نوره کند زیرا که زیاده میکند پاکی او را نوره
و گفت امام جعفر صادق ع میان نوح و ابراهیم ع هزار سال فاصله بود و شریعت ابراهیم ع توحید
و اخلاص و بر طرف کردن شریکان خدای تعالی بود و مردمان مخلوق شده اند بر شریعت ابراهیم
و شریعت ابراهیم ع دین اسلام است و عهد کرد خدای تعالی با ابراهیم ع که پرستش نکند غیر او را
و شریک نگردانند با و همچنین چیزها را امر کرد ابراهیم را بنماز و امر معروف و نهی منکر و حکم نکرد برو احکام
فرض میراث را و زیاده کرد در دین او ختنه کردن و شارب گرفتن و موی زیر بغل کندن و ناخن
گرفتن و تراشیدن زهار را و امر کرد او را ببنای خانه کعبه و حج و مناسک حج و دیگرها همه که مذکور شد
شریعت ابراهیم است و نیز گفت امام جعفر صادق ع که خدای تعالی فرمود با ابراهیم ع پاکیزگی کن
گرفت شارب خود را باز خدای تعالی امر کرد پاکی که آنحضرت موی زیر بغل را کند باز امر کرد پاکی
آنحضرت ناخن گرفت باز امر کرد پاکی که آنحضرت تراشید زهار را و باز امر کرد پاکی که آنحضرت ختنه
کرد فصل ششم در شستن سر بخطمی و سدر منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که گفت امام جعفر صادق ع
که شستن سر بخطمی در هر روز جمعه امانست از برص و دیوانگی روایتست که شستن سر بخطمی میبرد

در

۵

درویشی را و زیاده میکند روزی را روایتست که شستن سر بخطمی قوة بدنست و گفت امیر المؤمنین ع که شستن
سر بخطمی میبرد چرک را روایتست که رسول خدا روزی غمناک بود جبرئیل ع گفت بآنحضرت که بشوید
سر خود را بسدر که آنحضرت سر خود را بآن شست از سدرة المنتهی بود و گفت امام موسی کاظم ع
شستن سر بسدر زیاده میکند روزی را و گفت امام جعفر صادق ع بشوئید سر خود را به برگ سدر
بدرستی که پاکیزه کرده است سدر را هر فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و آنکسی که بشوید سر خود را
ببرگ سدر دور میگرداند خدای تعالی از و وسوسه شیطان را هفتاد روز و آنکسی که دور باشد از وسوسه
شیطان گناه نمیکند و آنکسی که گناه نکند به بهشت میرود و منقولست از کتاب تهذیب الاخلاق
که گفت امام جعفر صادق ع آنکسی که بگیرد شارب و ناخن خود را و بشوید سر خود را بخطمی در روز
جمعه حکم آن دارد که بنده آزاد کرده باشد و منقولست از کتاب طب الائمة که گفت امیر المؤمنین ع
در وصیتی که کرد اصحاب خود را که شستن سر بخطمی میبرد چرک را و بر طرف میکند شپش را و گفت
جابر جعفی که شکایت کردم نزد ابی جعفر از چرکی که در سر من بود آنحضرت گفت که بگوب بورد را
و دیگر آب انزرو نیک بیامیز او را بسرکه خوب آنمقدار که میخواهی و بشوی سر و محاسن خود را
بهر قوتی که تراهست و بعد از آن بمال بر سر خود روغن پیه تازه را بدرستی که چون چنین کنی
خلاص میشوی از چرک فصل ششم در مالیدن نوره منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که گفت امام نوره
جعفر صادق ع که آنکسی که میخواهد که نوره کند باید که بگیرد اندکی از نوره و بر سر بینی خود بمالد
و بگوید اللهم ارحم سلیمان بن داود کما امرنا بالنورة بدرستی که چون چنین کنی نوره نمیسوزاند
بدن را روایتست که آنکسی که بنشیند در وقتی که نوره مالیده باشد در بدن خود خوف فتق
است بر او منقولست از کتاب محاسن که گفت حکم بن عتیبه که دیدم امام جعفر صادق ع را که حنا بر
ناخنهای خود میمالید گفت یا حکم چه میگوئی در حق این گفتم چه توانم گفت و حال آنکه تو میکنی این کار را

و نزد ما جوانان

و نزد ما جوانان این کار میکنند گفت ای حکم هر گاه نوره بناخنها رسید تغیر میدهد ناخنها را چنان
که میماند بناخنهای مرده پس باکی نیست تغیر دادن ناخنها بحنا و گفت رسول خدا ص که آنکسی که نوره
بنهد و بعد از نوره حنا بمالد بر بدن خود ایمن گرداند خدای تعالی او را از سه چیز جذام و برص
و خوره باد بعد از نوره کردن دیگر و حنا مالیدن و گفت حضرت امیر ع که نوره میکند در روز چهار
شنبه بدرستی که روز چهار شنبه روز نحس است و قصوری ندارد و نوره کردن در باقی
ایام روایتست که نوره کردن در روز جمعه برص می آورد و گفت امام رضا ع هر که نوره کند
در روز جمعه برص پیدا کند باید که ملامت نکند مگر خود را و گفت امام جعفر صادق ع حنا ما
لیدن بعد از نوره امانست از جذام و برص و منقولست از کتاب روضه که گفت رسول
خدا ص که پنج چیز است که برص می آورد نوره کردن در روز جمعه و در روز چهار شنبه و وضو
ساختن و غسل کردن بآبی که در آفتاب گرم شده باشد و چیزی خوردن در وقتی که
جنب باشد و جماع کردن با زن در حال حیض و چیزی خوردن در وقت سیری روایتست
که گفت امام رضا ع که دور کنید موی را از بدن خود بدرستی که موی نجس است و مراد ازین
لغه است در باکی و منقولست از کتاب محاسن که آنکسی که نوره کند و بعد از نوره حنا
بمالد از سر تا قدم خود بر طرف کند خدای تعالی از و درویشی را و منقولست از کتاب لباس که
امام جعفر صادق ع نوره میکرد چون بزهار رسید میگفت بآنکس که نوره میمالید که دور کن
خود زهار خود را نوره میمالید روایتست که امام جعفر صادق ع بحمام در می آمد و نوره میمالید
کاهی بعضی از خدمتکاران زیر بغل را و پس اگر موی میداشت روایتست که امام جعفر صادق ع تمام بدن آنحضرت
را نوره میمالیدند و گفت ارقط که آمدم نزد امام جعفر صادق ع بجهة حاجتی پس یافتم آنحضرت را
در حمام که نوره مالیده بود گفتم حاجت خود را بآنحضرت گفت تو نوره نمیکنی گفتم دیروز نوره

کردم گفت نوره کنم نوره پاک کننده است روایت که گفت امام جعفر صادق ع که حضرت امیر
و تیر نوره میمالید زهار را خود را نوره میمالید گفت لیث المرادی پرسیدم از امام جعفر صادق
ع از نوره کردن جنب با کی نیست وگفت امام رضا ع که چهار چیز از اخلاق پیغمبرانست بوی
خوش بکار بردن و تراشیدن موی و نوره کردن و بسیار جماع کردن باب چهارم در گر
فتن ناخن و شارب و گرد ساختن محاسن و شانه کردن و فرو گذاشتن موی و نظر در آئینه کردن
و حجامت کردن چهار فصل است فصل اول در ناخن گرفتن منقولست از کتاب لباس که گفت
از سلیمان بن خالد که گفتم با بی عبدالله ع آیا هر روز جمعه ناخن بگیرم گفت بگیر اگر دراز باشد
وگفت موسی بن بکیر گفتم با بی الحسن ع اصحاب ما میگویند که میباید گرفتن شارب و ناخن را در جمعه
آنحضرت گفت سبحان الله بگیر اگر میخواهی بگیر در روز جمعه و اگر میخواهی در باقی روزها وگفت امام
جعفر صادق ع که گرفتن ناخن و شارب و شستن سر بخطمی میبرد درویشی را و زیاده میکند روزی را
و روایت کرده است ابو عبدالله از پدران خود ع که حضرت پیغمبر ص گفت آنکسی که بگیرد ناخن
خود را در روز جمعه بیرون کند خدا تعالی از سر انگشتان او درد را و داخل گرداند شفا
وگفت ابو عبدالله ع که گرفتن ناخن و شارب از جمعه تا جمعه امانست از جذام و روایت کرده
است ابو عبدالله ع که بگیر ناخن خود را در روز جمعه نمی ترسد انگشتهای تو وگفت ابو عبدالله ع
که بگیر ناخن و شارب خود را که نمیرسد تو جذام و برص منقولست از کتاب محاسن که گفت
حسن بن العلا که گفتم با بی عبدالله ع که چیست ثواب کسی که بگیرد شارب و ناخن خود را هر روز
جمعه آنحضرت گفت که همیشه پاک باشد تا جمعه دیگر و روایت کرده است ابو کهمس از مردی که گفتم
مردی که گفتم بعبد الله بن الحسن که بیاموز مرا چیزی در طلب روزی عبد الله ابن الحسن گفت که بگو اللهم
تولّ امری و لا تولّ غیرک آن مرد گفت که اعلام کردم این را با بی عبدالله گفت آیا تعلیم

کنم ترا

کنم ترا بجهت طلب روزی چیزی که فایده آن زیاده از این باشد گفتم بلی گفت بگیر شارب و ناخن
خود را در هر روز جمعه وگفت خلف که دید مرا ابو الحسن ع و من درد چشم داشتم گفت آیا بیا
موزم ترا چیزی که هرگاه بجا آوری چشم تو درد نکند گفتم بلی گفت بگیر ناخن خود را هر روز پنجشنبه
گفت کردم چشم من دیگر درد نکرد وگفت ابو عبدالله ع که رسول خدا فرمود که هر کسی که بگیرد ش چنین
ارب و ناخن خود را روز شنبه و روز پنجشنبه عافیت یابد از درد دندان و درد چشم وگفت ابو
جعفر ع که هر که بگیرد شارب و ناخن خود را هر روز جمعه و در محل گرفتن بگوید بسم الله و بالله
و علی سنة محمد و آل محمد نیفتد از و ناخنی و موئی مگر آنکه بنویسد خدای تعالی از برای او بعدد
هر یک ثواب آزادی بنده و بیمار نشود مگر بیماری که در آن بیماری بمیرد و روایت که گفت
ابو عبدالله ع بمردان که بگیرید شارب و ناخن خود را و گفت بزنان که بگذارید ناخن خود را
بدرستی که ناخن زینت میدهد شما را و منقولست از کتاب طب الائمه ع که گفت ابو عبدالله ع
که آنکسی که بگیرد ناخن خود را روز چهارشنبه و ابتدا کند بانگشت خورد دست راست و ختم
کند بانگشت درست چپ ایمن شود از درد چشم وگفت امام محمد باقر ع که آنکسی که بگیرد ناخن خود را
روز جمعه باید که ابتدا کند بانگشت خورد دست چپ و ختم کند بانگشت خورد دست راست
وگفت امام جعفر صادق ع که آنکسی که بگیرد ناخن خود را روز پنجشنبه و یک ناخن بگذارد که روز را
جمعه بگیرد دور گرداند خدا تعالی از و درویشی را و منقولست از کتاب فردوس که گفت رسول خدا
ص که هر کسی که میخواهد که امان یابد از درویشی و درد چشم و برص و دیوانگی باید که بگیرد ناخن خود را
روز پنجشنبه بعد از عصر و ابتدا کند بانگشت خورد دست چپ منقولست از کتاب محاسن که گفت امام
جعفر صادق ع که وحی نیامد بحضرت پیغمبر ص چند روز کسی گفت با آنحضرت که وحی بر طرف شد از تو یا
رسول الله آنحضرت گفت که چگونه بر طرف نشود از من و حال آنکه شما ناخن نمیگیرید و بوی بد را

از خود بر طرف نمیکنید وگفت امام محمد باقر ع که گرفتن ناخن بجهت آنست که ناخن خوابگاه شیطانست
و درازی ناخن فراموشی می آورد وگفت رسول خدا بمردان که بگیرید ناخن خود را و بزنان
گفت که بگذارید ناخن خود را بدرستی که ناخن زینت دهنده است شما را وگفت امام جعفر صا
دق ع چون کسی موی و ناخن خود را بگیرد باید که دفن کند و این سنت است و منقولست از کتاب
محاسن که این سنتیست واجب یعنی سنت مؤکده است که از جمله سنتهاست دفن کردن موی و ناخن
و خون روایت که پرسیدند از ابی الحسن ع سیم را از حال مردی که میگیرد موی و ناخن خود را و بر
میخیزد [illegible] آنکه بیفشاند موی و ناخنهای خود را از جامه آنحضرت گفت که با کی نیست وگفت ابو
عبدالله ع آنکسی که بگیرد شارب و ناخن خود را روز جمعه و بگوید بسم الله و علی سنة محمد
و آل محمد بدهد خدا تعالی بعدد هر ناخنی که بیفتد از ثواب آزادی بنده از فرزندان اسمعیل ع
و روایت که علی بن الحسین ع چون میتراشید سر خود را در زمین میفرمود که دفن کنند آنموی را
فصل دوم در بیان گرفتن شارب منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که گفت امام جعفر صادق ع
که گرفتن شارب از جمعه تا جمعه امانست از جذام وگفت حضرت پیغمبر ص باید که نگذارید که شارب کف
شما دراز شود بدرستی که شیطان پنهان میشود در و وگفت آنحضرت که آنکسی که نگیرد شارب
خود را از ما نیست و روایت که بگیرید شارب خود را و بگذارید محاسن خود را و موافقت
نکنید بیهود و روایت که مجوس میگیرند محاسن خود را و میگذارند شارب خود را و ما میگیریم
شارب را و میگذاریم محاسن را و همچنین میباید و وقتی که میگیرد کسی شارب خود را باید که بگوید
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله ص منقولست از کتاب محاسن که گفت امام جعفر صادق ع
که گرفتن شارب سنت است و روایت از سکونی که رسول خدا گفت که از جمله سنتها است
که بگیرد کسی شارب را تا آنکه برسد بکناره آب روایت که عبد الله بن عثمان دیده است ابا عبدالله ع را

که گرفته شارب

که گرفته شارب خود را تا آنجا که شارب میروید در بیان گرفتن محاسن و گرد ساختن آن روایت
که گرد حضرت پیغمبر ص بمردی محاسن درازی و گفت این چه چیز است کاشکی اصلاح کند محاسن خود نظر
را این سخن رسید بآن مرد اصلاح کرد محاسن خود را بطریقی نه دراز بود و نه کوتاه پس نزد
آنحضرت چون دید او را با صحاب گفت که همچنین اصلاح کنید روایت که گفت محمد بن مسلم که
دیدم امام محمد باقر ع را که اصلاح میکرد محاسن خود را و گفت با کسی که اصلاح میکرد محاسن
آنحضرت را که گرد ساز محاسن مرا وگفت امام جعفر صادق ع شخصی که بگیرد بدست خود محاسن
خود را و ببرد آنچه زیاده است از یک مشت منقولست از کتاب محاسن که گفت علی ابن جعفر که پرسیدم
برادر خود را از حال مردی که اصلاح میکرد محاسن خود را آنحضرت گفت اگر بگیرد از عارض
خود با کی نیست اما باید که از پیش محاسن چیزی بگیرد روایت که گفت حسن زیات که دیدم ابا
جعفر ع را که سبک ساخته محاسن خود را وگفت ابو عبدالله ع که آنکسی که زیاده باشد محاسن
او از یک قبضه جای او در دوزخ است روایت از سعادت مرد سبک بودن محاسن او ست
روایت که آزموده میشود عقل مرد در سه چیز در درازی محاسن او و در نقش انگشتری او و در کنیت
روایت کرد ابو ایوب از محمد که گفت که دیدم که سر تراش اصلاح میکرد محاسن ابی جعفر
را ع آنحضرت گفت که گرد ساز محاسن را در بیان سفیدی موی منقولست از کتاب لباس که
گفت حضرت پیغمبر که سفیدی موی پیش سر مبارک است و سفیدی در عارضین دلیل سخاوت است
و در گیسوها دلیل شجاعت و در پس سر شومی وگفت امام جعفر صادق ع که آمد مردی نزد
حضرت پیغمبر ص آنحضرت سفیدی در محاسن او دید گفت سفیدی محاسن نور است و آنکسی که یک
موی او سفید شود در اسلام نوری باشد او را در روز قیامت وگفت امام محمد باقر ع که حضرت
ابراهیم دید در صباحی در محاسن خود یک موی سفید پس گفت الحمد لله الذی بلغنی هذا المبلغ و لم اعص لله

طرفة عین بغیر سپاس و ستایش بر خدا برآنکه رسانید مرا باین سن و عاصی نشدم خدا را بقدر
یکچشم بر هم زدن و کفت امام جعفر صادق ع موی بر دهان سفید نشود حضرت ابراهیم دید موی سفید
را در محاسن خود و کفت بار خدایا این چه چیز است حق تعالی کفت که این وقار است کفت
حضرت ابراهیم کفت بار خدایا زیاده کردان وقار مرا و نیز کفت امام جعفر صادق ع که حضرت
پیغمبر ص فرمود که موی سفید نور است پس بر مکنید آنرا و منقولست از کتاب محاسن که کفت ابو عبد الله
باکی نیست بریدن موی سفید را که آمیخته است بموی سیاه و بر کندن آن و اما بریدن او و نزد
من دوست تراست از بر کندن او و روایتست که کفت ابو عبد الله ع که امیر المؤمنین ع مکروه میدید
بریدن موی سفید را و مکروه میداشت کندن آنرا در بیان ضرر و کذاشتن موی روایتست از
ابی عبد الله که حضرت پیغمبر ص منع میکرد از دو بار شانه کردن در یکروز و هم روایتست از ابی
عبد الله که حضرت پیغمبر ص فرو میکذاشت موی خود را و بیشتر در وقت فرو کذاشتن موی نظر میکرد
و موی را ترمیب حث باب در بیان نظر کردن در آئینه منقولست از کتاب نجاة که کسی که
خواهد که نظر در آئینه کند باید که بکیرد آئینه را بدست چپ و بسم الله بکوید و دست راست
خود را بر میان سر خود بنهد و فرو آورد بر روی خود و بکیرد محاسن خود را و نظر کند در آئینه
و بکوید الحمد لله الذی خلقنی بشرا سویا و زانی ولم یشنی وفضلنی علی کثیر من خلقه ومن علی با
لاسلام رضیته لی دینا پس هرکاه بنهد آئینه را از دست خود باید که بکوید اللهم لا تغیر ما بنا من
نعمک و اجعلنا لانعمک من الشاکرین و کفت حضرت پیغمبر ص در وصیت کرد بحضرت امیر ع چون
نظر کنی در آئینه اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و رزقنی روایتست که امام جعفر صادق ع در وقت
نظر کردن در آئینه این دعا میخواند الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی وصورنی فاحسن صورتی الحمد لله الذی
زان منی ما شان من غیری و اکرمنی بالاسلام فصل سیم در شانه کردن سر و محاسن منقولست از

فاحسن صورتی

کتاب من لا

کتاب من لا یحضره الفقیه که پرسیدند از امام رضا ع از تفسیر قول خدای تعالی که خذوا زینتکم
عند کل مسجد آنحضرت کفت که از جمله زینت نزد هر مسجد شانه کردنست در آن سجد نزد
هر نماز و معنی آیه اینست که ای بنی آدم که فرا کیرید و بپوشید نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهای
خود را و شانه کنید محاسن خود را در هر سجدی نزد هر نمازی و کفت امام جعفر صادق ع در تفسیر
قول خدای تعالی خذوا زینتکم عند کل مسجد که زینت شانه کردنست بدرستی که شانه کردن
زیاده میکند روزی را و نیکو میکرداند موی را و بر می آورد حاجت را و زیاده میکند قوت
را و میبرد بلغم را روایتست که شانه کردن سر میبرد وبا را و شانه کردن محاسن محکم میکند دندانها
را و کفت امام موسی کاظم ع که چون شانه کنی محاسن و سر را بکذران شانه را بر سینه خود بدر
ستی که میبرد وبا را و کفت امام جعفر صادق ع که آنکسی که شانه کند محاسن خود را هفتاد بار و
بشمرد نزدیک نشود شیطان او را چهل روز منقولست از کتاب روضة الواعظین که رسول
خدا ص شانه میکرد زیر محاسن خود را چهل بار و بالای محاسن را هفت بار و میکفت که اینکار
کردن زیاده میکند ذهن را و میبرد بلغم را و کفت که حضرت پیغمبر ص کفت آنکسی که بکذراند شانه را
بر سر و سینه و محاسن خود هفت بار نزدیک نشود او را دردی هرکز روایتست که آنکسی که ایستاده
شانه کند قرض بسیار شود او را و کفت امام موسی کاظم ع که شانه کنید بشانه عاج بدرستی که میبرد
وبا را و عاج استخوان فیلست و کفت امام جعفر صادق ع که شانه کردن میبرد تب را و نیز کفت امام
جعفر صادق ع که باکی نیست که شانه دان و سرمه دان و روغن دان از عاج باشد روایتست
که حضرت ص فرمود که موی نیکو از پوششهائیست که خدای تعالی داده است پس کرامی دارید او را
روایتست که آنکسی که موی سر بکذارد باید که نیکو نکاه دارد او را یا تراشد روایتست آنکسی
موی سر بکذارد و دو بخش نکند آنرا دو بخش کند خدای تعالی موی او را با ارهٔ آتش روایتست

که موی سر رسول خدا ص تا نرمهٔ کوش بود و نمیرسید بمرتبه که دو بخش توان کرد و کفت امام جعفر صادق ع
که دور کنید مو را از بدن خود بدرستی که مو نجس است و مراد مبالغه است در پاکیزکی و منقولست
از کتاب لباس که ایوب بن هارون کفت که پرسیدم از ابی عبد الله ع که آیا حضرت پیغمبر ص دو بخش
میکرد موی سر خود را کفت نی و موی سر رسول خدا ص وقتی دراز میشد تا نرمهٔ کوش میرسید
روایت کرده است عمر بن ثابت که کفت امام جعفر صادق ع که مردمان کمان میبرند که دو بخش کردن
موی سر سنت نیست چنین کفتم مردمان کمان میبرند که حضرت پیغمبر ص موی سر خود را دو بخش میکرد
حضرت امام کفت حضرت پیغمبر ص موی سر خود را دو بخش نکرد و پیغمبران دیکر موی سر خود را نمیکذ
اشتند و کفت امام جعفر صادق ع که شانه مکن در حمام بدرستی که ضعیف میکند مو را روایت کرده است
یزید بن مسلم که کفت ابو عبد الله که شانه کردن میبرد درویشی را و درد را روایت کرده است یزید
بن مسلم که کفت رسول خدا ص شانه کردن میبرد وبا را و روغن مالیدن میبرد سختی را و کفت ابو عبد الله ع
که کذرانیدن شانه بر سینه میبرد غم و کفت عبد الله بن سلیمان که پرسیدم ابا عبد الله را از استعمال
عاج آنحضرت کفت باکی نیست و مرا شانه ایست از عاج و کفت قاسم بن ولید که پرسیدم ابا عبد الله
از شانه و روغن دان که از عاج باشد آنحضرت کفت باکی نیست روایتست که ابو عبد الله ع مکروه
میداشت که روغن بمالند از روغن دان نقره یا نقره کوب و شانه نیز چنین است کفت محمد بن
علی که پرسیدم ابا جعفر را ع از ظرف طلا و نقره آنحضرت مکروه میداشت آنرا و کفتم روایت
کرده اند بعضی اصحاب که بود ابو الحسن را ع آئینه نقره پوشی آنحضرت کفت نه بدرستی که بود
آن آئینه حلقهٔ نقره و نیز کفت که چون عباس را ختنه میکردند ساختند برای او چوب نقره پوشی
بمقدار ده درم پس عباس امر کرد بشکستن آن و شکستند آنرا و کفت ابو جعفر ع که باکی نیست
که بیاشامد از قدح نقره کوب وقتی که دور دارد دهن خود را از موضع نقره منقولست از کتاب

نجاة که کفت امام

نجاة که کفت امام جعفر صادق ع وقتی که خواهید شانه کنید باید که بکیرند شانه را بدست خود و
نشسته باشید و بنهید شانه را بر میان سر خود و شانه کنید پیش سر را و بکوئید اللهم حسن شعری
وبشری وطیبهما واصرف عنی الوباء پس شانه کنید سر را و بکوئید اللهم لا تردنی علی عقبی
واصرف عنی کید الشیطان ولا تمکنه من قیادی فتردنی علی عقبی پس شانه کنید ابروهای خود را
و بکوئید اللهم زینی بزینة الهدی و بعد از آن شانه کنید موی محاسن را از بالا و بکذرانید شانه
را از سینه خود و بکوئید در هر دو حال اللهم سرح عنی الغموم والهموم و وحشة الصدور و وسو
سة الشیطان پس مشغول شوید بشانه کردن مو و ابتدا کنید از شیب محاسن و انا انزلناه
بخوانید و کفت یحیی بن حماد بن سلیمان بن یحیی که امام رضا ع روزی جامه پوشید برای آنکه سوار شود
و بخانهٔ مامون رود و من در میان خدمتکاران آنحضرت بودم آنحضرت شانه طلبید و شانه میکرد
و کفت ابو سلیمان خبر داد مرا پدر من از پدران خود ع که کفت حضرت پیغمبر ص که آنکسی که بکذراند
شانه را بر سر و محاسن و سینه خود هفت بار نزدیک نشود او را هیچ دردی و منقولست از کتاب طب
الائمة ع کفت ابو الحسن العسکری ع شانه کردن بعاج میرویاند موی سر را و دور میکند کرم را از
دماغ و فرو مینشاند صفرا را و پاک میکند کوشت بن دندانرا و کوشت میان دندانرا و کفت
امام موسی ع در ایستاده شانه مکن در ضعف حاصل میدا میکنی و نشسته شانه کن بدرستی که نشسته شانه
کردن قوت میدهد دلرا و فربه میکند پوست بدن را و کفت امام جعفر صادق ع در شانه کردن میبرد
بلغم را و شانه کردن ابرو امانست از جذام و شانه کردن عارض محکم میکند دندانها را روایتست
که پرسیدند از امام جعفر صادق ع از سر تراشیدن کفت نیکوست روایتست از ابن عباس که کفت
حضرت پیغمبر ص که شانه کردن محاسن در عقب هر وضو میبرد درویشی را و کفت حضرت امیر ع ایستاده
شانه کردن درویشی می آورد روایتست که چون که شانه کنی محاسن خود را شانه کن از شیب بالا

چهل بار و سوره انا انزلناه بخوان و از بالا بشیب هفت بار و سوره والعادیات بخوان پس
بخوان اللهم سرح عنی الهموم والغموم ووحشة الصدور ووسوسة الشیطان فصل چهارم
در حجامت کردن منقولست از کتاب طب الائمه که گفت امام جعفر صادق ع که بسیاری خون را سه
علامتست جوشش بدن و خارش بدن و حرکتی که در بدن ظاهر شود که بدان ماند که چیزنده بر تن میرود
روایتست که بسیاری خواب نیز علامت بسیاری خونست روایتست که چون یکی از اهل منزل امام
جعفر صادق ع بیمار شدی آنحضرت میگفت باهل منزل که نظر کنید در روی او پس اگر میگفتند روی
او زردست میگفت از صفراست و میفرمود که آب بدهند باو و اگر میگفتند که روی او سرخست
میگفت که از خونست و میفرمود که او را حجامت کنند روایت کرده اند ائمه معصومین از
امیرالمؤمنین ع که رسول خدا ص فرمود که حجامت کنید بدرستی که بسیار باشد که خون غالب شود
و آنکس را بکشد روایت کرده است انصاری که بسیار میبود امام رضا ع را خون غلبه میکرد
و حجامت میکرد در میان پشت و گفت امام جعفر صادق ع اگر کسی خواهد که حجامت کسی که روزه
داشته باشد در غیر ماه رمضان هرگاه خواهد حجامت کند اما در ماه رمضان حجامت نکند مگر آنکه
خون غالب شود فاما که اهل بیتیم حجامت کردن ما در ماه رمضان درست نمیباشد و حجامت کردن
ما در روز یکشنبه میباشد و حجامت کردن دوستان ما و موالیان ما در روز دوشنبه میباشد
و گفت ابو عبدالله ع که حجامت بناشتا میباید کرد و گفت که بروید بحجام در حالت سیری و حجامت
مکنید تا آنکه چیزی بخورید بدرستی که حجامت کردن بعد از چیزی خوردن میکشد خون را از رگها
و آن سزاوارترست برای بیرون آمدن خون و زیاده قوت میدهد بدن را و گفت امام موسی کاظم ع حجامت
بعد از چیزی خوردن میباید کرد بجهة آنکه چون کسی سیر شود و بعد از آن حجامت کند خون جمع میشود و درد
بیرون میرود و چون حجامت کند پیش از چیزی خوردن خون بیرون میرود و درد میماند و گفت زید شحام که بودم

نزد ابا عبدالله

نزد ابی عبدالله ع پس حجام را طلبید و گفت بحجام که شروع کن و شیشه خود را که بآن حجامت میکنی و مشغول
شو بحجامت کردن و از نان طلبید و خورد و چون فارغ شد از حجامت بار دیگر طلبید و خورد و گفت
نان خوردن بعد از حجامت تسکین میدهد صفرا را و گفت ابو عبدالله ع بمردی از اصحاب خود که
چون خواهی که حجامت کنی و بیرون آید خون از شیشه که بآن حجامت میکنی بگو پیش از آنکه فارغ
شوی در حالتی که خون میریخته باشد بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله الکریم فی حجامتی هذه من العین فی
الدم ومن کل سوء پس گفت چون بخوانی این دعا را خیر بسیار جمع شود برای تو و خیر بسیار جمع
میباید کرد زیرا که خدای تعالی در کتاب خود میگوید و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر
وما مسنی السوء یعنی اگر من غیب میدانستم خیر بسیار جمع میکردم و منفعت و فتح و غنیمت و بد بمن
نمیرسید از قحط و مرض و رنج و هزیمت روایتست از ابی بصیر که گفت ابو جعفر ع که چه چیز میخورید
شما بعد از حجامت گفتم کاسنی و سرکه گفت باکی نیست روایتست که ابو عبدالله ع حجامت کرد و گفت
کنیز خود را که بیار برای من رسته شکر و گفت که شکر بعد از حجامت باز میگرداند خون تازه را
و زیاده میکند قوت را روایتست از امام موسی کاظم ع گفت رسول خدا ص که هر کسی که خواهد
که حجامت کند باید که روز شنبه حجامت کند و گفت امام جعفر صادق ع حجامت کردن در روز
یکشنبه شفاست از هر دردی روایتست که امام جعفر صادق ع گذشت بقومی که حجامت میکردند
گفت چه بود شما را که تعجیل کردید در حجامت کردن کاشکی تاخیر میکردید تا آخر روز یکشنبه بدرستی
که حجامت کردن در این وقت فرود می آورد درد را از بدن و گفت امام جعفر صادق ع رسول
خدا ص حجامت میکرد در روز دوشنبه بعد از عصر روایتست از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا ص
که کسی که حجامت کند روز سه شنبه هفدهم ماه یا نوزدهم یا بیست یکم شفا یابد در تمام سال و گفت حضر
ت پیغمبر ص که حجامت کنید روز پنجشنبه دهم ماه و هفدهم و بیست یکم تا غالب نشود بر شما خون و بکشد شما را

روایتست که منع کرد حضرت پیغمبر از حجامت کردن در روز چهارشنبه وقتی که آفتاب در برج عقرب باشد
روایت کرده است زید بن علی از پدران خود ع و ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر ع که حضرت پیغمبر
فرمود که هرکسی که حجامت کند در روز چهارشنبه برص پیدا کند باید که ملامت نکند مگر خود را روایت کرده
است امام جعفر ع از پدران خود ع که گفت رسول خدا ص که جبرئیل ع فرود آمد بر من و گفت که حجامت مکن
که روز چهارشنبه روز نحس است و گفت امام جعفر ع که کسی که حجامت کند در آخر روز پنجشنبه آخر ماه درد از بدن
او بیرون رود و گفت مفضل بن عمر که رفتم نزد امام جعفر صادق ع حجامت میکرد در روز جمعه گفتم که آیا خواندی
آیة الکرسی را و منع کرد از حجامت کردن بعد از زوال در روز جمعه و گفت ابو الحسن ع ترک مکن حجامت
کردن را در روز هفتم از حزیران و حزیران نام ماهیست از ماههای قدیم پس اگر میسر نشود در روز هفتم باید
کنی در روز چهاردهم و گفت امام جعفر صادق ع آیة الکرسی بخوان در هر گاه خواهی حجامت کنی و گفت شعیب
عرقوفی که رفتم نزد ابو الحسن ع و او حجامت میکرد در روز چهارشنبه پس گفتم روز چهارشنبه است که مردمان
میگویند که هر که در این روز حجامت کند برص پیدا میکند آنحضرت گفت حال این کسیست که آبستن شده باشد
مادر او باو در حال حیض و گفت امام جعفر ع که هرگاه خون غالب شود شما را باید که حجامت کنید زیرا که چون
خون غالب شود میکشد آدمی را هرگاه شما خواهید که حجامت کنید باید که آخر روز حجامت کنید و منقولست
از کتاب فردوس که گفت انس که رسول خدا ص فرمود که حجامت کردن بر ناهار دواست و بر سیری درد است
در هفدهم و نوزدهم ماه شفاست و در روز سه شنبه صحت بدنست روایتست که حضرت پیغمبر ص فرمود که وصیت کرد مرا جبرئیل ع
بحجامت کردن تا آنکه گمان بردم که ناچارست کردن و گفت حضرت پیغمبر ص که حجامت در روز سه شنبه هفدهم
ماه دواست درد یکسال را و نیز گفت حضرت پیغمبر ص که حجامت کردن در روز یکشنبه شفاست و نیز گفت که حجامت
سر را دواست از هفت چیز دیوانگی و جذام و برص و خواب و درد دندان و تاریکی چشم و درد سر روایتست
از انس که گفت حضرت پیغمبر ص که حجامت می افزاید عقل و حافظه را و نیز گفت حجامت کردن در نقره قفا

که حجامت

موش را آرد

موش را آرد و در نقره معاک پس سر است و گفت انس که حجامت کرد رسول خدا ص سه جا در میان هر
دو کتف و پس سر او نام کرد یکی از این حجامتها را نافعه یعنی فایده دهنده و دیگری را مغیثه یعنی بفریاد
رسنده و سیم را منقذه یعنی رهاننده از مرض روایتست که حجامت سر منقذه است و حجامت معاک پس سر مغیثه
است و حجامت میان دو شانه نافعه است و گفت امام جعفر صادق ع رسول خدا اشارت کرد بدست بجهة
سر خود و گفت بر شما باد که حجامت مغیثه بکنید بدرستی که نفع میدهد دیوانگی و جذام و برص و خوره و درد
دندان را و گفت امام جعفر صادق ع چون طفل بچهار ماهی برسد حجامت کنید در هر ماه معاک پس سر او را
بدرستی که کم میشود لعاب دهن او و فرود می آید حرارت از سر و بدن او و گفت رسول خدا که درد سه است و
دوا سه اما درد صفرا و بلغم و خونست و دوای خون حجامت و دوای صفرا پیاده رفتن و دوای بلغم حمام
و گفت معاویة بن حکم که ابو جعفر ع طلبید طبیبی را و فصد کرد رگی از کف دست خود و گفت محسن آلوشا که شکایت
کردم نزد ابی عبدالله ع از درد جگر آنحضرت فصاد طلبید و فرمود از قدم من فصد کرد و گفت ابو عبدالله
که بیشاید کاسم را بجهة درد تهیگاه و کیاهیت روایتست که شکایت کرد مردی نزد امام جعفر ع از خارش بدن
آنحضرت گفت که سه بار حجامت کن هر دو پا را میان پاساق را و کعب آنمرد چنین کرد و دفع شد از وی آن خارش و دیگر
شکایت کرد مردی دیگر نزد آنحضرت از خارش بدن آنحضرت گفت حجامت کن ساقهای پاهای خود را سه نوبت که
خلاص میشوی و گفت امام جعفر ع که شکایت کردند بعضی از مردمان نزد ابی الحسن ع از بسیاری جرب آنحضرت گفت
که جرب از بخار جگرست برو فصد کن از پای راست خود و بگیر دو درهم روغن بادام شیرین و در آب برنز
و بخور و پرهیز از ماهی و سرکه آنمرد چنین کرد و خلاص شد و گفت مفضل بن عمر که شکایت کردم نزد ابی عبدالله ع
از جرب و حرارت آنحضرت گفت بر تو باد که فصد کنی از رگ میانین دست چنین کردم و رفت از من آن تشویش
روایتست شکایت کرد مردی نزد ابی عبدالله ع از خارش بدن آنحضرت گفت بآنمرد که آنکس میدهد دوا را آنمرد گفت
با آنحضرت که فصد کردی گفت بلی فصد کردم دیدیم آنحضرت گفت حجامت سه نوبت پاهای خود را در میان پا و ساق

کاسم

و کعب چنین کرد آنحضرت در رفت از دو آن تشویش باب پنجم در آداب رنگ کردن و زینت کردن و انگشتر و آنچه
متعلق است با آن و در این باب شش فصل است فصل اول در ترغیب برنگ کردن و فضیلت آن و منقولست از کتاب
من لا یحضره الفقیه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله رنگ کنید محاسن خود را بحنا بدرستی که جلا میدهد چشم را و میرویاند مو را و خوشبو
میکند دهن را و آرامیده میشوند زنان و گفت امام جعفر علیه السلام حنا میبرد بوی ناخوش را از آدمی می آید در وقت عرق
کردن و طراوت میدهد رو را و خوشبو میکند دهن را و نیکو میگرداند فرزند را و گفت امیر المؤمنین علیه السلام که رنگ کردن است
در وقت پیغمبران و از جمله سنتهاست و گفت امام جعفر صادق علیه السلام باکی نیست رنگ کردن محاسن بهر رنگ که باشد و روایت است
که مردی آمد نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و زرد کرده بود محاسن خود را آنحضرت گفت چه بسیار نیکوست این بعد از
آن همان شخص آمد نزد آنحضرت و رنگ کرده بود محاسن خود را بحنا آنحضرت تبسم فرمود و گفت این رنگ نیکوتر
است از آن رنگ بعد از آن همان شخص آمد نزد آنحضرت و محاسن خود را سیاه کرده بود آنحضرت خندید و گفت
این رنگ از آن هر دو بهتر است و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله یک درهم که صرف بحنا رنگ کردن محاسن کنی فاضلتر
است از هزار درهم که در غیر رنگ صرف شود در راه خدا و در رنگ کردن چهارده فایده است میبرد باد را از
گوشها و جلا میدهد چشم را و نرم میکند بینی را و خوشبو میکند دهن را و محکم میکند بیخ دندانها را و میبرد گند بغل را
و کم میکند وسوسه شیطان را و خوشحال میشوند ملائکه و خوشحال میشوند مؤمنان و خشمناک میشوند کافران و رنگ کردن زینت و خوشبوئی است
و شرم میکند از او منکر و نکیر و عذاب نمیکنند او را در قبر و روایت است از متقی یا که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوستترین
رنگها نزد خدا سیاه رنگی است که بسیار سیاه باشد و منقولست از کتاب لباس که گفت حسن بن جهم مدائنی که رفتم
نزد ابوالحسن دوم و رنگ میکرد محاسن خود را گفتم فدای تو گردم رنگ میکنی گفت بلی در رنگ کردن اجر و ثواب
است آیا نمیدانی که خود را زینت دادن زیاده میکند پرهیزکاری زنان را آیا خوش می آید ترا که نزد اهل خانه
خود روی و ببینی اهل خانه بی زینت گفتم نه آنحضرت گفت اهل خانه را هم خوش نمی آید تو بی زینت باشی و گفت
ابوالحسن دوم علیه السلام سلیمان را هزار زن بود سیصد از آن جمله کابین داشتند و هفتصد کنیز بودند و سلیمان

در یک شب نزد همه

در یکشب نزد همه ایشان میرفت فصل دوم در بیان رنگ سیاه منقولست از کتاب لباس از حضرت ابی عبدالله که اید
که گفت ابوعبدالله علیه السلام که آمد مردی نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت سفیدی در محاسن او دید گفت این نور است
و هر کس که سفید شود در اسلام آن سفیدی برای او نور خواهد در روز قیامت و همان شخص رنگ کرد محاسن
خود را بحنا و بعد از آن آمد بخدمت آنحضرت چون دید آنحضرت که آن شخص محاسن خود را رنگ کرده است
نور و اسلام است بعد از آن آن شخص محاسن خود را سیاه کرد و بخدمت آن حضرت آمد آنحضرت گفت
نور و اسلام و ایمان و دوستی نزنان و ترس در دلهای دشمنانست و روایت کرده است ابن فضال
که گفت حسن بن جهم که رفتم نزد ابوالحسن و او محاسن خود را رنگ سیاه میکرد گفتم فدای تو گردم محاسن خود را
سیاه میکنی گفت در رنگ کردن اجر و حسنه است بدرستیکه رنگ کردن محاسن خود را زینت دادن
زیاده میکند پرهیزکاری زنان را و بدرستیکه ترک کرده اند زنان پرهیزکاری را بجهة آنکه شوهران ایشان
خود را زینت ندادند برای ایشان و گفت ابوعبدالله علیه السلام که امام حسین علیه السلام سر خود را رنگ میکرد و میکشود سر خود را
و نزد ما چیزی بود آنحضرت می پیچید با آن سر خود را و بتحقیق که سیاه کردن محاسن موجب ترسیدن دشمنان
و خوشحالی زنانست و روایت است از جابر که گفت ابوجعفر علیه السلام که جماعتی آمدند نزد امام زین العابدین علیه السلام و دیدند
که آنحضرت محاسن خود را سیاه کرده است پرسیدند که سیاه کردن محاسن چیست آنحضرت دست بر محاسن
خود کشید و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اصحاب خود را در جنگ که محاسن خود را سیاه کنید تا آنکه قوت
باید بسبب این و غالب شوید بر مشرکان و کافران و گفت ابوجعفر علیه السلام که زنان دوست میدارند که زینت کنند
مردها همچنانکه مرد دوست میدارد که زنان ببینند زینت را در و فصل سیم در رنگ کردن بحنا و وسمه و
زردی و رنگ کردن زنان دست خود را منقولست از کتاب لباس که گفت حلبی که پرسیدم ابا عبدالله علیه السلام را
از رنگ کردن آنحضرت گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام و امام جعفر علیه السلام رنگ کرده اند بوسمه و گفت معویة بن عمار
که دیدم ابوجعفر علیه السلام رنگ کرده بود بحنا و گفت ابوالصباح که دیدم اثر حنا در هر دو دست ابوجعفر و گفت

محمد بن موفق که ابوعبدالله علیه السلام رنگ زرد کرده بود محاسن خود را بخطمی و حنا و نیز گفت که حنا موی را سیاه
سفید میکند و زیاده میکند طراوت روی را و روایت کرده است عبدالله بن مسکان که گفت حسن زیات
که مردی از اهل بصره مصاحب من بود و من همیشه صفت میکردم برای او ابا جعفر علیه السلام را پس من و آنمرد رفتیم
بمکه و مناسک حج بجای آوردیم و متوجه مدینه شدیم چون بمدینه رسیدیم برفتیم نزد ابی جعفر علیه السلام و آنحضرت
در خانه آراسته نشسته بود بر بالای او چادر شب گلگونه بود و رنگ کرده بود محاسن خود را و سرمه کشیده
و اصلاح کرده بود محاسن خود را مصاحب من نگاه بآنحضرت و نیت بد و چیزی در حال او گذشت چون
برخواستیم آنحضرت گفت که ای حسن چون فردا شود تو و مصاحب خود هر دو نزد من بیایید چون فردا
شد گفتم بمصاحب خود که بیا برویم نزد آنحضرت گفت تو برو و مرا بگذار گفتم سبحان الله آیا نگفت آنحضرت
که تو با مصاحب خود هر دو باهم بیایید باز مصاحب من گفت تو برو و مرا بگذار بحق خدا که از و جدا نشدم
تا او را همراه خود بردم نزد آنحضرت پس آن حضرت در خانه بود که در آنخانه نبود مگر بوریائی
پس بیرون آمد و جامه درشت پوشیده و کرد آلود بود پس متوجه ما شد و گفت که آنخانه که دیروز
دیدید که من در آنجا بودم آنخانه از زنان من بود و از من نبود دیروز نوبت آن زن بود و او زینت
کرده بود و واجب بود بر من که زینت کنم برای او همچنانکه زینت کرده بود برای من و از اینجاست که امروز
در دیم خانه منست چیزی در دل خود مگذران ای برادر بصری پس گفت آن شخص که از بصره بود
که فدای تو گردم پیش از این چیزی در خاطر من میگذشت اما حالا خدا میداند که بهتر است از خاطر من بیرون برد
و منقولست از کتاب محاسن که گفت اسمعیل بن یوشع که گفتم بامام رضا علیه السلام که من زن جوانی دارم و
خون حیض او برطرف شده است آنحضرت گفت که بفرما سر خود را رنگ کند بحنا بدرستیکه خون
حیض باز میگردد چنین کردم باز گشت با زن خون حیض و گفت ابوالحسن علیه السلام که در رنگ کردن را سه خصلت است
مهیا شدنست برای جنگ و دوستیست بزنان و زیاده کردانیدن بجماع و گفت حسن بن جهم که گفتم بامام رضا

که آیا رنگ کردی

که آیا رنگ کردی تو گفت بلی رنگ کردم بحنا و وسمه آیا نمیدانی که در رنگ کردن اجر و ثوابیست
بدرستیکه زنان دوست میدارد که ببینند از تو شما آنچه دوست میدارید که ببینید از ایشان
فاخر زینت کردن و بدرستیکه بیرون رفتند زنان از پرهیزکاری و فسق کردند و بیرون نبرد
ایشان را از پرهیزکاری مگر کم زینت کردن شوهران ایشان و گفت امام رضا علیه السلام که خبر داد مرا پدر من از پدر
خود علیه السلام که زنان بنی اسرائیل بیرون رفتند از پرهیزکاری و فسق و فجور کردند بجهة آنکه شوهران
ایشان کم زینت میکردند و آنحضرت که زنان دوست میدارند از تو شما آنچه تو دوست میداری
از ایشان و گفت ابوعبدالله علیه السلام که رنگ کردن سر و محاسن سنت است و روایت کرده است
عبدالله بن عثمان که گفت حسن بن زیات که رفتم نزد ابوالحسن علیه السلام و او در خانه آراسته بود و دیگر روز
بعد از آن رفتم و او در خانه بود که در آنخانه نبود مگر بوریائی پس بیرون آمد و جامه درشتی پوشیده
بود و گفت آنخانه که دیروز دیدی خانه من نبود و خانه زن و دیروز نوبت آن زن بود و روایت کرده
است محمد بن مسلم علیه السلام که گفت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام که سزاوار نیست که دست او خالی باشد
از رنگ و اگر چه دست خود را بحنا بمالد و اگر چه آن زن پیر باشد منقولست از کتاب فردوس
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که حنا سید ریحان بهشت است و آنکسی که رنگ کرده باشد بحنا مثل کسیست که
شهید شده باشد در راه خدا و روایتست که حنا رنگ اهل اسلامست زینت میدهد مؤمن را و میبرد درد
سر را و جلا میدهد چشم را و زیاده میکند قوت جماع را و یک حسنه که با حنا بوده باشد برابر ده حسنه است
که بی حنا بوده باشد و یکدرهم که بحنا صرف شود برابر هفتصد درهم است که در راه خدا صرف شود و گفت
مولای من علیه السلام که بر شما باد که رنگ کنید بسیار رنگها بدرستیکه زیاده میکند قوت جماع را و نیکو میگرداند
بدن را و گفت حضرت پیغمبر که فاضلترین چیزهائی که تغییر دهند با آن سفیدی موی را حنا است و وسمه و روایت
کرده است حضرت امیر علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که رنگ کنید بحنا بدرستیکه می افزاید جوانی و جمال و قوت

جماع و حسن و تفاخر میکنند باشان فرشتگان و یکدرهم که صرف شود در راه خدا برابر هفتصد در
همست که یکدرهم صرف در رنگ برابر هفت هزار درهمست و هر گاه کسی بمیرد او را در قبر نهند
و منکر و نکیر بیایند چون نگاه کنند که او رنگ کرده است بیکدیگر گویند که بیرون میرویم از قبر
که مارا بر او دستی نیست روایت کرده است جعفر بن محمد از پدران خود ع که رسول خدا ص رخصت
داد که زنان سر خود را سیاه کنند و گفت امام جعفر صادق ع که رسول خدا ص فرمود زنان شوهر دار و غیر
شوهر دار که رنگ کنند اما شوهر دار زینت کند از برای شوهر خود و اما غیر شوهر دار زینت کند بجهة
آنکه دست او بدست مردان نماند و دیگر گفت امام جعفر ع که اگر رنگ کنند زنان در حال نفاس باک نیست
روایت از امیر المومنین ع منع کرد از خوالانیدن و سر و پشانی و نگار بستن را فصل چهارم در بیان رنگ
کردن جنب و حایض و روایات که آمده است در ترک کردن رنگ و کراهیت و پیوند کردن موی
منقولست از کتاب لباس که گفت امام رضا ع که مکروهست رنگ کردن مرد را در حالتی که جنب باشد یا نکه
جنب شود در حالت رنگ کردن ایمن نیست از بدی رسیدن شیطان باو و گفت امام جعفر صادق ع
که رنگ مکن در حالتی که جنب باشی و جنب مشو در حالتی که رنگ میکنی و رنگ مکن در حالتی که حایض باشی بدر
ستی که شیطان حاضر میشود نزد زنان حایض در وقت رنگ کردن و باک نیست رنگ کردن در حالت
نفاس و گفت ابو الحسن ع که باید رنگ نکنند زنان حایض روایت کرده است حنان بن سدیر از پدر اوّل
خود که گفت رفتیم من و پدر و جد و عم من بحمام مدینه و مردی در جامه کن بود پرسید که شما از چه طایفه اید گفتیم
از اهل عراقیم گفت از کدام عراق گفتیم از اهل کوفه ایم گفت خوش آمدید ای اهل کوفه شما لنگ بر کمر
نبندید در حمام و چه چیز است که منع میکند شمارا از لنگ بستن بدرستی که رسول خدا ص فرمود که دیدن
عورت مسلمان بر مسلمان حرامست پس عم من کرباسی پیدا کرد و چهار پاره کرد و هر کدام یکی پاره را
لنگ کردیم و در آمدیم بحمام و رفتیم بگرم خانه و در گرم خانه بودیم که آن شخص آمد و متوجه من شد و گفت

ای پسر چرا رنگ نکردی محاسن خود را آنحضرت در غضب شد از این سخن با آنکه یافتیم غضب او را گفت
گیت که تهبرا از من و دست جد من گفت که دریافتم علی ابن ابی طالب ع را و او رنگ نکرده بود و آنحضرت
سر خود را در پیش افکنده و عرق ریخت از جبین مبارک او و گفت که راست و درست گفتی بعد از آن
گفت ای پسر اگر خواهی رنگ کن بدرستی که رسول خدا رنگ کرد و او بهتر از علی بود و اگر میخواهی ترک کن
داخل تقدا کن لحضرة امیر ع چون بیرون آمدیم از حمام پرسیدیم که آن مرد که بود گفتند که امام زین العابدین
است و پسر او امام محمد باقر ع بود و گفت سلیمان بن هارون العجلی که پرسیدم از ابو عبد الله ع رسول خدا ص
رنگ کرده بود محاسن خود را گفت نه امیر المومنین ع نیز رنگ نکرده بود لیکن پدر و جد من رنگ کرده بودند
پس اگر رنگ کنی نیکوست و اگر رنگ نکنی نیز نیکوست و گفت جریر بن محمد که پرسیدم ابا جعفر ع را از رنگ کردن
گفت رسول خدا رنگ میکرد و این موی حضرتست که نزد ماست و گفت حفص اعور که پرسیدم ابا عبد الله ع را
از رنگ کردن سر و محاسن گفت درستست گفتم امیر المومنین ع رنگ نکرده بود گفت بجهة آنکه حضرت پیغمبر
گفت با علی که زود باشد که رنگ شود این باین یعنی محاسن مبارک امیر المومنین ع زود رنگین شود بخون
او و گفت ابو عبد الله ع ترک رنگ کردن درویشی می آورد در بیان کراهیت پیوند کردن موی و گفت
سلیمان بن خالد که گفتم یکی از ائمه ع که آیا پیوند کردن زنان موی ها را بگیسوی خود مکروهست آنحضرت
گفت اگر ابریشم باشد یا از موی خودش باک نیست و مکروهست که پیوند کنند از موی غیر خود و گفت عمار ساباطی
که گفتم با ابو عبد الله ع که مردمان روایت میکنند که رسول خدا ص لعنت کرده است پیوند کننده و پیوند
شده را گفت بلی گفتم آیا کرده است لعنت آن زنی را که شانه کند و پیوند کند موی را بگیسوی خود گفت با
کی نیست از این گفتم کیست پیوند کننده و پیوند کرده شده که حضرت پیغمبر ایشان را لعنت کرده است گفت
زنی که زنا کند و زنی که قوادی کند و گفت ابو بصیر که پرسیدم ابا عبد الله ع را از کندن موی پیشانی که
که زنان میکنند بجهة زینت برای شوهر خود و از کندن موی روی و از پیوند کردن موی و پیوند کردن

ابریشم بگیسوی و مانند آن آنحضرت گفت باک نیست بهمه اینها روایت کرده است محمد که گفت یونس که باک
نیست پیوند کردن گیسو و قرن و آنچه پیوند میکنند بگیسو از ابریشم باشد اما باید که پیوند نکند موی بر موی زیرا که موی میت
است روایت کرده است ابو عبد الله از پدران خود ع که گفت رسول ص حلال نیست زنی را که در محل
حیض بکند موی پشت و موی بنا گوش را فصل پنجم در بیان انگشتری و آنچه متعلق است بآن در بیان
انواع انگشتری در انگشت کردن و کراهیت آن و منقولست از کتاب لباس که گفت ابو الحسن ع قیمت
کردند انگشتری ابو عبد الله ع را پس گرفت آنرا پدرم بهفت دینار و عبد الله بن سنان که پرسیدم از
ابو عبد الله ع که انگشتر رسول خدا ص چه چیز بود گفت از نقره بود و پرسیدند بعضی از اصحاب از ابو
عبد الله ع که انگشتر رسول خدا از چه چیز بود گفت از نقره بود و در و نقش کرده بودند محمد رسول گفتم انگشتر این
بود گفت نه روایت کرده است سکونی که گفت ابو عبد الله ع رسول خدا ص فرموده پاک نمیگرداند خدای تعالی
دستی را که در وی انگشتری از آهن بوده باشد روایت کرده است ابو عبد الله از پدر خود که گفت امیر المومنین
امر کرد رسول خدا مرا بهفت چیز و منع کرد از هفت چیز منع کرد از انگشتر طلا و از آشامیدن در ظرف
طلا و نقره و از نشستن بر زین که در و بالش سرخ باشد و از رنگ ارغوانی و از ابریشم و از دیبای
نرم و امر کرد به پرسیدن بیمار و در عقب جنازه رفتن و آشکار اسلام کردن و یاری دادن مظلوم
و قبول کردن دعوت و سوگند خود راست کردن و یرحمک الله گفتن کسی را که عطسه کند روایت کرده
ابو عبد الله ع که گفت رسول خدا ص بعلی ع یا علی بپرهیز از انگشتر طلا در دست کردن بدرستی که این زینت
تست در بهشت و گفت حضرت امیر که منع کرد مرا رسول خدا از انگشتر طلا در انگشت کردن و نمیگویم که منع کرد
شما را از این روایت از داود بن سرحان که پرسیدم ابا عبد الله ع از طلا که زینت میکنند بآن طفلان و زنان
آنحضرت گفت پدر من زینت کرد فرزندان و زنان خود را بطلا و نقره باک نیست بآن روایت کرده است محمد بن علی از
برادران خود ع که روزی رسول ص انگشتر طلا در دست کرده پس مردمان نظر میکردند بآنحضرت دست خود را بالا

انگشت نهاد که انگشتر نیز در آن بود و بازگشت بمنزل خود و انداخت آن انگشتر را و منقولست از کتاب طب
الائمه امام موسی ع روایت کرده است از پدر خود ع منع کرده است که در انگشت کنند انگشتری را که نگینش
بجادی باشد و بجادی مهره ایست و آنحضرت گفت زید بن علی در روزی که کشته شد در انگشتری بود روایت
که امیر المومنین ع چهار انگشتر داشت انگشتری که نگین او یاقوت سرخ بود در انگشت میکرد بجهة بزرگی و شرف
و انگشتری که نگین او عقیق سرخ بود در انگشت میکرد بجهة حرز و نگاه داشتن او را از بلا و انگشتری که نگین او
فیروزه بود در انگشت میکرد بجهت ظفر یافتن بر دشمن و انگشتری که نگین آهن چینی بود در انگشت میکرد بجهت
قوت و منع کرد آنحضرت شیعه خود را از آنکه انگشتری آهن در انگشت کنند و گفت آنحضرت و فرمود و صیت
میکرد اصحاب خود را که کسی که در انگشتر او اسماء الله نقش کرده باشد باید که در محل استنجا کردن
از دست چپ بیرون آورد و در دست راست کند و گفت رسول خدا ص که انگشتر عقیق در دست کنید بدر
که نمیرسد بشما غمی مادام که انگشتر در دست شما باشد و دیگر گفت که انگشتر عقیق در دست کنید بدرستی که
جبرئیل ع آورد بمن عقیق را از بهشت و گفت یا محمد انگشتر عقیق در دست خود بکن و امت خود را که انگشتر
عقیق در دست کنند در بیان نگین انگشتری و منقولست از کتاب لباس که گفت حسین بن عبد الله که
پرسیدم یکی از ائمه ع که نگین از سنگ زمزم باشد در انگشت میتوان کرد گفت بلی اما هر گاه خواهد که
وضو سازد باید که خود بیرون کند و گفت احمد بن ... دیدم یکی از ائمه ع که در دست او انگشتری از عقیق بود
گفتم که چگونه میبینی این انگشتر را و بیرون آورد از دست خود و گفت نظر کن باین انگشتر پس نظر کردم
و گفتم چه نیکوست این انگشتر گفت همیشه از خدای تعالی نعمت میرسد از آن زمان که این انگشتر در دست
منست و خدای تعالی مشفق ساخت مرا باین انگشتر پس هر گاه میخواهم که وضو سازم او را از انگشت بیرون
میکنم بدرستی که شبی رفتم بطواف خانه کعبه در میان طواف بودم که شفقت بیرون انگشتر باعث این شد
که او را از انگشت بیرون آوردم و در کف خود نهادم پس ناگاه از دست من افتاد بر خواستم و بجویم

انگشت او این چنین

او را شخصی آمد و گفت چرا برخواستی گفتم انگشترم افتاد آن شخص دست خود را بر زمین نهاد و گفت بگیر
انگشتر خود را پس گرفتم انگشتر خود را از او روایت کرده است ابو عبدالله (ع) که گفت رسول خدا که در انگشت
کردن انگشتری که نگین او یاقوت باشد درویشی را می‌برد و کسی که در انگشت کند انگشتری که نگین او عقیق
باشد زود بر آورده میشود حاجت او میگوید مؤلف منقولست از کتاب طب الائمه (ع) روایت کرده است معا
که گفت حضرت امیر (ع) که کسی که در انگشت کند انگشتری که نگین او عقیق باشد خاتمه کار او امن و امان باشد
و گفت ابو عبدالله (ع) در انگشت انگشتری که نگین او عقیق باشد و عقیق اول کوهیست که اقرار کرده است
بخدای تعالی بوحدانیت و بمن به پیغمبری و بوصی بودن علی (ع) در وی سخن گفته خدای تعالی با موسی و کسی که انگشتری که نگین
او عقیق باشد در انگشت کند و نماز کند چهل درجه ثواب بیشتر دارد از نماز کسی که انگشتری غیر عقیق
از انواع جواهر در انگشت کند و گفت سلیمان بن اعمش که بودم با امام جعفر صادق (ع) بر در خانه ابو
جعفر منصور دوانقی پس بیرون آمد شخصی از پیش منصور که او را تازیانه زده بودند آنحضرت
گفت بمن که ای سلیمان نظر کن در نگین انگشتر او گفتم یا بن رسول الله نگین انگشتر او عقیق نیست آنحضرت
گفت ای سلیمان اگر نگین انگشتر او عقیق می‌بود او را تازیانه نمی‌زدند گفتم یا بن رسول الله زیاده
گردان فایده عقیق را برای من گفت عقیق امانست از بریدن آن دست که عقیق در وی است گفتم
یا بن رسول الله زیاده گردان پیا بن را گفت عقیق امانست از خون ریختن کسی که عقیق در دست
اوست گفتم زیاده گردان پیا بن را گفت خدای تعالی دوست میدارد که برداشته نبود او در دعا دستی
که در وی نگین عقیق باشد گفتم زیاده گردان پیا بن را گفت بسیار عجب است از دستی که در وی نگین عقیق
باشد چگونه خالی باشد از طلا و نقره گفتم زیاده کن پیا بن را گفت عقیق حرز است از جمیع بلاها گفتم ز
یاده کن پیا بن را گفت عقیق امانست از درویشی گفتم نقل کنم اینها را که فرمودند از جدم امام
حسین (ع) که او روایت کرده از امیر المؤمنین (ع) گفت منقولست از کتاب ثواب الاعمال که روایت کرده

امام رضا (ع)

امام رضا (ع) که گفت ابو عبدالله که کسی که در انگشت کند انگشتری که نگین او عقیق باشد هرگز درویش نشود و برا
ورده شود حاجت او بنیکوترین وجهی و گفت حضرت امیر (ع) که در انگشت کنید انگشتری که نگین او عقیق باشد تا خدا
تعالی زیاده کند برکت شما را و ایمن باشید از جمیع بلاها روایت کرده است جعفر بن محمد از پدران خود (ع) که
شکایت کرد مردی نزد حضرت پیغمبر (ص) از راه زنان که غارت کرده بودند او را آنحضرت گفت چرا انگشتر عقیق
در انگشت نکردی بدرستی که عقیق نگاه میدارد از همه بدیها و گفت ابو جعفر (ع) که کسی که در انگشت کند انگشتر
عقیق را همیشه باو نیکوئی برسد مادام که آن انگشتری در دست او باشد و همیشه خدای تعالی او را نگاه دارد و گفت
عبد الرحمن قیصر که فرستاد داعی کسی مردی از آل ابو طالب بجهت گناهی که کرده بود و او را طلبید آن شخص گذشت
بابو عبدالله (ع) آنحضرت گفت که انگشتر عقیق باو برسانید پس رسانیدند انگشتر عقیق را با آن شخص هیچ
نکردند باو نرسید و گفت عبد المؤمن انصاری که شنیدم از ابو عبدالله که میگفت درویش نمیشود دستی که در او
انگشتری بود که نگین او فیروزه باشد و گفت علی ابن مهزیار که رفتم نزد ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) دیدم در دست
آنحضرت انگشتری که نگین او فیروزه بود و نقش بود و الله الملک و من همیشه نظر میکردم در آن انگشتری آنحضرت
گفت چیست ترا که نظر میکنی این سنگیست که جبرئیل (ع) بهدیه برای رسول خدا (ص) از بهشت آورد و آنحضرت آنرا بعلی (ع)
داد پس گفت که میدانی که چه چیز است نام این گفتم فیروزه است گفتم این نام اوست بفارسی میدانی نام او را
بعربی گفت نه گفت نام او بعربی ظفرانست و گفت حضرت امیر (ع) که در انگشت کنید انگشتری که نگین او جزع یمانی
باشد بدرستی که باز میدارد کید شیطان مرد را و جزع یمانی مهره ایست سیاه و سفید و گفت ابو عبدالله (ع) که خوب
نگینی است بلور منقولست از کتاب مناقب الرضا که امام رضا (ع) روایت کرده است از پدران خود علیهم السلام
که گفت حضرت پیغمبر (ص) که در انگشت کنید انگشتری که نگین او زبرجد باشد بدرستی که کسی که این انگشتری در دست
کند همه کارها بر او آسان شود و گفت رسول خدا (ص) که انگشتری زبرجد در انگشت کردن می‌برد درویشی را و نیز
گفت که کسی که در انگشت کند انگشتری که نگین او یاقوت زرد باشد درویش نشود در بیان نقش نگین

انگشتر منقولست از کتاب لباس که گفت ابو عبدالله که نقش نگین انگشتر حضرت پیغمبر محمد رسول الله بود و نقش
نگین انگشتر علی (ع) الله الملک بود و نقش نگین انگشتر ابو جعفر العزة لله بود روایت کرده است محمد بن علی از صفوان
که گفت آوردند نزد ما انگشتری ابو عبدالله و نقش نگین او انت ثقتی فاعصمنی من خلقک بود روایت از ابرا
هیم عبد الحمید مثل این و گفت که آوردند نزد ما انگشتری ابو الحسن را و نقش نگین او حسبی الله بود و در پایین
نقش صورت برگ گلی بود و در بالای نوشته صورت هلالی بود روایت کرده است امام جعفر صادق (ع) از زید
راوی خود که نگین انگشتر حضرت امیر (ع) از نقره بود و نقش او این بود که نعم القادر الله و گفت حسن خالد که گفتم
با بو الحسن سوم که روایت کرده شده است بما در حدیثی که نقش نگین حضرت پیغمبر محمد رسول الله بود آنحضرت
گفت که روایت صحیح است پس گفت بمن که میدانی که نقش نگین آدم (ع) چه چیز بود گفتم نه گفت لا اله الا الله محمد رسول
بود و گفت بمن که حق تعالی وحی کرده است بنوح که در وقتی که تو و کسی که بتو ایمان آورده اند در کشتی بنشینید هزار
بار لا اله الا الله بگوئید و بعد از آن حاجت خود را طلب کنید چون نوح (ع) در کشتی نشست و بادبان
ازمن
باد شدید برخواست و نوح (ع) ترسید از غرق بجهت اضطراب کشتی و گفت که اگر من هزار بار لا اله الا الله میگویم
میترسم که کشتی غرق شود پیش از آنکه فارغ شوم پس مضمون لا اله الا الله را بزبان سریانی ادا
کرد و گفت الفا هو هو هو یا ماری اتقن پس کشتی قرار گرفت و بسلامت داشت خدای تعالی نوح (ع) را که بدرستی
که کلامی که من و کسی که با من است نجات یافتیم بسبب آن از غرق شدن سزاوار است که آنرا نقش
نگین کنم و آن انگشتری را از خود جدا نکنم و گفت حسین بن خالد که گفتم با بو الحسن (ع) چیست معنی سخن نوح (ع)
آنحضرت گفت که این سخن نوح (ع) بزبان سریانیست و معنی او بعربی هزار مرتبه لا اله الا الله است و گفت
ابو الحسن (ع) که نقش نگین ابراهیم شش کلمه بود که آورد جبرئیل بحضرت ابراهیم در وقتی که او را در منجنیق نهادند پس گفت
جبرئیل که ای ابراهیم خدای تعالی بتو سلام میرساند و میگوید که خوشحال باش که هیچ باکی نیست ترا فرمود که
با ابراهیم که آن انگشتری که در نگین او این شش کلمه را نقش کرده بودند در انگشت خود کند چون آن انگشتر را

در انگشت خود کرد

در انگشت خود کرد خدای تعالی گردانید آن آتش را برد و سلام و آن شش کلمه اینست لا اله الا الله محمد رسول
الله توکلت علی الله اسندت ظهری الی الله فوضت امری الی الله لا حول و لا قوة الا بالله این بود نقش
ابراهیم نگین سلیمان این بود که سبحان من الجم الجن بکلمته و نقش نگین موسی (ع) دو کلمه بود که از تورات بیرون
آورده بود و آن دو کلمه اینست طوبی لعبد ذکر الله من اجله و الویل لعبد نسی الله من اجله روایت کرده است
حسین بن خالد که گفت ابو الحسن دوم (ع) نقش نگین حضرت پیغمبر محمد رسول الله بود و نقش نگین حضرت امیر (ع) الله الملک
بود و نقش نگین امام حسن العزة لله بود و نقش نگین امام حسین ان الله بالغ امره بود و نقش نگین امام زین العابدین (ع)
و ابو جعفر همان نقش نگین امام حسین بود و نقش نگین امام جعفر صادق (ع) الله ولیی و عصمتی من خلقه بود و نقش نگین
ابو الحسن اول حسبی الله بود و نقش نگین ابو الحسن دوم ما شاء الله لا قوة الا بالله و گفت حسین بن خالد
که ابو الحسن سوم دراز کرد دست خود را بجانب من و گفت نقش نگین انگشتر من و انگشتر پدر من و انگشتر ابو جعفر
دوم (ع) حسبی الله حافظ بود و همچنین بود نقش نگین نقش ابو جعفر اول و نقش نگین ابو الحسن سوم الملک لله بود
عبد الله بن سنان که پرسیدم از ابو عبدالله (ع) که آیا مکروه است در انگشت کردن انگشتری که در نگین او نام خدا
تعالی و بپایجامه رفتن و جنب شدن در وقتی که این انگشتر در انگشت باشد آنحضرت گفت نه و نقش نگین حضرت
پیغمبر (ص) محمد رسول الله بود و نقش نگین امیر المؤمنین (ع) الملک لله بود و نقش نگین ابو جعفر (ع) العزة لله و نگین حضرت
امیر (ع) که آن نگین اهل چینی سفید صاف بود و آنحضرت در انگشت میکرد و آن انگشتری را در جنگها برد و ... الخ
نقش کرده بودند بر دور حلقه سطر ایست اعددت لکل هول لا اله الا الله و لکل کرب لا حول و لا قوة
الا بالله و لکل مصیبة نازلة حسبی الله و لکل ذنب و کبیرة استغفر الله و لکل هم و غم فرجی ما شاء الله و لکل
نعمة متجددة الحمد لله و ما بنا من نعمة فمن الله و گفت اسمعیل بن موسی که انگشتری جدم امام جعفر
صادق (ع) تمام او از نقره بود و نقش نگین او این بود یا ثقتی قنی شر جمیع خلقک در وقتی پدرم با برادر خود عبد الله
بن جعفر قسمت میراث میکردند قیمت آن انگشتر به نه یا ده دینار رسید بجهت زیاده کردن پدرم قیمت آنرا پس

قبول کرد پدر من آن انگشتر را به پنجاه دینار و گفت حضرت این است آنکه نقش نگین او ماشاء الله لا قوة الا بالله
استغفر الله باشد او را ثواب بسیار خواهد بود و گفت امام محمد باقر ع این است که نقش نگین آیتی از قرآن باشد
خدای تعالی او را بیامرزد و نیز گفت که نقش قاسم و ربک فکبر بود روایت کرده است امام رضا ع از جد
خود امام جعفر صادق ع که گفت که بود نقش نگین پدرم امام محمد باقر ع ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذو
المنن و بالحسین والحسن و گفت محمد علی که موثق تر در ابو جعفر دوم ع بود و نمود به من انگشتری که در دست او بود
و گفت که میشناسی این انگشتر را گفتم میدانم که نقش دارد اما نمیدانم که آن نقش چه چیز است و چه صورت
پس معلوم شد که تمام انگشتر از نقره بود و نگین مدور بود و بر آن نگین نقش کرده بودند حیوانی ... و در بالای
آن نقش صورت الله بود و در پایین آن نقش صورت ... بود پس گفتم با او از کیست این انگشتر گفت این انگشتر
ابو الحسن است ع پس گفتم با او که چگونه در دست خود است و گفت وقتی که او را وفات نزدیک شد این انگشتر
را به من داد و گفت این انگشتر را از دست خود بیرون مکن مگر برای غسل و بکس مده این انگشتر را مگر به برادرم
عالی در بیان کیفیت انگشتر در انگشت کردن منقول است از کتاب لباس که گفت بحر که پرسیدم ابا عبد الله ع
را از انگشتر در دست راست کردن و گفت من دیدم بنی هاشم را که انگشتر در دست میکردند و بیرون فاطمه بنت
قرابش ... ترین و پرهیزکارترین ایشان بود و گفت حسین بن خالد که گفتم با ابو الحسن ع ... روایت کرده اند
عامه حدیثی در رسول خدا ص استنجا میکرد و انگشتر در انگشت او بود و علی ع نیز چنین میکرد و نقش نگین حضرت پیغمبر
محمد رسول الله بود و گفت ابو الحسن تهمت ... این روایت صحیح است گفتم ما از ساداتیم که چنین کنیم گفت نه بجهت
لکن ایشان انگشتر را در دست راست میکردند و شما در دست چپ میکنید پس خاموش شدم روایت کرده است
ابن القداح از امام جعفر صادق ع روایت کرده است امام محمد باقر ع امیر المؤمنین علی ع و امام حسن ع و امام حسین ع گاهی
انگشتر در دست چپ میکردند روایت کرده است محمد بن علی ع از پدر خود و پدر او روایت کرده است از پدر خود
که گفت امام حسن و امام حسین ع گاهی انگشتر در دست چپ میکرد و گفت امام جعفر صادق ع رسول خدا که خود منع میکنم

امیر ... خود را

امت خود را از این که انگشتر در انگشت شهادت و انگشت میانه کنید روایت که میباید خواند در وقت
انگشتر در انگشت کردن اللهم سومنی بسیماء الایمان و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی حبل الاسلام
و لا تخلع ربقة الایمان من عنقی نقش نگین که نیکوست از برای دفع هر بیماری منقولست از کتب
طب الائمه ع نقش میباید کرد در اول جمعه از ماه رمضان بر نگین و از اهل حسینی بود و این صورت در
دو سطر کمچون لا اله الا الله الا الله الا ... بالله فصل ششم در زینت کردن زنان به زیور و آنچه در سر
دست میکنند و غیر اینها در بیان زینت زنان زنان به معجر و زیور و آنچه مکروه است ایشان را منقول
از کتاب لباس که روایت کرده است فضل و گفت ابو جعفر ع که حضرت فاطمه ع سیده زنان
بهشت است و معجر او میان بازوی او بود و بیرون نکرد ابو جعفر ع از این حکم کسی را الا نفی میباید که همه زنان
انچنین باشند و گفت ابو عبد الله ع که نیکو نیست که زنان مسلمان بپوشند معجر و پیراهنی که نمایان باشد جز
از بدن او روایت از ابی جعفر ع مثل این روایت کرده است محمد بن مسلم از امام محمد باقر ع یا از امام
جعفر صادق ع که پرسیدم از زیور طلا مر زنان را آنحضرت گفت باکی نیست و سزاوار زینت زنرا
که بی زیور باشد و اگر چه آن زیور کردن نبید باشد و سزاوار نیست زنرا که دست او خالی باشد
از رنگ و اگر چه مالیدن دست باشد بحنا و اگر چه آن زن پیر باشد در بیان آنچه زنان در
سر دست میکنند از طلا و غیر آن روایت کرده است زراره که گفت ابو جعفر ع که رسول خدا ص
هر وقتی که میخواست که سفر کند وداع میکرد از اهل و بیت خود کسی که میخواست و آخر کسی که
حضرت وداع میکرد حضرت فاطمه ع بود پس توجه آنحضرت بسفر از خانه حضرت فاطمه ع بود و هر گاه
آنحضرت باز میگشت از سفر بخانه حضرت فاطمه میرفت پس نوبتی آنحضرت سفر کرد و رسیده بود
علی ع در سفری چیزی از غنیمت امیر المؤمنین ع آنچیز را بحضرت فاطمه ع برد آن روز که سفر همراه حضرت
پیغمبر ع حضرت فاطمه ع از آن مال غنیمت که امیر المؤمنین ع داده بود دو دستینه ساخت از نقره

دو دستینه خرید و پرده بر در خانه خود آویخت چون حضرت پیغمبر ع از سفر بازگشت در آمد بمسجد و بعد از آن
متوجه خانه حضرت فاطمه ع شد همچنانکه عادت آنحضرت بود حضرت فاطمه چون آنحضرت را استاده دید
برخواست و متوجه آنحضرت شد از روی شوق و شعف آنحضرت نظر کرد در هر دو دست حضرت فاطمه
دو دستینه از نقره دید و بر در خانه او پرده آویخته بود نشست و از روی غضب نظر کرد بحضرت
فاطمه بعد از آن آنحضرت برخواست و بیرون رفت حضرت فاطمه گریست و اندوهگین شد و گفت پدرم
هرگز این نوع کاری نکرده بود و پیش از این نسبت بمن حضرت فاطمه طلبید امام حسن و امام حسین ع را و
بر داشت پرده را از در خانه خود و پیرون کرد دستینها را از دست خود و دستینها را بایشان داد و پرده
را بدیگری و گفت بایشان که بروید نزد پدرم و سلام مرا برسانید و بگویید بآنحضرت که فاطمه میگوید بعد از
آنکه شما بسفر رفته بودید کاری غیر از این نکردم هر چه میخواهید بکنید باین پرده و دستینها پس امام حسن و امام حسین ع
آمدند نزد حضرت پیغمبر ع و گفتند بآنحضرت هر چه حضرت فاطمه گفته بود آنحضرت بوسید ایشانرا و دست در گردن
ایشان کرد و ایشانرا در کنار خود نشاندند و بعد از آن فرمود که دستینها را شکستند و قطعه قطعه کردند
و بعد از آن طلبید اصحاب صفه را که طایفه از مهاجرین بودند که ایشانرا خانه و منزل و مالی نبود و قسمت
کرد آنرا بایشان و بعد از آن طلبید مردی از اهل صفه را که برهنه بود و ستر پوشی نداشت و این
پرده را بآن شخص داد این پرده دراز بود و پهنا نداشت پس آنمرد مقداری از آن بر حالت و باقی
را آنحضرت قسمت کرد بر اصحاب صفه و بهر یک مقداری از آن داد و بعد از آن فرمود زنانرا که سر
خود را از رکوع و سجود برندارند پیش از آنکه مردان بردارند و این حکم بجهت آن بود که لنگ اصحاب
صفه کوتاه بود هر گاه رکوع و سجود میکردند عورت ایشان ظاهر میشد از پس پشت ایشان پس
شد که زنان سر خود را از رکوع و سجود برندارند پیش از مردان و بعد از آن آنحضرت گفت که خدا
تعالی رحمت کند بر فاطمه و خدا تعالی خواهد پوشانید او را بسبب این از جامهای بهشت و زیور خدا

داد از زیورهای

داد از زیورهای بهشت بجهت این دستینه و گفت امام موسی کاظم ع که رسول خدا ص نزد حضرت فاطمه آمد
و در کردن حضرت فاطمه کردن بندی بود آنحضرت اعراض کرد از حضرت فاطمه پس فاطمه برید آن کردن بند را
و انداخت آنحضرت خشنود گشت و گفت ای فاطمه تو از منی و بعد از آن سایلی آمد و چیزی طلبید حضرت
فاطمه آن کردن بند را بآن سایل داد و نیز گفت در آوردن طلا یا دندان غیر بجای دندان شکسته
یا افتاده روایت از حلبی که گفت پرسیدم ابا عبد الله ع از دندان پیش که شکسته شده باشد و جدا
نشده باشد آیا میتوان محکم کرد آنرا بطلا و اگر افتاده باشد بجای آن دندان گوسفند نهد میتوان
نهاد گفت بشرط آنکه آن گوسفند را ذبح کرده باشند مضمون این حدیث عبد الله بن سنان نیز از ابا عبد الله ع ر
وایت کرده و گفت زراره که پرسید پدرم از ابا عبد الله ع و من حاضر بودم از حال مردی که دندان او افتاده
بود که آیا تواند که دندان آدمی مرده را بجای آن نهد آنحضرت گفت باکی نیست باب ششم در بیان لباس
و منزل و آنچه متعلق است بآن مردود در این باب ده فصل است و آنچه مذکور است در این باب اختیار کردیم از
کتاب لباس مکر آنکه دیگر خواهیم کرد در محل خود فصل اول در بیان تجمل بلباس و کیفیت پوشیدن
آن و دعائی که میباید خواند در وقت پوشیدن لباس در بیان تجمل بلباس گفت ابو عبد الله ع که چون
حضرت امیر ع فرستاد ابن عباس را رضی الله عنه بسوی خوارج ابن عباس پوشید بهترین جامه خود
را و بهترین بوی خوش بکار برد و بهترین مرکبهای خود را سوار شد و رفت بسوی ایشان و با ایشان جنگ کرد
پس خوارج گفتند ای ابن عباس تو بهترین مردمانی و آمدی نزد ما بلباس جباران و مرکبهای ایشان
پس ابن عباس خواند برای ایشان این آیه را که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات
من الرزق یعنی بگو ای محمد که حرام کرده است آرایشی که خدا تعالی مقرر فرموده یعنی جامهای زیبا رنگ
آن آرایشی بمحض قدرت که بیرون آورد برای بندگان خود از نباتات چون کتان و پنبه و از
حیوانات چون پشم و حریر و از معادن و که حرام کرده است روزی حلال لذیذ را از خوردنی

دانست میدانی پس گفت ابن عباس که لباسهای خوب بپوشم و تجمل کن با آن بدرستی که خدای تعالی نیکو
و دوست میدارد نیکو را و میباید که این لباس از وجه حلال باشد و گفت اسحق بن عمار که پرسیدم یکی از
ائمه را از حال مردی که مال داشته باشد و جامهای بسیار و پیراهن بسیار داشته باشد و تجمل کند با آن
که آیا این شخص مسرف است آنحضرت گفت که خدای تعالی میگوید که لینفق ذو سعة من سعته یعنی باید که نفقه دهد
خداوند فراخی و توانگری از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش صرف میباید کرد روایت کرده است
ابو عبد الله از پدر خود که گفت حضرت امیر که روغن مالیدن آشکارا میکند توانگری را و جامه
آشکارا میکند جمال را و نیکوئی کردن با بندگان خود خوار میکند دشمنان را روایت کرده است
امام جعفر صادق از پدر خود که مردی بر در خانه حضرت پیغمبر آمد و رخصت طلبید که در آید آنحضرت
خواست که بیرون آید بجهت دیدن آنکس در حجره آنحضرت ظرف پر آبی بود ایستاد و نظر کرد در آن ظرف
و اصلاح محاسن خود کرد و بعد از آن بیرون رفت چون باز گشت و در آمد عایشه گفت یا حضرت یا
رسول الله تو بهترین فرزند آدمی و رسول پروردگار عالمی چون ایستادی و نظر کردی در ظرف آب و اصلاح
کردی محاسن و موی سر خود را آنحضرت فرمود ای عایشه خدای تعالی دوست میدارد که هرگاه بیرون رود
بنده مومن نزد برادر مومن زینت کند خود را و تجمل کند بلباس روایت از ابو الحسن که گفت زینت
کردن از برای زنان زیاده میکند پرهیزکاری زنان را در بیان لباس نیکو گفت سعید بن رزین که گفتم با ابی
عبد الله که روایت میکنند که امیر المومنین لباس درشت می پوشید و تو لباس سفید خوب می پو
شی آنحضرت گفت وای بر تو بدرستی که حضرت امیر در زمان عسرت و دشواری بود و هرگاه در زمان
وسعتی باشد نیکان زمان سزاوارترند بچیزهای خوب روایت کرده است امام حسن عسکری که گفت
امام رضا که حضرت یوسف دیبا می پوشید و لنگ زربفت می بست و بر تخت می نشست و عدا
لت میکرد روایت که امام زین العابدین دو جامه می پوشید در تابستان که خریده بود دنانیر را

برای او بپانصد دینار یا بپانصد درهم و می پوشید در زمستان جامه خز بعلمدار و میفروخت آنجامه
را در تابستان به پنجاه دینار و تصدق میکرد بهای آنرا و گفت عبد الله بن سنان که شنیدم از ابی عبد الله
که میگفت که من در طواف بودم که مردی کشید جامه مرا چون متوجه شدم عباد بصری بود گفت ای جعفر بن
محمد میپوشی مثل این جامه را و حال آنکه تو بجای امیر المومنین نشسته گفتم با او که وای بر تو این جامه سفید را
خریده ام بیک دینار و کسری و امیر المومنین در زمانی بود که نیکو بود او را پوشیدن آنجامه در آن زمان و اگر
این نوع لباس در این زمان بپوشم مردمان میگویند که این کس ریا میکند مثل عباد و گفت حضرت امیر
که باید که زینت کند برای برادر مومن وقتی که بیاید نزد شما همچنانکه زینت میکند برای غریبی که خواست میبید
رید که ببینند آن غریب شما را در بهترین صورتی و گفت ابو خداش المهری که آمد نزد ما در بصره غلام
امام رضا که نام او عبید بود و گفت که آمدند طایفه از اهل خراسان نزد ابو الحسن و گفتند با او که مردمان
میگویند این لباس را که پوشیده آنحضرت گفت با ایشان که یوسف پیغمبر بود و پدر و جد او نیز پیغمبر بودند
و دیبا می پوشید و لنگ زربفت می بست و می نشست بجای آل فرعون و مرتبه او کم نشد نزد
خدای تعالی و عدالت میکرد و واجب است بر امام که وقتی حکم کند عدل کند و هرگاه وعده کند وفا کند و
هرگاه سخن گوید راست گوید و خدای تعالی حرام گردانیده است حرام را خواه کم باشد و خواه بسیار
و حلال گردانیده است حلال را خواه کم باشد و خواه بسیار روایت کرده است محمد بن عیسی که گفت
یکی از ائمه که آنهائی که مشقت میکشند از دوستان من دوست میدارند که بنشینم بر نمد و لباس در
شت بپوشم و زمان اقتضای آن نمیکند در بیان بسیاری جامه روایتست که گفت اسحق بن عمار
که گفتم با ابی عبد الله که آیا می تواند بود که مومن را ده پیراهن باشد گفت بلی گفتم بیست میتواند بود گفت
بلی و این اسراف نیست اسراف آنست که جامه که با آن تجمل میکنی همیشه بپوشی آنرا روایت کرده است
ابو اسحق از ابی عبد الله مثل این و گفت که گفتم با ابی عبد الله که آیا میتواند بود مومن را صد هزار

جامه گفت بلی و گفت اسحق بن عمار که گفتم با امام موسی که آیا اگر مردی ده پیراهن داشته باشد اسراف است گفت
نه بلکه پیراهن بسیار داشتن نگاه میدارد جامه را ولیکن اسراف آنست که بپوشی جامه تجمل خود را در جای
که پاک نباشد در بیان دعائی که در وقت جامه پوشیدن میباید خواند و گفت معاویة بن عمار که ابو عبد الله
در وقت جامه پوشیدن این دعا میخواند اللهم اجعله ثوب یمن و برکة اللهم ارزقنی فیه شکر نعمتک
و حسن عبادتک و العمل بطاعتک الحمد لله الذی رزقنی ما استر به عورتی و اتجمل به فی الناس و گفت
ابو عبد الله که کسی که جامه نوی پوشد باید که سی و شش نوبت انا انزلناه بخواند و چون تنزل الملائکة
برسد بگوید تنزل الملائکة و بعد از آن اندکی آب بردارد و بپاشد بعضی از آن آب را بر جامه و بعد از آن
در آن جامه دو رکعت نماز بگذارد و این دعا بخواند الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اوا
ری به عورتی و اصلی فیه لربی و حمد بگوید خدای تعالی را پس هرگاه چنین کند فراخ روزی باشد تا آنکه
آن جامه کهنه شود روایتست که پرسیدم از ابی جعفر که چون شخصی جامه نو میپوشد چه دعا بخواند گفت باید
که بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعله ثوب یمن و تقوی و برکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتک
و عملا بطاعتک و ادا شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس و
منقولست از کتاب زهد امیر المومنین که صالح از در روایت کرده است از جد خود و پدران که گفت ندیدیم
هرگز مردی که زهد و پرهیزکاری کند او در دنیا باشد بیشتر باشد و قسمت کردن او بسویت بیشتر باشد
از امیر المومنین بحق خدا که آنحضرت دو جامه هرگز نپوشید تا آنکه از دنیا رحلت کرد و می پوشیدند
در آن زمان دو جامه مگر مردم فرو دو گفت صالح این ابی ربیعه که دیدم در بدن حضرت امیر جامه
گفتم چه حلت این آنحضرت گفت کدام جامه پوشاننده تراست عورت ترا و خشک کننده تراست عرق
را از این جامه روایت کرده است امام جعفر صادق از پدران خود که گفت امیر المومنین که کسی
که قناعت کند از دنیا و آنچه کافی باشد او را اندک چیزی که کافیست در دنیا با آنچه کفایت کند او را

هیچ چیز در دنیا کفایت نکند او را و گفت عبد الاعلی مولای آل سام که گفتم با ابی عبد الله که مردمان میگویند
که مال تو بسیار است آنحضرت گفت بدم آید مرا این سخن بدرستی که امیر المومنین گذشت روزی بجماعتی
گفتند که علی را مال است آنحضرت شنید این سخن را پس فرمود کسی را که مال او را الصدقه میداد
که جمع کنند خرماهای او را و هیچکس از آن خرماها نه خرید و نفروخته شد و بهای آنرا نقد کنند آنکس چنین کرد
و آنرا نزد آنحضرت برد آنحضرت آن زرها را بجای خرماها نهاد و گفت بآنکس که هرگاه خرما طلب کنیم بالا
رو و بیرون بپای خود با آن زرها الطریق گویا تو قصد زر نکردی تا آنکه پراکنده شد و بعد از آن آن جماعت
را طلبید و بعد از آن خرما طلبید آنمرد رفت و پای خود را بآن زرها زد و پراکنده ساخت آن زرها
را آن جماعت گفتند آنچه زر است یا ابو الحسن آنحضرت گفت که این مال کسی است که گمان شما این
بود که او را مالی است چون آن جماعت بیرون رفتند آنحضرت گفت با صحاب خود که هر که اهل و تبردن
بفرستم این زرها را با ایشان شما برسانید با ایشان پس گفت ابو عبد الله که دوست نمیدارم که بگویند
مردمان غیر این را و گفت مختار تمار که شب بروز می آوردم در مسجد کوفه و بناخن میکردم از نقال که از
اهل بصره بود روزی بیرون رفتم پس آواز کرد مرا و گفت لنگ خود را بالاکش بدرستی که جامه تو با
کتر میماند و تقوی و پرهیزکاری تو زیاده میشود گفت این مرد کیست گفتند حضرت امیر است پس در عقب دیرسید
آنحضرت رفتم و او متوجه بود بیازار شتر چون با آن بازار رسید گفت ای جماعت بازرگانان سوگند
دروغ نخورید بدرستی که سوگند دروغ کم میکند متاع و می برد برکت را و بعد از آن از آنجا گذشت و
ببازار خرمافروشان رسید پس کنیزی میگریست نزد خرمافروشی آنحضرت گفت با آن کنیز چه حالت است ترا آن خر
کنیز گفت که بنده مردم و ایشان یکدرهم دادند بمن و مرا فرستادند که برای ایشان خرما بخرم چون
خرما خریدم و نزد ایشان بردم قبول نکردند باز آوردم خرما را نزد خرمافروش که بگیر این خرما را و زر
کنیز را باو بده خرمافروش قبول نکرد کسی گفت بخرمافروش که علی ابن ابی طالب است پس خرمافروش

گرفت خرما را و زر را بکنیز داد و گفت که انشا حتم ترا یا علی عفو کن پس آنحضرت گفت جماعت بازر
گانان بترسید از خدای تعالی و نیکو گردانید خرید و فروخت خود را تا آمرزیده شویم ما و شما بعد از آن
آنحضرت از آنجا گذشت و باران شد پس نزدیک خانه رسید و اذن طلبید که بآنخانه درآید صاحب
خانه رخصت نداد و آنحضرت را دور کرد آنحضرت بقنبر گفت بردار آنرا و تازیانه بزن قنبر چنین
کرد بعد از آن آنحضرت گفت بصاحب منزل که ترا بجهة آن نزدم که مرا بخانه خود راه ندادی و
لیکن بجهة آن زدم که مسلمان ضعیف را منع مکن از خانه خود بعد از آنجا گذشت و آمد ببازار کرباس
فروشان پس رسید بمردی که داغ داشت و گفت که آیا نزد تو دو جامه هست که بهای او پنج درهم
باشد آنمرد برجست و گفت یا امیر المؤمنین نزد من هست آنچه تو میخواهی چون آنحضرت را آنمرد
شناخت آنحضرت از او در گذشت و رسید بغلامی و گفت ای غلام نزد تو دو جامه هست که بهای
او پنج درهم باشد غلام گفت بلی آنحضرت دو جامه خرید از آن غلام یکی را بسه درهم و دیگری را بدو درهم
آنجامه را که بسه درهم خریده بود بقنبر داد گفت یا علی تو باین جامه سزاوارتری بجهت آنکه تو بر بالای
منبر میروی و خطبه میخوانی آنحضرت گفت تو جوانی و ترا حرص جوانی هست و من شرم میدارم از
پروردگار خود که تفضیل جویم بر تو و جامه بهتر را بپوشم و من شنیدم از رسول خدا که میگفت از
آنچه شما میپوشید بندگان خدا را بپوشانید و آنچه میخورید بایشان بدهید چون حضرت آنجامه
را پوشید دست خود دراز کرد و آستین جامه درازتر بود از انگشتان آنحضرت گفت یا آن غلام
که این زیادتی را ببر الغلام زیادتی را برید و گفت که بیار تا بدوزم آستین را آنحضرت فرمود که بگذار
که همچنان باشد بدرستی که دنیا زود میگذرد و باین چیزها متوجه نباید شد و گفت ابو بصیر که شنیدم
از ابو جعفر که میگفت که حضرت امیر پیراهنی خرید بچهار درهم و پوشید آنرا و دست خود را دراز
کرد آستین او دراز بود از انگشتان آنحضرت گفت بخیاط که مقراض بیار خیاط مقراض آورد

آنحضرت را

آنحضرت برید آستین پیراهن را تا سر انگشتان و بعد از آن این دعا خواند الحمد لله الذی کسانی من
الریاش ما استر به عورتی واتجمل به فی الناس اللهم اجعله ثوب یمن وبرکة اسعی فیه لمرضاتک
عمری واعمر فیه مساجدک بعد از آن گفت که شنیدم از حضرت پیغمبر که میگفت که اگر کسی جامه
نو پوشد و این دعا بخواند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد دعای منقولست از کتب نجات
که میباید خواند نزد پوشیدن زیر جامه اینست که اللهم استر عورتی وآمن روعتی واعفف فرجی
ولا تجعل للشیطان فی ذلک نصیبا ولا له الی ذلک وصولا فیضع لی المکاید ویهیجنی لارتکاب
محارمک روایت کرده است امام جعفر صادق که گفت حضرت امیر که پیغمبران علیهم السلام پیراهن را
پیش از زیر جامه میپوشیدند روایت که زیر جامه را ایستاده و رو بقبله و رو بمردم نباید
پوشید و گفت امام جعفر صادق که امیر المؤمنین روزی غمگین شد پس گفت این غم از کجا آمد نمیدانم
که نشسته باشم بر آستانه دری و رفته باشم در میان گوسفندان و ایستاده زیر جامه پوشیده باشم
و دست و روی خود را بدامن خود خشک کرده باشم و گفت حضرت پیغمبر که در وقت جامه پوشیدن
و وضو کنید ابتدا بدست راست کنید روایت کرده است امام جعفر صادق از حضرت امیر گفت
هرگاه بپوشاند خدا تعالی مؤمنی را جامه نوی باید که وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی
فاتحه و قل هو الله و آیة الکرسی و انا انزلناه بخواند حمد بگو خدا تعالی را که بپوشانید عورت او را
و زینت داد او را در میان مردمان و بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله بدرستی که چون
چنین کند مادام که این جامه را پوشیده باشد گناه نکند و برای او بعدد هر رشته که در این جامه است
فرشته طلب آمرزش و رحمت کند و گفت ابو عبدالله که در وقت وضو ساختن یا خوردن یا آشامیدن یا طعامی
بخورید یا چیزی بپوشید و هر کار که کنید سزاوار آنست که بسم الله بگوئید و اگر نگوئید شیطان شریک
شما میشود در آن روایت که کسی که بگیرد قدح را و در وی آب کند و در آن آب سی و پنج نوبت

آن

انا انزلناه بخواند و آب را بیفشاند بر جامه نو بعد از آن بپوشد آن جامه را همیشه فراخ روزی باشد تا آن
جامه کهنه شود روایت که امام رضا در جامه پوشیدن ابتدا بدست راست میکرد و هرگاه جامه نوی پوشید
قدح آبی طلبید و بر آن ده نوبت انا انزلناه و ده نوبت قل هو الله و ده نوبت قل یا ایها الکافرون
میخواند و این آبرا بر آن جامه میپاشید و بعد از آن جامه را میپوشید و گفت کسی که چنین کند همیشه
در فراخی و خوشی باشد مادام که از آن جامه رشته باقی باشد و گفت زراره که شنیدم از ابو جعفر که
میگفت که امیر المؤمنین در عراق خرید پیراهنی درشتی بچهار درهم و آستینهای آنرا برید تا رسید بسر
انگشتان و کوتاه ساخت آن پیراهن را تا نصف ساق چون پوشید حمد و ثنای خدا تعالی بجای آورد
روایت کرده است ابن عباس رضی الله عنه که گفت حضرت پیغمبر که کسی که لنگ نیابد باید که زیر جامه بپوشد
و کسی که نعلین نیابد باید که موزه بپوشد فصل دوم در بیان بالا کشیدن جامه و پاک نگاهداشتن آن
و روایت کرده است اسحق بن عمار که گفت ابو عبدالله که کمترین اسراف آنست که بریزند آبی را
که مانده باشد در ظرف و جامه تجمل را همیشه بپوشند و بیندازند هسته خرما را روایت کرده است
اسحق بن عمار که گفت ابو عبدالله که اسراف آنست که جامه تجمل خود را همیشه بپوشی و روایت کرده است
حسن بن علی بن یقطین که گفت ابو جعفر که بالا کشیدن جامه راحت جامه است و بیشتر میماند و گفت که
جامه پاکیزه خوار میگرداند دشمن را و روغن مالیدن میبرد سختی را و شانه کردن میبرد وبا را و محاسن شانه
کردن محکم میگرداند دندانها را روایت کرده است ابو جعفر که گفت حضرت امیر که شستن جامه میبرد
غم و اندوه را و پاک کننده است برای نماز و خدا تعالی فرمود که و ثیابک فطهر یعنی جامهای خود
را پاک گردان حضرت امیر فرمود که مراد از پاک گردانیدن بدانست که جامها را بالا کشند
روایت کرده است ابو جعفر از پدر خود که حضرت پیغمبر فرمود که کسی که جامه بپوشد باید
که پاک نگاهدارد جامه را و گفت ابو جعفر که قول خدا تعالی و ثیابک فطهر این معنی دارد که جامهای

خود را بالا کر

خود را بالا کشد فصل سیم در بیان پوشیدن انواع لباس و اختلاف رنگهای آن در بیان پو
شیدن جامه سفید و روایت کرده است ابو عبدالله که گفت حضرت امیر جامه که از پنبه باشد
بدرستی که این لباس رسول خدا و لباس ماست و نمی پوشیم ما که اهل بیتیم جامه که از پشم و مو ساخته
باشند مگر بجهة علتی و گفت امیر المؤمنین خدا تعالی جمیل است و دوست میدارد که ببیند اثر نعمت
خود را بر بنده خود و گفت ابو عبدالله که کتان لباس پیغمبرانست روایت کرده است جابر از ابو
جعفر که رسول خدا فرمود که نیست از لباس شما چیزی بهتر از جامه سفید پس بپوشید آنرا و کفن
کنید با آن مردهای خود را در بیان لباس سیاه روایت کرده است سلیمان بن رشید از پدر خود که
گفت دیدم ابالحسن را که ردای سیاه و ردای کبود بر دوش خود انداخته بود و گفت ابو طیبان
الحسینی که آمد نزد ما علی و ما در صحن مسجد بودیم و او خمیصه پوشیده و خمیصه جامه سیاه چهار گوشه
است که دو علم دارد و گفت حسین بن مختار که گفتم بابی عبدالله که احرام میتوان در جامه سیاه گفت
جایز نیست احرام بستن در جامه سیاه و کفن کردن میت را با آن در بیان پوشیدن لباس زرد
و زعفرانی گفت ابو طیبان الحسینی که آمد نزد ما امیر المؤمنین و ما در صحن مسجد بودیم و او لنگ زرد در
بسته بود و خمیصه سیاهی و نعلین پوشیده بود و در دست او نیم نیزه بود گفت زراره که بیرون آمد
ابو جعفر که نماز گذارد بر بعضی و پوشیده بود جبه و دستار و مطرفه از یک از خزینه زرد بود
و مطرف ردائی است که از کج و ابریشم بافته باشند و بر دو علمها منقش باشد گفت ابو عبدالله
که هیچ چیز نیکوتر نیست از جامه دریک رنگ هموار که بزعفران کرده باشند در بیان پوشیدن
لباس که لعل گاه زیره رنگ کرده باشند گفت عبدالله بن عطا که دیدم ابو جعفر پوشیده بود با
لاپوشی سرخ سیر رنگی که از ورس رنگین شده بدن مبارک آنحضرت گفتم چه چیز است آنحضرت گفت بالا
پوشی زن منست و گفت حکم بن عیینه که رفتم نزد ابی جعفر و آنحضرت بالاپوشی پوشیده بود

که بطلی کار تیره رنگ کرده بودند و میان دو دوش و گردن آنحضرت از آن رنگین شده بود
نظر کردم با آن بالاپوش آنحضرت گفت ای حکم چه میگوئی در حق این بالاپوش گفتم ما عیب میکنیم
جوانان را اگر چنین کاری کنند چه گویم و حال آنکه تو بر خود پوشیده آنحضرت گفت ای حکم که حرام
گردانیده است زینت خدا تعالی را که داده است به بندگان خود روزی حلال را ای حکم من نو
کدخدا شده ام مرا باید که زینت کنم خود را و گفت ابو جعفر ع که همیشه نکراسی می پوشم جامه سرخ
سیر رنگ را مگر عروسی و گفت مالک که رفتیم نزد ابی جعفر ع و آنحضرت بالاپوشی پوشیده بود
که بسیار سرخ بود دختری در آمدم نزد آنحضرت تبسم کردم گفت آنحضرت که دانستم که چرا خندیدی
بجهت این بالاپوش که پوشیده ام خندیدی بدرستی که ثقفیه مرا بزور پوشانید این بالاپوش را و من
ثقفیه زوجه آنحضرت بود بعد از آن آنحضرت گفت ما نماز نمیگذاریم در این جامه باید که شما هم نماز
نکنید در جامه سرخ پس رفتیم نزد آنحضرت بعد از این واقعه بچند روز احوال ثقفیه پرسیدیم آنحضرت
گفت که او را طلاق دادم بجهت آنکه وقتی با او خلوت کرده بودم معلوم شد که دشمن امیر المؤمنین ع
بود و نتوانستم که نگاه دارم او را و حال آنکه او دشمن آنحضرت باشد و گفت حکم بن عتیبه که دیدم
که ابو جعفر ع لنگ سرخی بسته بود پس تیز نظر کردم در وی گفت ای ابو محمد پوشیدن این باکی نیست
و بعد از آن خواند این آیه را که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ
الرِّزْقِ یعنی بگو ای محمد که حرام کرده است آرایشی که خدا تعالی مقرر فرموده یعنی جامهای رنگها
رنگ آن آرایشی که بمحض قدرت بیرون آورد برای بندگان خود از نباتات چون کتان
و پنبه و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن و که حرام کرده است روزی حلال لذیذ
را از خوردنیها و آشامیدنیها در بیان پوشیدن لباس گلگون و عدسی و کبود و سبز و گفت حسین
بن زیات که دیدم که ابو جعفر ع بالاپوش گلگونه پوشیده بود و گفت محمد بن علی که دیدم که ابو الحسن

جامه علی

جامه عدسی پوشیده بود و روایت کرده است سلیمان بن رشید از پدر خود که گفت که بر دوش
ابو الحسن ع ردائی کبودی بود و گفت ابو العلا که دیدم ابو عبد الله ع که جامه سبز پوشیده در
وقتی که احرام بسته بود و گفت ابان بن تغلب که رفتم نزد ابی عبد الله ع در روز آخر ماه رمضان
بعد از عصر و چون جبرئیل ع متوجه آسمان شد آنحضرت طلب کرد حضرت فاطمه و حضرت فاطمه
هرگاه میشنید که حضرت او را طلب کرده قبول میکرد پس حضرت فاطمه نیز نزد آنحضرت رفت
و بر دو فوطه بود که نصف او را بر میان بسته بود و نصف دیگر را بر سر خود انداخته بود آنحضرت
گفت یا فاطمه که طلب کن امیر المؤمنین ع را حضرت طلبید امیر المؤمنین را و بر دست راست خود
نشانید و بعد از آن دست علی را گرفت و در کنار خود نهاد و حضرت فاطمه را بر دست چپ خود
نشاند و دست او را گرفت و در کنار خود نهاد و بعد از آن امیر المؤمنین و حضرت فاطمه گفت
که آیا خبر دهم شما را آنچه خبر داد بمن جبرئیل ع گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت گفت جبرئیل خبر داد بمن
از جانب راست عرش خواهم بود در روز قیامت و خدا تعالی دو جامه خواهد پوشانید مرا که
یکی سبز و دیگری سرخ تو هم یا علی از جانب راست عرش خواهی بود و خدا تعالی ترا دو جامه خواهد
پوشانید یکی سبز و دیگری سرخ و تو ای فاطمه نیز از جانب راست عرش خواهی بود و خدا تعالی
ترا دو جامه خواهد پوشانید یکی سبز و دیگری سرخ ابان بن تغلب میگوید که گفتم با بو عبد الله ع که فدای
تو گردم بدرستی که مردمان کراهت میدارند جامه سرخ را آنحضرت گفت ای ابان خدا تعالی چون
حضرت عیسی را باسمان برد او را به بهشت برد که در وی هفتاد غرفه بود و دو جامه باو پوشانید یکی
سبز و دیگری گلگون گفتم فدای تو گردم خبر ده مرا از مثل این از قرآن آنحضرت گفت ای ابان خدا تعالی
میگوید که فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ یعنی وقتی که آسمان شکافته شود برای فرود
آمدن فرشتها لیس برنگ گل سرخ گردد ما نتدادیم سرخ فصل چهارم در بیان پوشیدن جامه خز

و حلّه و غیر آن در بیان پوشیدن جامه خز و خز حیوانیست که در دریا پیدا شد و از موی آن جامه میسازند
و جیسنه را نیز خز میگویند و گفت عبد الله بن سلیمان که شنیدم از ابا عبد الله ع که میگفت که امام
زین العابدین را ع سرمای زود در یافت و او میخرید جامه خز را بهزار درهم یا پانصد درهم و چون
زمستان بیرون میرفت میفروخت آنرا و بهای او تصدق و هیچ جامه خود را نمیفروخت غیر خز
و گفت قتیبة بن محمد که گفتم با بی عبد الله ع که ما میپوشیم جامه خز را و تار آن ابریشم است آنحضرت گفت
باکی نیست پوشیدن جامه ابریشمین وقتی که با ابریشم چیزی دیگر باشد روایت است که رسید خبر
بحضرت امام حسین ع و آنحضرت جامه خز پوشیده بود که تار آن ابریشم بود و گفت آنحضرت که ما
می پوشیم این لنگ بربر او پشم او میت است و بر بر طایفه از مردمند آنحضرت گفت که در پشم روح
نمیباشد آیا نمی بینی که پشم را میبرند و میفروشند و آن حیوان زنده است روایت کرده است امام
حسن عسکری ع که گفت امام زین العابدین ع دو جامه می پوشید در تابستان که خریده بودند برای آنحضرت
آن هر دو را به پانصد درهم و می پوشید در زمستان ردای از خز و میفروخت در تابستان آنرا
به پنجاه دینار و تصدق میکرد بهای آنرا روایت از محمد بن مسعد که گفت ابو عبد الله ع که پدرم
می پوشید جامه خز را به پانصد درهم میخرید هرگاه سال بر آن جامه میگذشت تصدق میکرد آن جامه
شخصی گفت با آنحضرت که کاشکی نفروختی و بهای آن تصدق کنی آنحضرت گفت که چون نفروشم
جامه را که در آن نماز گذارده ام و گفت عبد الرحمن حجاج پرسید مردی از ابا عبد الله ع از پوست
خز و من حاضر بودم آنحضرت گفت باکی نیست پوشیدن آن مرد گفت فدای تو گردم خز در شهر ما پیدا شد
و او سگ آبیست که از آب بیرون می آید آنحضرت گفت هرگاه از آب بیرون آمد زنده میماند در خشکی
آن مرد گفت نه آنحضرت گفت باکی نیست با آن منقولست از کتاب زهد امیر المؤمنین که روایت کرده علی
بن عمران که بر در نزد امام حسین ع در صحن مسجد بود امام حسین ع پیراهن از خز پوشیده بود و طوق طلا

در کردن امام

در گردن حضرت گفت امیر المؤمنین ع در این هنگام گفتند بلی آنحضرت طلبید امام حسین ع را و پاره کرد
پیراهن او را بر تن او و گرفت طوق را و شکست در بیان پوشیدن حلّه روایت از سعد بن خنیس
که گفت ابو عبد الله ع که آوردند نزد امیر المؤمنین ع حلّه‌ها و در میان آنها یک حلّه نیکو بود امام حسن
گفت بمن بده این حلّه را امیر المؤمنین ع قبول نکرد و گفت بجای آن دو جامه بتو بدهم امام حسن
قبول نکرد و گفت این حلّه بهتر از هر دو است آنحضرت گفت بجای آن سه حلّه بتو دهم امام
حسن قبول نکرد آن حلّه بهتر از این سه حلّه است آنحضرت گفت چهار حلّه بدهم تا آنکه به پنج حلّه
رسانید امام حسن ع قبول کرد آنحضرت پنج حلّه با امام حسن ع داد و گفت میپوشی این پنج حلّه را پس مردم
تا بگویند که پسر امیر المؤمنین پنج حلّه می پوشد و چرکین و ضایع میکند پنج حلّه را و حال آنکه این پنج حلّه
را به پنج مسلمان میپوشانم در بیان پوشیدن جامه ابریشمین روایت کرده است امام جعفر صادق ع
که گفت پدرم که آمد اسامة بن زید نزد رسول خدا و جامه ابریشمین پوشیده بود آنحضرت فرمود
که این لباس کسیست که او را نصیبی نیست از آخرت و بعد از آن آنحضرت فرمود که پاره کن
این جامه را و پاره کرد این جامه را و مقنعه زنان خود ساخت و گفت ابو عبد الله ع نیکو نیست
پوشیدن جامه ابریشمین و دیبا اما فروختن آن باکی نیست روایت که پرسیدند ابا عبد الله
یا ابا الحسن را ع از پوشیدن جامه ابریشمین و دیبا آنحضرت گفت که پوشیدن آن جامه
در جنگ باکی نیست اگر چه در و صورتها باشد منقولست از کتاب زهد امیر المؤمنین ع گفت علی بن
عمران که بر در نزد امام حسین ع و حضرت امیر ع در صحن مسجد بود و امام حسین ع پیراهن خز پوشیده
بود تا آخر روایت که از پیش گذشت و غرض از نقل این روایت در این مقام آنست که
پوشیدن جامه خز جایز است روایت از عمرو یا از عمر بن نجیح السوزنی که گفت آوردند نزد
حضرت امیر ع اسب دهقانی را که آنحضرت سوار شود چون آنحضرت پای خود را در رکاب نهاد

گفت بسم الله چون دست خود را بر زین نهاد دست آنحضرت بلغزید آنحضرت گفت آیا میان
این زین دیبات شخصی گفت بلی آنحضرت سوار نشد چون دانست که دیبات است در بیان پوشیدن
جامهای مصری که در وی ابریشم باشد و غیر آن روایت از داود بن سرحان که گفت ابو عبد الله
که حضرت امیر ع فرمود که منع کرد حضرت پیغمبر ص مرا از جامهای مصری که در وی ابریشم باشد و انگشتر طلا
در انگشت کردن و سوار شدن بر زینی که بر وی بالش سرخ باشد و قرآن خواندن در رکوع و میگویم
که منع کرد شما را از اینها فصل پنجم در بیان تکبر و تواضع کردن بجهت پوشیدن لباسها گفت
عبد الله بن هلال که فرمود که مرا ابو عبد الله ع بجزم برای او فوطه لنگ کنند گفتم با آنحضرت که نمیدانم
مگر فوطه گفت در آنحضرت گفت بر از آن فوطه و بدوز کنار آنرا پس گفت آنحضرت که بدرستیکه
که آنچه از جامه در گذرد از کعبین در دوزخ است روایت کرده است عبد الله بن هلال از ابی عبد الله
مثل این روایت که گذشت و گفت آنچه در گذرد از کعبین از جامه در دوزخ است گفت ابو اسحق
السبیعی که حضرت پیغمبر ص فرمود که بپوش لنگ را تا نصف ساق یا تا کعبین و بپرهیز از فرو گذا
شتن لنگ آنقدر که بگذرد از کعبین بدرستی که فرو گذاشتن لنگ از تکبر است و خدا تعالی
دوست ندارد تکبر را گفت حضرت پیغمبر ص فرمود که فرو گذاشتن در زیر جامه و پیراهن و دستار
میباشد و کسی که بکشد یکی از اینها را بر زمین از روی تکبر نظر نکند خدا تعالی باو در روز قیامت
منقولست از کتاب زهد امیر المؤمنین ع که گفت ابو مطر که امیر المؤمنین ع روزی گذشت بمن و پیرعم من
در زدم [illegible] و گفت بالا کش جامه خود را یا لنگ خود را تا سوده نشود بجهت کشیدن بر
زمین پس گفت پیرعم من که کیست این کس که میزند پیرعم خود را روایت که گفت ابو جعفر ع که حضرت
پیغمبر ص فرمود که بوی بهشت را در می یابند از هزار ساله راه و در نمی یابد بوی بهشت را کسی که بکشد
لنگ خود را بر زمین از روی تکبر و بزرگواری زیرا که لایق نیست بکبر حق تعالی را که پروردگار

عالم و عالمیان

عالم و عالمیانست گفت ابو عبد الله ع که حق تعالی دشمن میدارد کسی را که تکبر کند و کسی را
که فرو گذارد لنگ خود را آنمقدار که از کعبین بگذرد و کسی که رواج دهد متاع خود را بسوگند روایت
کرده است ابو عبد الله ع از پدر خود که گفت که حضرت پیغمبر ص فرمود که سه کس اند که سخن نمیگوید
خدا تعالی با ایشان در روز قیامت و پاک نمیگرداند ایشان را از عملهای بد که کرده اند و مر ایشانراست
عذاب دردناک یکی کسی که فرو گذارد دامن خود را از روی عظمت و بزرگی دیگر کسی که مدح گوید
متاع خود را بدروغ دیگر کسی که اظهار محبت و صفای خاطر کند و دلش پر از عداوت و کینه باشد
روایت کرده است ابو عبد الله ع از پدران خود ع که حضرت پیغمبر ص فرمود که وقتی تغافل کنند امت
من یکدیگر که از ایشان سؤال کنند و فرو گذارند موهای خود را و راه روند از روی تکبر سوگند میخورد
خدا تعالی بعزت و جلال خود که ترسانم بعضی از ایشان امت را از بعضی روایت کرده است ابو
عبد الله ع از پدر خود ع که حضرت پیغمبر ص که هر کسی که راه رود از روی تکبر لعنت کنند زمین او را گفت
بشیر نبال که روزی در مسجد بودم با ابو جعفر ع گذشت بر ما سیاهی که دو حله پوشیده بود یکی را لنگ
کرده بود و دیگری را ردا و از روی تکبر میرفت آنحضرت گفت بمن که این مرد جبار است من گفتم فدا
ی تو گردم این مرد درویش است آنحضرت گفت این مرد جبار است در وصیت پیغمبر ص وصیت کرده
حضرت پیغمبر ص اباذر غفاری را رحمة الله اینست که ای ابوذر بیشتر کسان که بدوزخ میروند متکبر
اند مردی گفت یا رسول الله آیا هیچکس باشد که از تکبر خلاص شود آنحضرت گفت بلی کسی که پشمینه پوشد
و دراز گوش سوار شود و گوسفند بدوشد و با مسکینان و درویشان بنشیند از تکبر خلاص
میشود ای ابوذر کسی که جامه خود را بکشد بر زمین از روی تکبر نظر نمیکند خدا تعالی باو در روز
قیامت ای ابوذر لنگ مرد تا نصف ساق آدمی باید و باکی نیست اگر تا میان ساق و کعب باشد
و آنچه پایین تر است از کعب در آتش جهنم خواهد بود ای ابوذر کسی که کوتاه کند جامه خود را

برای رضای خدا تعالی خلاص میشود از تکبر در بیان تواضع کردن در لباس گفت ابو عبد الله ع که امام
زین العابدین ع روزی از خانه بیرون آمد جامهای نیکو پوشیده بود زود باز گشت و بمنزل رفت
و گفت بکنیز که جامهای که بیشتر پوشیده بودم بیاور ده که چون من در زیر جامهای نیکو راه رفتم گویا علی
بن الحسین نبودم روایت که هرگاه امام زین العابدین ع میرفت سر خود را در پیش می انداخت
و نمی جنبانید و کتفهای خود را نیز نمی جنبانید گفت ابو عبد الله ع که هرگاه کسی جامه نرمی بپوشد
از خدا خود در میگذرد گفت حسن الصیقل آورد بسوی ما ابو عبد الله ع جامه را که حضرت امیر ع
پوشیده بود در وقت وفات دامن آنرا وجب کردم دوازده وجب بود و آستینهای او را سه وجب بود
و میان آن شش وجب بود گفت ابو جعفر ع بحی عنده صاحب شما امیر المؤمنین ع دو پیراهن درشت میخرید
و بعد از آن میگفت بغلام خود که هر کدام که میخواهی بردار یکی را غلام بر میداشت و دیگری را
آنحضرت میپوشید و هرگاه آستین پیراهن از سر انگشتان در میگذشت می برید زیاده را و اگر
از کف دست در میگذشت و از سر انگشتان در نمیگذشت میگذاشت آنرا بحال خود گفت زراره
که شنیدم از ابی جعفر ع که میگفت حضرت امیر ع خرید در عراق پیراهن درشتی بچهار درهم و برید
آستینهای آنرا تا برابر سر انگشتان و دامن پیراهن تا نصف ساق آنحضرت بود و چون پوشید پیراهن
را حمد و ثنای حق تعالی گفت و فرمود که آیا نبینیم این جامه را گفتیم بلی طلب نمود آن
جامه را آستینهای آن سه وجب بود و دراز آن شش وجب بود روایت از کتاب زهد
امیر المؤمنین ع که روایت کرده است اصبغ بن نباته که رفتیم ما با امیر المؤمنین ع تا آنکه بیازار
خرما فروشان رسیدیم آنحضرت گفت یا اهل آن بازار که امر نمود بر یکدیگر نیزند خرما را
که از یکنوع هستند و بعد از آن از آنجا گذشت و بیازار برده فروشان رسید و گفت بجهة
دلها بخرید کنیزان فربه را و بعد از آن از آنجا گذشت تا آنکه رسید ببازار ماهی فروشان و گفت

مفروشید از انواع

مفروشید از انواع ماهی جری و مار ماهی و طافی و مار ماهی نوعیست از ماهی که فلوس ندارد
و طافی ماهی است که در آب مرده باشد و بعد از آن از آنجا گذشت و رسید ببازار بین ودا
ری نام محله ایست در بحرین و دو جامه خریداری کرد از مردی و قنبر با آنحضرت بود آنمرد گفت
یا امیر المؤمنین ع چون آنحضرت دانست که آنمرد شناخت او را باز گشت و از دو جامه نخرید
و رفت تا آنکه رسید بغلامی و گفت با آن غلام که دو جامه بمن بفروش الغلام مضایقه کرد در
بهای جامه تا آنکه بهای هر دو جامه را بهفت درهم رسانید یک جامه را بچهار درهم خرید و
دیگری را بسه درهم پس آنحضرت گفت بقنبر که یکی از این دو جامه را اختیار کن قنبر برداشت آن جامه
را که بچهار درهم خریده بود و آنحضرت پوشید آن جامه را که بسه درهم خریده بود و گفت الحمد لله
الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی خلقه و بعد از آن آمد بمسجد اکبر پس دو ته کرد پاره ریگ را
و دست خود را با آن ریگ نهاد پس آمد پدر آن غلام که آنحضرت از او جامه خریده بود و گفت پسر من ترا
نشناخت یا امیر المؤمنین و دو درهم سود کرده است از بهای این دو جامه که بشما فروخته است
بگیر این دو درهم را آنحضرت گفت نمیگیریم بجهة آنکه مبالغه و مضایقه کردیم در خرید و فروخت
و هر دو باین بها راضی شدیم گفت ابو سعده که دیدم امیر المؤمنین ع بیرون رفت از مصر در ینبع
او رفتم و سلام کردم بر او آنحضرت دست مرا گرفت و رفت تا بدار فرات رسید و از آنجا خرید
پیراهن درشتی بسه درهم یا بچهار درهم و پوشید آنرا و آستین آن پیراهن برابر دست آنحضرت بود
و گفت دیگری که دیدم حضرت امیر ع لنگ خود را بر بالای ناف بسته بود و آن لنگ تا نصف ساق
آنحضرت بود و در دست آنحضرت دره بود و میگردید در بازار و میگفت بترسید از خدا تعالی
و کم مفروشید و نصیحت میکرد مردمان را بر وجهی که گویا تعلیم میکرد طفلان را گفت مجمع که حضرت
امیر ع بیرون آورد شمشیر خود را و گفت کیست که بخرد این شمشیر را و اگر مرا پیراهنی میبود در کردم نمیکردم

شمشیر را پس شمشیر را به سه درهم در گرو کرد و پیراهن کرباسی خرید که آستین پیراهن تا نصف ساق دست
آنحضرت بود و درازی آن تا نصف ساق پای آنحضرت بود و گفت عبد الله بن ابی الهذیل که دیدم که
حضرت امیر ع پیراهنی پوشیده بود و هرگاه میکشید طرف آستین را ناخن آنحضرت میرسید و هر
گاه میگذاشت تا سر دست آنحضرت بود و روایت کرده است ابو الاشعث العبدی از پدر خود که گفت
دیدم حضرت امیر ع را که روز جمعه غسل کرد در آب فرات و بعد از آن خرید پیراهن کرباس سبز در
هم و نماز جمعه گذارد با مردمان در آن پیراهن و هنوز دوخته بود و گریبان پیراهن را و در روایت کرده است
سالم بن مکرم که گفت ابو عبد الله ع که امیر المؤمنین ع سه جامه خرید بهفت دینار و یکدینار عبارت از
یکمثقال طلا است پیراهن را تا بالای کعب آنحضرت بود و لنگ که تا نصف ساق آنحضرت بود و رداء
که از پیش تا سینه بود و از پشت تا نشستگاه و پوشید آن جامه را و بعد از آن حمد و ثنا میگفت خدا
تعالی را تا آنکه بمنزل خود در آمد پس گفت ابو عبد الله ع این لباسیست که سزاوار است که بپوشیم اما ما
نمی توانیم پوشید در این زمان بجهة آنکه اگر بپوشیم مردمان میگویند که دیوانه است یا بجهة ریا پوشیده
است و هرگاه که صاحب الزمان ع ظهور کند این نوع لباس خواهد داشت و گفت هشام بن سالم که بلی
شنیدم از ابی عبد الله ع که گفت در راه مکه برفیقان خود که هرگاه فرود آیید بمنزلی باید که بپوشید
جامه کهنه یا جامه درشت خود را بدرستی که هر که فرود آید بوادی مکه و در دل او هیچ کبر نباشد
خدا تعالی بیامرزد او را عبد الله بن یعفور پرسید از ابی عبد الله ع حد کبر چیست آنحضرت گفت که حد کبر
آنست که کسی نظر کند بخود و تن او جامه خوب پوشیده باشد و خواهد که مردمان ببینند آن جامه را در
بدن او و بعد از آن خواند آنحضرت این آیه را بل الانسان علی نفسه بصیرة یعنی آدمی بر آنچه در
نفس او هست دانا است باید که آنچه داند بدان است بکند و گفت از ابی سنان که گفت ابو عبد الله ع که
بود پدرم را دو جامه درشت که در آن نماز میگذارد و هرگاه میخواست که از خدا تعالی حاجتی طلبد آن
جامه سیاه را دوست

جامه را می پوشید و طلب حاجت میکرد در بیان پیوند کردن جامه روایت از طلحة بن زید که گفت ابو عبد الله ع
که روزی امیر المؤمنین ع خطبه خواند و پوشیده بود لنگی را از کرباس درشتی بود که پیوند کرده بود آنرا
بپشمینه گفت که آنحضرت که این چه چیز است آنحضرت گفت پوشیدن این جامه موجب تواضع و فروتنی
است و بجهة آن پوشیده ایم این جامه را که مؤمنان متابعت و پیروی ما کنند روایت که چون عبد
الله بن عباس که باز گشت از بصره و آورد مال و در آمد بکوفه و دریافت امیر المؤمنین ع در بازار که آنحضرت
ایستاده بود و منادی میکرد بنفس نفیس خود و میگفت ای جماعت مردمان کیست که بدانیم که بعد از
امروز چیزی رود بدنیا و طلاء و مارهای میفروختند و پنیر و مار ابینم در چیزی و دنیا و مارهای نوعیست از ماهی
که فلوس ندارد و طافی ماهی است که در آب مرده باشد ابن عباس چه کردی مال را گفتم یا امیر المؤمنین
نزدیک من است و مرجان کوی که بالا آورده ام بعد از آن شخصی آمد نزد آنحضرت و با آن شخص شمشیری بود
که آنحضرت با او داده بود که بفروشد آن شخص گفت کیست این شمشیر را بهفت درهم بخرد آنحضرت گفت
که اگر برادر غیب اهل اسلمانان بهای سواکی بود نمیفروختم این شمشیر را بهفت درهم و پیراهنی خرید
بچهار درهم که گریبان او را فرا دیر بود دو درهم را تصدق کرد و یک درهم سه روز نیم اهل
کرد و گفت یزید بن شریک که روزی امیر المؤمنین ع شمشیر خود را بیرون آورد و گفت کیست که بخرد شمشیر
مرا و اگر بر او بهای لنگی بود نمیفروختم این شمشیر را و گفت فضل بن کثیر که دیدم که ابو عبد الله ع جامه
کهنه پوشیده بود که پیوند داشت نظر کردم بسوی ابو عبد الله گفت چه نظر میکنی بمن نظر کن در این کتاب
که آنجا حاضر است نظر کردم در آن کتاب نوشته بود که جامه نو نیست کسی را که جامه کهنه ندارد
در روایت که امیر المؤمنین ع لنگ کهنه پوشیده بود که پیوند کرده بود و ندا انرا کسی گفت چه این ابن آنحضرت
گفت که پوشیدن این جامه موجب تواضع و فروتنی است و خوار میکند نفس را و بجهة آن هم
بپوشیم این جامه را که مؤمنان متابعت ما نمایند در بیان پوشیدن جامهای میانه و گفت معاویة بن

وهب که گفتم بابی عبد الله ع مردی بود مال بسیار داشت و جامهای نیکو می پوشید و اوراق از اسباب
بسیار بود و بعد از آن مال او تلف شد و حال او متغیر گشت و میخواست که دشمنان خوشحال
کنند و مشقت اسباب خود بهم میرسانید آنحضرت گفت باید که نفقه کند کسی که مال دارد بقدر
وسع خود و کسی که تنگ روزیست باید که نفقه کند از آن چیزی که خدا تعالی باو داده است بقدر
حال خود و مشقت نکشد در بهم رسانیدن اسباب در بیان پوشیدن جامه پشمینه و جامه درشت و گفت
محمد بن کثیر که دیدم که ابو عبد الله ع جبه پشمینه پوشیده بود میان دو پیراهن درشتی گفتم این چیست آنحضرت
گفت که دیدم پدر خود را ع که پوشیده بود جبه پشمینه باین طریق و ما هرگاه میخواهیم نماز کنیم می پوشیم
درشتترین جامهای خود را و گفت معمر بن خلاد که شنیدم از امام رضا ع که میگفت بحق خدای که اگر من نه
تکبر امر خلافت میشدم دایم طعام نیکو نمیخوردم و دایم جامه نیکو نمی پوشیدم و دایم راحت و خوشی
نمیدیدم و گفت رسول خدا ص در وصیتی که کرده است اباذر غفاری را که ای ابوذر بدرستی که لباس
درشت می پوشم و می نشینم بر روی زمین و میلیسم انگشتان خود را وقت طعام خوردن و سوار میشوم
بر دراز گوش بی زین و کسی را در ردیف خود میبرم پس کسی که نخواهد سنت مرا و متابعت من
نکند از دوستان و محبان من نیست ای ابوذر گاهی جامهای درشت بپوش و گاهی جامهای نرم تا رکن
تا آنکه فخر راه نیابد بتو و منقولست از امالی شیخ ابو جعفر بابویه رحمة الله علیه که حضرت پیغمبر ص فرموده است
که پنج چیز را نمیگذارم تا وقتی که از دنیا بروم تا آنکه اینها سنت باشد بعد از من چیزی خوردن بر روی
زمین با بندگان و سوار شدن بر دراز گوش بی پالان و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشمینه
و سلام کردن بر طفلان منقولست از کتاب فردوس که گفت حضرت پیغمبر ص که پوشیدن جامه پشمینه
و سیر نا خوردن بدرستی که جزوی است از پیغمبری و گفت که جامه پشمینه و جامه کوتاه بپوشید و سیر مخورید
تا آنکه مرتبه شما بلند شود و منقولست از کتاب محاسن که ذکر کرده اند نزد ابی عبد الله ع که از اهل کوفه است
که لباس

که لباس مؤینه شبیه تر است بلباس اهل مصیبت آنحضرت گفت کدام مصیبت بزرگتر است
از مصیبت دین منقولست از کتاب فردوس که گفت حضرت پیغمبر ص که بر شما باد که لباس پشمینه بپوشید
تا بیابید حلاوت ایمان را و کم چیزی بخورید تا آنکه در آخرت معروف و مشهور شوید و بدرستی که نظر در
لباس پشمینه موجب تفکر است و تفکر موجب حکمت روان میشود در جان شما مانند خون فصل ششم
در کراهیت لباس شهرت و نکته چند در لباس در بیان لباس و گفت ابو عبد الله ع که کافیست
مرد را در رسوائی این که بپوشد لباسی یا سوار شود اسبی که موجب شهرت او شود روایت که عباد
بن کثیر البصری نزد ابی عبد الله ع آمد و لباس شهرت پوشیده بود آنحضرت گفت ای عباد این چه جامه است
که پوشیده عباد گفت یا ابا عبد الله عیب میکنی مرا بجهت پوشیدن این جامه گفت بلی زیرا که حضرت پیغمبر ص
فرمود که کسی که لباس شهرت بپوشد در دنیا بپوشاند خدا تعالی او را لباس خواری در روز
قیامت گفت عباد که کی خبر داد ترا باین حدیث آنحضرت گفت ای عباد شک در این سخن داری بحق خدا
و خبر دادند مرا باین حدیث پدران من از رسول خدا و گفت حضرت امیر ع نیست چیزی دشمن تر نزد
خدا تعالی از پوشیدن شهرت در روایت که امیر المؤمنین ع میفرمود که جامه نو را در آب فرو می بردند و بعد
از آن می پوشید در بیان پوشیدن قناع روباک بزرگیست که مردان بر سر می اندازند گفت عبد الله
بن وضاح که دیدم امام موسی ع که نشسته بود در پس خانه کعبه و قناع بر سر خود انداخته بود و بر
وی برده بود گوشهای خود را از آن و گفت ابو عبد الله که پوشیدن قناع در شب زینت است
عبد الله بن ولید بن صبیح که درخواست کرد عبد الله که طلب رخصت کردم و آوردم او را نزد آنحضرت
و او بر سر خود قناع داشت و آوردم بالشی و انداختم برای او و او بر آن بالش نشست آنحضرت
گفت که بکند از قناع خود را ای شهاب بدرستی که قناع در شب زینت است و در روز مذلت
و خواریست پس شهاب انداخت قناع خود را و روایت کرده است ابو عبد الله ع از پدران خود

بلی

شهاب بن

علیهم السلام که گفت علی بن ابی طالب که قناع در شب زینت و در روز خواری و مذلت است درپیان
حمایل کردن روایت کرده‌اند که مردی حمایل کرده لنگ را بر بالای سراویل یکی از ائمه معصومین فرمود چنین مکن
بدرستی که این تکبر است و گفت محمد بن مسلم که ابوجعفر مکروه میدانست که حمایل لنگ سازد که بر بالای
پیراهن میکشند این کار متکبران است و گفت ابوعبدالله که رسول خدا فرمود که منع میکنم امت خود
از اشتمال صماء و مراد از اشتمال صماء آنست که لنگ را بر دوش خود اندازند و هر دو طرف آنرا از زیر بغل
بیرون آورند و هر دو را بر یک کتف اندازند و نیز گفت که رسول خدا فرمود که منع میکنم امت خود را
از گشودن بندهای قبا و از برهنه کردن رانها درپیان پوشیدن لباس پشمینه و منقولست از کتاب مجمع
البیان که گفت امام جعفر صادق درآمد رسول خدا نزد حضرت فاطمه و حضرت فاطمه جامه پوشیده بود از
پشم و بدست خود آرد میکرد و شیر میداد فرزند خود را آنحضرت چون حضرت فاطمه را چنان دید بگریه در
آمد و گفت ای دختر من زود باشد که تلخی دنیا بشیرینی آخرت مبدل گردد بدرستی که فرستاده است
خدا بر من این آیه ولسوف یعطیک ربک فترضی یعنی زود باشد که بخشد پروردگار تو بکمال
نفس و مرتبه عالی تا پس خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی فرماید که گویی بس است و راضی شدم
و منقولست از کتاب عیون الاخبار که گفت ابن عباد که امام رضا در تابستان بر حصیری می‌نشست
و در زمستان بر پلاس و جامه‌های درشت می‌پوشید و هرگاه بیرون می‌آمد برای مردمان جامه‌های
زینت می‌پوشید درپیان تشبیه مردان بزنان در لباس و روایت کرده است سماعة بن مهران
که مردی جامه خود را بر زمین میکشید ابوعبدالله و ابوالحسن علیهما السلام نزد گفتند که مکروه میداریم
آنکه شبیه شوی بزنان و روایت کرده است ابوعبدالله از پدران خود که رسول خدا منع میکرد
مردان را که شبیه شوند بزنان در لباس و منع میکرد زنان را که شبیه شوند بمردان در لباس و گفت حضرت
پیغمبر که بهترین جوانان آنست که خود را شبیه به پیران کند و بدترین پیران آنست که شبیه سازد بجوانان

درپیان پوشیدن

درپیان پوشیدن پوستین سنجاب و غیر آن و گفت یونس بن یعقوب که رفتیم نزد ابی عبدالله
و آنحضرت بیمار بود و در خرگاهی بود و قبایی پوشیده بود و بر بالای خود چیزی پوشیده بود و پیش آنحضرت
تغاری بود و در آن ریحان بود و جبه خز پوشیده بود که نه کنده بود و نه تنگ و بر بالای خود لحافی پو
روباه پوشیده بود و دست راست آنحضرت ظاهر بود گفتم باو که فدای تو گردم چه میگویی در پوست رو
باه آنحضرت فرمود که این از برای پوشش است نه برای نماز و گفت سماعة بن مهران که پرسیدم ابا
عبدالله و ابوالحسن را از گوشت درنده‌ها و پوست ایشان گفتند گوشت درنده خواه مرغ باشد
و خواه غیر مرغ مکروه میداریم اما پوست ایشان را می‌توان بر بالای زین انداخت و سوار شد و
می‌پوشید پوست درنده را که نماز گذارید در آن و گفت عبدالله بن سنان که شنیدم از ابی عبدالله
که میگفت تحفه آوردند برای پدر من پوستین لطیفی چند از عراق و هرگاه میخواست که نماز گذارد
میکند آنرا و نیز گفت آنچه بیارند از برای تو از پوستینها ممکن نماز بگذارد در آن و مپرس از آن
روایت که پرسیدند از امام رضا از پوست روباه و سنجاب و سمور آنحضرت گفت که دیدم پدر
خود را که سنجاب پوشیده بود در نماز و منع کرد ما را از پوشیدن عمامه گفت سکونی که ابو عبد
الله روایت کرده است از پدران خود که گفت رسول خدا که عمامه افسر عرب است هرگاه
عمامه را نهند از سر خود بردارد خدا تعالی عزت را از ایشان و نیز گفت که عمامه بر سر نهید تا زیاده
شود حلم شما گفت ابواسحق که پدر من نمود که علی ابن ابی طالب را دیدم و آنحضرت خطبه میخواند
و لنگی بسته بود و ردائی بر دوش انداخته بود و عمامه بر سر داشت و گفت اسمعیل بن همام که ابو
الحسن گفت که مراد از مسومین که در قرآن واقع است که یمددکم ربکم بخمسة آلاف من
الملائکة مسومین فرشتگانند که خدا تعالی مدد حضرت پیغمبر فرستاد و ایشان عمامه بر سر داشتند و معنی
آیه اینست که مدد میکند شما را پروردگار شما به پنج هزار سوار از فرشتگان که نشان کننده‌اند

خود را و این عادت مستمره است میان مبارزان که در روز جنگ علامتی بر خود یا بر مرکب خود
می‌بندند و از دو فرشتگان خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید طرفهای آن میان دو کتف
فرو گذاشته بودند روایت که حضرت پیغمبر عمامه بر سر خود بست و علاقه از پیش و پس گذاشت
و جبرئیل نیز چنین کرد گفت معاویة بن عمار که شنیدم از ابی عبدالله که میگفت که درآمد رسول خدا
در حرم کعبه روزی که درآمده بود بمکه و عمامه سیاهی بر سر داشت و سلاح بسته بود و بعد از آن
بیرون رفت از مکه بجانب جبلی بجنگ کافران چون فارغ شد از جنگ رسید بموضعی که آنرا
اوطاس میگویند و بقیه کافران که آنجا مانده بودند بقتل درآورد و چون از جنگ ایشان نیز فا
رغ شد و رسید بموضعی که آنرا جعرانه میگویند در آن موضع قسمت کرد میان مسلمانان غنیمتی را
که گرفته بود و بعد از آن احرام مکه بست و درآمد بمکه حضرت پیغمبر که دو رکعت نماز که عمامه بگذا
رند فاضلتر است از چهار رکعت نماز که بی عمامه بگذارند و گفت ابوجعفر که فرشتگانی که بمدد رسول
آمده بودند در روز جنگ بدر عمامهای سفید بر سر داشتند و علاقها گذاشته بودند و گفت عبدالله
بن سلیمان که بودم با پدر خود در مسجدی پس درآمد امام زین العابدین در آن مسجد و من
[illegible] او را عمامه سیاهی بر سر داشت و از هر دو طرف آن عمامه علاقه گذاشته بود در میان دو
دوش خود پرسیدم از مردی که نزدیک من نشسته بود که کیست این پیر آنمرد گفت که جهت ترا
که پرسیدی از هیچکس از کسانی که باین مسجد درآمدند غیر این پیر گفتم که ندیدم هیچکس را از ایشان که
در این مسجد درآمدند که صورت ایشان بهتر باشد از صورت این پیر از آنجهة پرسیدم آنمرد گفت
که این امام زین العابدین است درپیان کیفیت عمامه بر سر بستن روایت کرده است ابو
عبدالله از پدر خود که گفت رسول خدا عمامه بر سر امیرالمومنین بست بدست مبارک خود
و علاقه از پیش و از پس گذاشت و علاقه پس را کوتاه‌تر کرد از علاقه پیش بمقدار چهار

انگشت بعد از آن

انگشت بعد از آن آنحضرت گفت با امیرالمومنین که برگرد بجانب من گفت حضرت چنین کرد دیگر گفت
روی بجانب من کن چنین کرد بعد از آن گفت که چنین است عمامهای فرشتگان و گفت ابو
الحسن که کسی که بسفر بیرون رود و عمامه بر سر داشته باشد و از زیر عمامه تحت الحنک بسته
باشد من ضامنم که مال او را دزد نبرد و غرق نشود و نسوزد و منقولست از کتاب نجاة که در وقت
عمامه بر سر بستن دعا میباید خواند که اللهم سومنی بسیماء الایمان و توجنی بتاج الکرامة و قلد
نی بحبل الاسلام و لا تخلع ربقة الایمان من عنقی و باید که عمامه را ایستاده بر سر بندد و تحت
الحنک نیز ببندد درپیان طاقیها گفت محمد بن علی که دیدم ابوالحسن را که طاقیه خزی بر سر داشت
که آستر سمور بود گفت ابوعبدالله که رسول خدا می‌پوشید طاقیه سفید مضری می‌پوشید در جنگ
و طاقیه که دو گوشه که گوشهای آنحضرت را می‌پوشید روایت کرده است امام جعفر صادق
از پدر خود که گفت رسول خدا می‌پوشید از طاقیها طاقیه یمنی و سفید و مضری و طاقیه که دو گوش داشت
در جنگ می‌پوشید و عمامه آنحضرت را سحاب میگفتند و آنحضرت را طاقیه درازی بود که بر سر
می‌نهاد روایت که پرسیدند امام رضا را از مردی که برطله پوشیده بود و برطله نوعیست از
طاقیه آنحضرت گفت بود آیا عبدالله را طاقیه که سایه میکرد بر رو و آنرا از آفتاب نگاه میداشت
و گفت یزید بن خلیفه که دید مرا ابوعبدالله که طواف میکردم در گرد خانه کعبه و من برطله بر
سر داشتم گفت مکن که میپوشی این طاقیه را وقت طواف میکنی بدرستی که این از لباس یهود
است و گفت حسن بن مختار که امیرالمومنین بمن گفت که برای من طاقیه بدوز و باید که آن طاقیه
بسیار رنگین نباشد و فصل هشتم درپیان موزه پوشیدن و نعلین روایت کرده است نادر
الخادم که امام رضا با نجانه میرفت با موزه خوردی روایت کرده است ابوالصباح که گفت
ابوعبدالله که امیرالمومنین در سفری بود و عادت آنحضرت این بود که در سفر شبگیر میکرد

پس وقتی خواست که شبگیر کند پس پوشید جامه‌های خود را چون فارغ شد از جامه پوشیدن
یک موزه خود را برداشت و پوشید و میخواست که موزه دیگر را بردارد که ناگاه مرغی فرود
آمد و زد خود را بر آن موزه و گرفت آن موزه را حضرت امیر ع در عقب آن مرغ رفت که بگیرد
موزه را آن مرغ سبقت کرد و متوجه آسمان شد و میکرد دید در هوا تا صباح چنین صباح شد
موزه را انداخت و از موزه ماری بیرون آمد منقولست از مسموعات سید ناصح الدین ابی
البرکات که گفت ابو جعفر ع که پوشیدن موزه زیاده میکند قوت چشم را وگفت امام جعفر صادق ع
که مداومت کردن بپوشیدن موزه امانست از جذام کسی گفت در زمستان یا تابستان
آنحضرت گفت که در زمستان و تابستان وگفت ابو الجارود که رفتم نزد ابی عبدالله ع
آنحضرت گفت بمن آیا میدانی موزه سرخ را متکبران و گردنکشان میپوشند و موزه سفید را
پادشاهان میپوشند و موزه سیاه سنت ما و سنت بنی هاشم است و نیز گفت که در خدمت ابی
عبدالله ع بودم در راه مکه و آنحضرت موزه سرخ پوشیده بود گفتم یا بن رسول الله تو خبر
دادی بمن که موزه سرخ را متکبران میپوشند آنحضرت گفت در سفر باکی نیست بدرستی که موزه
سرخ بهتر است برای آب و گل اما در غیر سفر خوب نیست روایت کرده است ابو عبدالله ع از
پدران خود ع که حضرت پیغمبر ص که کسی که نعلین میخرد باید که نعلین نو بخرد وگفت ابو عبدالله ع که
وقتی که رسول خدا ص میخواست که نعلین بپوشد مردی برخواست و نعلین را در پیش پای آنحضرت
نهاد و آنحضرت در حق او دعا کرد و گفت اللهم ان عبدک تقرب الیک فقربه یعنی بار
خدایا بنده تو نزدیکی جست بتو پس نزدیک گردان او را بخود و نیز گفت که رسول خدا ص مضمضه
کرد و ریخت آب را از دهن خود مردی برجست و گرفت آن آب را و خورد آنحضرت در حق او
دعا کرد و گفت اللهم ان عبدک تحبب الیک فاحبه یعنی بار خدایا بنده تو دوستی نمود

بتو پس دوستدار او را

بتو پس دوستدار او را و نیز گفت که امیر المؤمنین ع فرمود که نو ساختن نعلین نگاهدارنده بدنست و یاری
دهنده نماز و پاکیزگیست و نیز گفت در تفسیر قول خدای تعالی فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی نعلین حضرت موسی ع پوشیده بود از پوست دراز گوش بود و معنی آیت اینست که ای
موسی نعلین خود را بدر کن که تو در وادی مقدسی در بیان آنکه پوشیدن نعلین میان باریک پاشنه
دار سنت است وگفت صالح الحذاء که آورد نزد من جلبی نعلینی و گفت مثل این نعلین برای من
مهیا کن بدرستی که این نعلین رسول خداست ص گفتم باو که این نعلین از کجا بدست تو افتاده است
گفت ابو عبدالله ع بمن که آیا بنمایم نعلین رسول خدا را ص گفتم بلی پس بیرون آورد این نعلین را
گفتم ببخش این را بمن گفت از تو باشد گفت صالح که مهیا ساختم برای جلبی نعلینی مثل آن نعلین و برای
اصحاب خود نیز مهیا ساختم گفت ابو احمد که من دیدم آن نعلین را و آن میان باریک بود و پاشنه
داشت وگفت ابو جعفر ع که دشمن میدارم مردی را که نعلین پاشنه نداشته باشد وگفت صالح الحذاء که
مهیا ساختم نعلین برای ابا عبدالله ع مثل نعلینی که فرستاده بود نزد من و آن نعلین باریک میان
بود از میان تا پاشنه وگفت منهال که بودم نزد ابی عبدالله ع و پوشیده بود نعلین همواری آنحضرت
گفت که آن نعلین یهود است بر کرد از نعلین نوع نعلین و کارد بگیر و باریک ساز میان او را وگفت
علاء الهی که دید ابو الحسن ع که من نعلین پوشیده بودم که باریک میان نبود گفت ای علا که یهودی شدی
در بیان کراهیت بستن بند نعلین گفت که ابو عبدالله ع مکروه میداشت بستن بند نعلین را وگفت ابو عبدالله
گرفت نعلین بعضی را و گشود بند آن را و گفت اول کسی که بند نعلین بست شیطان بود در بیان
کیفیت پوشیدن نعلین وگفت ابو جعفر ع که سنت است که در محل نعلین پوشیدن ابتدا بپای
راست کنند و در محل کندن ابتدا بپای چپ کنند منقولست از کتاب نجاة که موزه
و نعلین را نشسته بباید پوشید و در وقت پوشیدن این دعا بباید خواند بسم الله اللهم

صل علی محمد و آل محمد و وطئ قدمی فی الدنیا و الآخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
و هرگاه بکند موزه و نعلین را باید که ایستاده بکند و بگوید بسم الله الحمد لله الذی رزقنی ما اوقی
قدمی من الاذی اللهم ثبتهما علی صراطک و لا تزلهما عن صراطک السوی وگفت حضرت پیغمبر ص
که مراد از زینت در قول خدای تعالی که خذوا زینتکم عند کل مسجد نعلین و انگشتریست و معنی آیه اینست که
بگیرید ای بنی آدم زینت خود را نزد هر نمازی وگفت پاک گردانید نعلین خود را از نجاست
تر در آمدن بمسجد در بیان بند نعلین وقتی که بسته شود وگفت یعقوب سراج که رفتیم با ابا عبدالله
او میخواست که تعزیت گوید عبدالله بن الحسن ع بجهة آنکه دختر او یا پسر او فوت شده بود
پس گسسته شد بند نعلین آنحضرت بعضی از مردمان کندند نعلین خود را و گشودند بند آن را و با آنحضرت
دادند آنحضرت گرفت از او و چون رسید باهل تعزیت گفت که صاحب مصیبت اولی است
بصبر کردن بر مصیبت گفت ابو عبدالله ع کسی که پیوند کند گریبان خود را و پینه زند نعلین خود را و بر
دارد متاع خود را اخلاص میشود از تکبر در بیان راه رفتن بیک نعلین و یک موزه گفت ابو عبدالله ع
که امیر المؤمنین ع یک نعلین پوشیده بود و راه میرفت و اصلاح میکرد نعلین دیگر را وگفت ابو جعفر ع
که رسول خدا ص فرمود که کسی که ایستاده آب بیاشامد یا بیک نعلین راه رود پس شیطان وسوسه کند
او را جدا نشود شیطان از و مگر وقتی که خدا خواهد در بیان کندن نعلین و موزه وقتی که بنشیند گفت
ابو عبدالله ع که رسول خدا ص فرمود که بکنید نعلین را بدرستی که کندن نعلین سنتیست نیکو و راحتیست
قدمها را روایت که هرگاه چیزی میخورید بکنید نعلین خود را بدرستی که کندن نعلین راحت و سنتیست
نیکو منقولست از کتاب طب الائمه در بیان موزه و نعلین که گفت ابو عبدالله ع که
کسی که نعلین زرد بپوشد کهنه نشود آن نعلین تا آنکه مالی باو برسد و بعد از آن این آیه خواند
که صفراء فاقع لونها تسر الناظرین یعنی زردی که بسیار زرد باشد خوشحال میسازد ناظران را

وگفت ابو عبدالله ع

وگفت ابو عبدالله که کسی که بپوشد نعلین زردی همیشه خوشحال باشد تا آنکه آن نعلین کهنه شود
در بیان نعلین سیاه گفت سنان بن سدیر که رفتم نزد ابی عبدالله ع و پوشیده بود نعلین سیاهی آنحضرت
گفت چیست ترا که نعلین سیاه پوشیده آیا نمیدانی که در وی سه خصلت است گفتم کدامست گفت ضعیف
میسازد چشم را و سست میکند ذکر را و غم می آورد و با وجود این لباس متکبرانست دیگر تو باد
که نعلین زرد بپوشی بدرستی که در وی سه خصلت است گفتم کدامست گفت تیز میکند چشم را و محکم
میسازد ذکر را و میبرد غم را و با وجود این لباس پیغمبرانست وگفت ابو عبدالله ع که پوشیدن
موزه سیاه و نعلین زرد سنت است در روایت که پوشیدن موزه می افزاید چشم گفت ابو الحسن
عسکری ع که کسی که ریش شود پای او از موزه و نعلین باید که بگیرد گل از دیواری و نرم کند آن را
و بعد از آن بیالاید بآب دهن بر سنگ و بر آن جراحت نهد میرود آن جراحت فصل نهم در بیان
خانه و منزل و آنچه جایز است از آن و آنچه متعلق است بآن در بیان منزل گشاده و غیر آن گفت
از هشام بن الحکم که گفت ابو عبدالله ع که از نیک بختی گشادگی منزل و نیز گفت راحت مؤمن
را در گشادگی منزل روایت که پرسیدند ابا الحسن ع از بهترین عیشهای دنیا گفت بهترین عیشها
گشادگی منزلست و بسیاری دوستان وگفت ابو الحسن ع عیش در گشادگی منزلست و در
بسیاری خدمتکاران گفت معمر بن خلاد که ابو الحسن ع خرید منزلی را و آنحضرت گفت و امر
کرد غلام خود را که برود بآن منزل و گفت این منزل است آن غلام گفت که باجارت دادی
این منزل را بمن آنحضرت گفت که اگر پدر تو احمق بود سزاوار نیست که تو هم مثل او باشی
گفت سکونی که روایت کرده است ابو جعفر ع از پدر خود که حضرت پیغمبر گفت از سعادت مرد است
که زن صالح و منزل گشاده و مرکب خوب و فرزند صالح داشته باشد در روایت کرده است
ابو عبدالله از پدر خود که گفت حضرت امیر ع که منزل را شرفیست و شرف او آنست که میان

آورده باشد و ساکنان او صالح باشند و منزل را برکتی و برکت او آنست که نیکو باشد
جای نشستن او و وسعتی داشته باشد میان سرای او و همسایهای خوب همسایه باشد و گفت امام
جعفر صادق ع از سعادت مرد است که نیکو باشد جای نشستن و وسعتی داشته باشد در سرای
او و پاکیزه باشد آنجانه او و گفت رسول خدا ص که چهار چیز از نیک بختیست و چهار چیز از بدبختی است
اما آن چهار چیز که از نیک بختیست زن صالح است و منزل گشاده و همسایه صالح و مرکب خوب
و اما آن چهار چیز از بدبختیست همسایه بد است و زن بد و منزل تنگ و مرکب بد و نیز گفت
مؤمن نیست بنده که ایمن نباشد همسایه او از بدی او و نیز گفت که حرمت همسایه میباید داشت
همچو حرمت مادر خود و نیز گفت مقدار بلندی سقف خانه روایت کرده است محمد بن مسلم که گفت امام
جعفر صادق ع که ای محمد میباید که بلندی خانه تو هفت گز باشد و آنچه از آن بلندتر است جای شیاطین
است بدرستی که شیاطین نه در آسمان اند و نه در زمین بلکه ایشان در هوا ساکنند و نیز گفت
که بلندی خانه میباید که هفت گز باشد یا هشت گز و آنچه بلندتر است جای شیاطین است و در
هر گاه بلندی خانه بیشتر از هشت گز باشد آیة الکرسی در آن خانه بنویس و گفت عبد الله بن سنان
که شنیدم از ابی عبد الله ع که میگفت آنچه بلندتر باشد از هفت گز از سقف خانه جای شیاطین است
روایت کرده است ابو عبد الله از پدران خود ع که مردی از انصار [illegible] شکایت
کرد نزد رسول خدا ص از سراهای که در گرد سرای او بود آنحضرت گفت که بلند کن خانه خود
آن قدر که میتوانی و سوال کن از خدای تعالی که گشاده کند خانه ترا و گفت ابو عبد الله ع که کسی
بنا کند خانه که بلندتر از هشت گز باشد شیطان جای کند در آنچه زیاده است از هشت گز و
واجب است که آیة الکرسی بنویسد تا شیطان در و جا نکند و نیز گفت هر بنائی که بلندتر باشد
از قدر کفایت وبالست بر صاحب او در روز قیامت روایت که بنا نمیکند کسی خانه

که بلندتر باشد

که بلندتر باشد از هشت گز مگر آنکه منادی ندا از آسمان میکند و میگوید که ای فاسق میخواهی که بلند کنی
خانه خود را ای فاسق و منقولست از کتاب جوامع الجامع که گفت حضرت پیغمبر ص که هر خانه که بنا
کند وبالست بر صاحب آنخانه در روز قیامت مگر خانه که ضروری باشد در بیان آنچه سنت است
نزد بنا کردن منزل روایت کرده است ابو عبد الله ع از پدران خود ع که گفت رسول خدا ص که اگر کسی
که بنا کند منزل را باید که میشی بکشد و گوشت آن را بدرویشان و فقیران تصدق کند و بگوید اللهم
ادحر عنی و عن اهلی و ولدی مردة الجن و الانس و الشیاطین و بارک لی فیه نزول بدرستی که حق
کار بکنی خدای تعالی امید هست بار آنچه طلب کرده است در بیان آنچه اسراف کردن در بنا گفت ابو
عبد الله که هر بنائی که زیاده از کفایت باشد وبالست بر صاحب آن در روز قیامت و نیز
گفت که کسی که کسب کند مالی که حلال نباشد صرف شود آن مال در گل و آب در بیان جاروب
کردن منزل گفت ابو عبد الله ع رسول خدا ص فرموده جاروب کنید در سرای خود را و شبیه
مجوسی نه بود گفت امام جعفر صادق ع شستن ظرف و جاروب کردن در سرای افزاید روزی را
در بیان وقت در آمدن بخانه گفت امام جعفر صادق ع که رسول خدا ص هر گاه بیرون میرفت
از خانه در تابستان روز پنجشنبه بیرون میرفت و وقتی که میخواست که بخانه در آید در زمستان
بجهت سرما روز جمعه در می آمد گفت ابن عباس که حضرت پیغمبر ص در تابستان میشد شب جمعه
از خانه بیرون میرفت و چون زمستان میشد شب جمعه بخانه در می آمد در بیان بستن در سرا
و خانه و غیر آن گفت سماعة بن مهران که پرسیدن از ابی عبد الله ع یا ابی الحسن ع از بستن در
ها و سر نگون نهادن ظرفها و کشتن چراغ آنحضرت گفت که ببند در خانه را بدرستی که شیطان
نمیگشاید در بسته را و بکش چراغ را تا موش نسوزاند خانه ترا و سر نگون بنه ظرف را بدرستی
که شیطان بر نمیدارد ظرف را و گفت رسول خدا ص که مگذارید آتش را در خانه خود وقتی که میخوا

بید

گفت امام رضا ع که رسول خدا ص فرمود که بکشید چراغ را در وقت خواب تا موش نسوزاند
خانه شما را و آنچه در خانه شماست در بیان چیزی که تعلق بمنزل دارد روایتست که آمد مردی
و شکایت کرد نزد ابی جعفر ع و گفت که جن بیرون میکنند ما را از منزلهای ما آنحضرت گفت بگیر
دانید سقف خانهای خود را هفت گز و نگاه دارید کبوتر را در اطراف منزل خود آن مرد
گفت که چنین کردم پس هیچ مکروهی ندیدم گفت ابو داود الرقی دیدم کبوتری از زیر
تخت ابو عبد الله بیرون آمد گفتم فدای تو گردم یابن رسول الله برای تو بیارم بهدیه کبوتر
چندی که نزد ماست که خوش رنگست و آواز خوبی دارد خوب میسراید آنحضرت گفت آن کبو
ترها دار از جمله مستحبات شد هر گاه کبوتر نگاه میدار این کبوتر نگاهدار بدرستی که این لقبیه
کبوتر اسماعیل است و منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که شکایت کرد مردی نزد
حضرت پیغمبر ص از تنهائی آنحضرت فرمود که جفت کبوتر نگاهدار در خانه خود و گفت امیر المؤمنین ع
که از صدای کبوتر شیاطین میگریزند و نیز گفت که پرهیزکاری کنید در آنچه خدای تعالی شما داده است و در
مالهای عجم خود پرسیدند از آنحضرت که عجم کدام است گفت گوسفند و گربه و کبوتر و مانند اینها
و منقولست از کتاب فردوس که گفت انس که حضرت پیغمبر ص فرمود که نگاهداشتن گوسفند
در خانه میبرد فقر را نوعی درویشی را و نیز آنحضرت فرمود که نگاهداشتن گوسفند در خانه برکت
و نگاهداشتن گربه برکتست و دستاس در خانه برکتست و یک گوسفند یک برکتست و دو گو
سفند دو برکت و سه گوسفند سه برکت و نیز گفت که گوسفند از چهارپایان بهشتست و گفت ابو عبد الله
که هر مؤمنی که در منزل او بز شیردار باشد پاک میشوند اهل آن منزل و برکت نازل میشود
از ایشان پس اگر دو بز باشد پاک میشوند اهل آن منزل هر روز دو بار مردی گفت چگونه پاک
میشود که میگویند با ایشان بورک علیکم و طبتم ما طاب ازالکم نعم برکت دهد خدای تعالی شما را

در خانه

دو نوبت باد

و خوابید و حال شما مادام که خوش باشد ایشان خورش شما و نیز گفت که زنی عذاب کرده
شد بجهت آنکه گربه را بسته بود تا وقتی که آن گربه از تشنگی مرد و گفت حضرت پیغمبر ص که منع میکنید
فرشته دو دک سوار از جا گرفتن در خانهای شما روایت است که شب برو بند بگیرند مرغها
که در آشیانه خود بدرستی که شب امانت ایشان را و امان بودن بجهت آنست که کرد نیده
است خدای تعالی شب سار رحمت بر مرغان منقولست از کتاب طب الائمه که گفت رسول خدا ص
که نگاه دارید در خانهای خود گوسفند دستآموز را بدرستی که مشغول میشود بان شیطان
و متوجه طفلان شما نمیشود و گفت ابو جعفر ع که هر که دوست میدارد ما را که اهل بیت پیغمبریم
باید که دوست دارد کبوتر را و گفت ابو الحسن ع که سزاوار نیست که خالی باشد خانه شما از گربه
و کبوتر و خروس بدرستی که این سه چیز معمور میسازد خانه را پس اگر با خروس کبوتر
باشد باکی نیست کسی را که کراهت نداشته باشد از نگاهداشتن کبوتران و گفت امام رضا ع
که در خروس پنج خصلت است از خصلتهای پیغمبران ع شناختن اوقات نماز و غیرت
و سخاوت و شجاعت و بسیار جماع کردن و گفت رسول خدا ص که هر گاه آواز خروس
بشنوید بدانید که آن خروس فرشته را دیده است پس در آن وقت طلب خیر کنید از
خدای تعالی و هر گاه آواز خر از گوش بشنوید بدانید که شیطان را دیده است و گفت از انس
که گفت رسول خدا ص که خروس سفید دوست منست و دشمن او دشمن منست و دشمن خدا است و او نگاه
میدارد البته صاحب خود را و هفت سرای را که نزدیک او باشند و نیز گفت حضرت پیغمبر ص
بروز می آورد بانگ خروس در خانه گفت حضرت پیغمبر ص مرغی خانگی گوسفند درویشان امت منست
و نیز گفت که دشنام ندهید خروس را بدرستی که دلالت میکند شما را بر اوقات نماز
و نیز گفت دشنام مدهید خروس را بدرستی که او دوست منست و من دوست اویم و دشمن او دشمن منست [illegible] خدا

که فرستاد مرا بحق که اگر بدانند بنی آدم آنچه را که خلقت خروس است هر آینه نخرند پر و
گوشت او را بطلا و نقره بدرستی که دور میکند طایفه از جن را بدند روایت است که کسی
که نگاه دارد خروس سفیدی در منزل خود نگاه داشته میشود از شر سه طایفه کافر و کاهن و ساحر
و منقولست از کتاب روضة الواعظین که گفت امام محمد باقر که خدا را ملکی آفریده است خروس سفیدی
که گردن او در زیر عرش است و پاهای او با طبقه هفتم از زمین و یک پر او با آفتاب بر آید
است و پر دیگر تا آفتاب فرو رفتن این خروسها آواز نمیکنند تا او آواز نکند پس هر گاه او آواز
میکند بر هم میزند بالهای خود را و میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده الذی لیس کمثله شیء با نور پاک
و منزه است خدای بزرگ نیست مثل او هیچ چیز پس خدا ایتعالی او را جواب میدهد و میگوید که کسی که سوگند
دروغ میخورد بعظمت ایمان نیاورده است بآنچه این خروس میگوید و گفت جعفری که دیدم در خانه
ابوالحسن تحفه کبوترانا کبوتر نر سبز بود و کبوتر ماده سیاه و دیدم که آنحضرت نان ریزه
میکرد برای آن کبوترها و میگفت اینها شب حرکت میکنند و انیس اند و آوازشان چون
میکنند جانوران که از زمین بیرون می آیند و گفت ابوعبدالله که نبود هیچ خانه پیغمبری مگر آنکه در
آنخانه کبوتری بود بجهة آنکه سفیهان جن بازی میکنند باطفال که در خانه اند پس هرگاه در خانه
کبوتر باشد جنیان با آن کبوتر مشغول میشوند و میگذارند طفلانرا فصل دهم در زینت کردن
خانه و متاع خانه و فرشها و فروتنی نمودن در آنها گفت عبدالله بن عطا که رفتیم نزد ابی
جعفر پس دیدم که در منزل او متاعها بر هم چیده بود و بعضی در هم ریخته بود و بطها
و بالشها بود گفتم چیست این آنحضرت گفت که متاع زنانست روایت است از جابر بن عبدالله
که گفت امام محمد باقر که جماعتی آمدند نزد امام حسین و گفتند یا ابن رسول الله چیزها میکرده در
منزل تو می بینیم و آنچه در منزل دیده بودند بطها و بالشها بود آنحضرت گفت ما نکاح

میکنیم زنانرا

میکنیم زنانرا و کابین ایشانرا میدهیم و ایشان هرچه میخواهند میخرند اینها که شما دیدید هیچکدام از
ما نیست روایت از جابر که گفت ابوجعفر که چون نکاح کرد حضرت امیر حضرت فاطمه را بساط
خانه دیگ نبود و فراش ایشان پوست میش بود دباغت نکرده بودند و بالش ایشان پر بود
از لیف خرما و نصب کرده بودند چوبی و مشک را بر او نهاده بودند و بر آن مشک گلیمی پوشیده
بودند و گفت حسین بن نعیم که شنید ابوعبدالله میگفت که نکاح کردند رسول خدا حضرت فاطمه
با امیرالمؤمنین و پوشش حضرت فاطمه گلیمی بود و فرش آنحضرت پوست میشی بود و بالش او
پوستی بود که پر کرده بودند از لیف خرما و گفت ابوعبدالله که فراش امیرالمؤمنین و حضرت
فاطمه پوست میشی بود که دباغت نکرده بودند و ایشان برمیگردانیدند آنرا و میخوابیدند بر روی او
و در کتاب موالید الصادقین آورده اند که گفت محمد بن ابراهیم الطالقانی که کسی خبر داد بمن که
رسول خدا عزلت اختیار کرده از زنان خود دو ماه رفت در غرفه مسجد نشست عمر نزد آنحضرت
آمد و در خانه آنحضرت پوستی بود که دباغت نکرده بودند آنرا و بوی بد میکرد و در آن خانه برگ
درختی بود که بآن دباغت میکنند پوست را و آنحضرت خوابیده بود بر حصیری و آن حصیر اثر کرده
در پهلوی آنحضرت عمر دریافت بوی آن پوست و گفت یا رسول الله این چه پوست است آنحضرت
گفت ای عمر این متاع کسی نیست که زندگانی میکنند در دنیا چون نشست آنحضرت را عمر دید
که حصیر اثر کرده است در پهلوی مبارک آنحضرت عمر گفت من گواهی میدهم که تو رسول خدائی
و بزرگتری نزد خدا ایتعالی از قیصر و کسری و ایشان اینهمه اسباب دنیوی داشته باشند و تو
بر روی زمین و حصیر باشی و حصیر اثر کرده باشد در پهلوی تو آنحضرت گفت بعمر آیا
راضی نیستی که دنیا از ایشان باشد و آخرت از ما و گفت فضل که پرسیدم از ابوعبدالله
که تختی که در طلا باشد میتوان نگاه داشت در خانه آنحضرت گفت اگر طلا باشد نه و اگر آب طلا

باشد باکی نیست و گفت حلبی که ابوعبدالله فرمود که برخواستم که نماز کنم و پیش روی من بالشی
بود که در او صورت مرغها بود پس جامه بر بالای آن انداختم و روایت که گفت ابوعبدالله
که بهدیه آوردند بالشی برای من از شام که در او صورت مرغها بود پس فرمودم که تغیر دادند
سر آن صورتها را و آن صورتها گردید بصورت درختی و نیز گفت که شیطان قصد آدمی میکند
وقتیکه آدمی تنها باشد و گفت ابوالحسن که آمدند جماعتی نزد ابی جعفر و او بر بساطی نشسته بود که
در او صورتها بود پرسیدند که این چیست گفت که میخواستم که بخشم این بساط را و گفت محمد بن
مسلم که ابوجعفر فرمود که باکی نیست نقش کردن صورتها در خانه وقتیکه تغیر داده شود آن صورت
بر وجهی که موافق صورت اصلی نباشد و نیز گفت که پرسیدم ابا عبدالله را از نقش کردن
صورتهای درخت و آفتاب و ماه آنحضرت گفت که باکی نیست مادام که آن صورتها صورت
حیوان نباشد و گفت ابوالعباس که پرسیدم از ابی عبدالله که مراد چیست از تماثیل
که در قول خدا ایتعالی است که یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل آنحضرت گفت آن تماثیل
صورت آدمی نبود اما صورت درخت و مانند آن بود و معنی آیه اینست که عمل میکردند جنیان
برای حضرت سلیمان آنچه میخواست از محرابها و صورتها و گفت ابوبصیر که گفتم بابی عبدالله
که می اندازند برای ما بالشهای که در او صورتهاست و ما فرش میسازیم آن بالشها را
آنحضرت گفت باکی نیست نشستن و راه رفتن بر بساط و فرشی که در او صورت باشد اگر
مکروه است که صورت بکشند بر دیوار یا بر تخت و منقولست از کتاب زهد امیرالمؤمنین
که روایت کرده عقیل عبدالرحمن الخولانی که عمه من زوجه عقیل بن ابی طالب بود پس رفتیم
نزد آنحضرت امیر بکوفه و آنحضرت نشسته بود بر لباسی کهنه که بر بالای درازگوش
می اندازند پس رفتیم نزد آنحضرت زوجه آنحضرت که از قبیله بنی تمیم بود و گفتم باو که ای

بر تو بدرستی

بر تو بدرستی خانه تو پر از متاعست و حضرت امیر نشسته است بر جنبان بپلاس کهنه
آنزن گفت که ملامت مکن مرا بحق خدا که امیرالمؤمنین نمی بیند هیچ چیزی خوب را مگر آنکه
میکرد و می اندازد در بیت المال و روایت کرده است شریک بن عبدالله از شیخی روایت
کرده است از مادر خود که گفت که دیدم نان حضرت امیر در زیر فراش او یا در میان
فراش او باب هفتم در بیان خوردن و آشامیدن و آنچه متعلق است بآن و در این
باب سیزده فصل است فصل اول در بیان فضیلت طعام دادن و نیکوئی کردن در
در زه سنت منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که گفت حق تعالی و ما انفقتم من شیء فهو
یخلفه و هو خیر الرازقین یعنی آنچه نفقه میکنید شما در راه خدا عوض میدهد خدا ایتعالی شما
را و او بهترین روزی دهنده است و مدح کرده است خدا ایتعالی در نفقه کردن کسی را که چیز
اندک داشته باشد و نفقه کند و گفته است که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی ایشان اختیار میکنند دیگرانرا
بر خود در دادن چیزهائی که نزد ایشان است و اگرچه احتیاج داشته باشند بآن چیزها و آنکسیکه
که نگاه دارد نفس خود را از بخل پس ایشان رستگارانند و گفت رسول خدا که ایمان
نیاورده است بخدا ایتعالی آنکسی که سیر باشد و برادر مؤمن او گرسنه باشد و همچنین ایمان
نیاورده است بخدا ایتعالی آنکسی که پوشیده باشد و برادر مؤمن او برهنه باشد و بعد از آن
خواند این آیه را و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و معنی این آیه از پیش گذشت
و روایت که آنکسی که یقین میداند که خدا ایتعالی عوض میدهد نفقه را سخی میشود نفس او
در نفقه کردن و روایت که شنید حضرت امیر مردی را که میگفت که بخیل عذرش نزد
مردم بیشتر است از عذر ظالم آنحضرت گفت که دروغ میگوئی بدرستی که گاه هست که ظالم

خود

توبه و استغفار نمیکند و آنچه بظلم گرفته است بصاحب باز نمیدهد و کسی که بخیلست زکوة و
صدقه نمیدهد و صلهٔ رحم بجای نمی‌آورد و مهمانی نمیکند و نفقه نمیکند در راه خدا و نیکوئی نمیکند
و حرام است بهشت بر بخیل و گفت امام جعفر صادق ع که آنچه نجات میدهد از آتش دوزخ
طعام دادنست و بر همه کس سلام کردن و نماز شب گذاردن وقتی که مردم در خواب باشند
و در روایت که اگر کسی خرج کند در طعام هزار درهم و از آن طعام بخورد یک مؤمن اسراف
نکرده است و گفت رسول خدا ص هر کسی که ایمان دارد بخدا تعالی و بروز قیامت باید که اکرام
کند مهمان خود را و هر کسی که ایمان دارد بخدا تعالی و بروز قیامت باید که سخنی خیری بگوید یا خاموش
باشد و نیز گفت که لازم نگرداند بر مهمان چیزی را که دشوار باشد بر او و گفت حضرت امیر ع که
اول عملی که ابتدا کنند با آن در روز قیامت بثواب تصدقست و گفت ابو محمد باقر ع که خدا
تعالی دوست میدارد تشنه را و کسی که آب دهد تشنه را از چهارپا و غیر آن خدا تعالی او را
سایهٔ عرش پناه دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایهٔ عرش و گفت امام جعفر صادق ع
آب دهد تشنه را در جائی که آب یافت شود همچنانست که بندهٔ آزاد کرده باشد و کسی که آب
دهد تشنه را در جائی که آب یافت نشود همچنانست که زنده کرده باشد نفسی را و کسی که زنده
کند نفسی را همچنانست که زنده کرده باشد تمام مردم را و نیز گفت که از جملهٔ دوسترین عملها نزد
خدا تعالی سیر گردانیدن مؤمنست و بردن غم او و ادا کردن قرض او و گفت امام موسی ع که
آنکس که نتواند که ملاقات ما باید که ملاقات نماید شیعهٔ ما که فقیر باشد و کسی که نتواند که
زیارت قبر ما را باید که زیارت کند قبر برادران صالح را و گفت ابو عبد الله ع که رسول خدا ص
فرمود که یکدینار صدقه دادن ده ثواب دارد و یکدینار بقرض دادن هژده ثواب دارد و
نیکوئی کردن با برادران مؤمن بیست حسنه دارد و نیز گفت خدا تعالی فرموده است که هر چیز که

بقی کردم

قبض کردم دیگری را که بگیرد آنرا مگر صدقه بدرستی که من بدست خود میگیرم آنرا تا آنکه مرد تصدق
کند یک خرما یا نصف خرما تربیت میکنم آنرا همچنانکه تربیت میکند کسی اسب کرهٔ خود را
یا فرزند خود را که از شیر باز گرفته باشد پس میشود آن صدقه در روز قیامت برابر کوه
احد و بزرگتر از آن و نیز گفت که خدا تعالی دوست میدارد طعام دادن را در راه خدا و دوست
میدارد آنکس را که طعام میدهد در راه خدا و برکت در خانه‌ای که طعام میدهند برای خدا زود
تر در می‌آید از کارد در کوهان شتر و گفت رسول خدا ص که اول کسی که بهشت میرود و بحوض کوثر
میرسد نیکوئیست و کسی که نیکوئی کرده است و گفت امام جعفر صادق ع هر مؤمنی که نیکوئی کند
برادر مؤمن خود پس آن برسول خدا ص کرده است و در روایت که نیکوئی کردن همچو نام خود
نیکوست و چیزی فاضلتر از نیکوئی و مگر از ثواب آن و مراد از نیکوئی ثواب است و نیست چنین
هر که دوست میدارد که نیکوئی کند بمردمان نیکوئی بکند و نیست چنین که هر که رغبت در نیکوئی کردن
کند قادر باشد بر آن و نیست چنین که هر که قادر باشد بر نیکوئی کردن توفیق یابد بر نیکوئی پس هرگاه جمع شود
رغبت و قدرت و توفیق این هنگام تمام میشود سعادت و نیکبختی طالب او آنچه مطلوب اوست
و در روایت که نیکوئی بصلاح نمی‌آید مگر به سه خصلت خورد شمردن آن و پنهان داشتن آن و تعجیل کردن
در آن بدرستی که چون خورد شماری نیکوئی را بزرگ میشود نزد آنکسی که با او نیکوئی کردی و هرگاه پنهان
داشتی تمام کردی او را و هرگاه تعجیل کردی در نیکوئی گوارنده ساختی آنرا بر آنکسی و اگر نیکوئی این سه
خصلت نداشته باشد نیست و نابود میشود و روایت که هرگاه میخواهی که بدانی که آنکسی بدبخت است یا نیک
بخت به بین که نیکوئی بکه میکند پس اگر نیکوئی بکسی میکند که سزاوار نیکوئیست بدانکه او را نزد
خدا تعالی چیزی هست و اگر نیکوئی بکسی میکند که سزاوار نیکوئی نیست بدانکه او را نزد خدا تعالی چیزی
نیست و روایت که بهترین شما سخی‌ترین شماست و بدترین شما بخیل‌ترین شماست و دراز دستان

چو آن

خالص است که نیکوئی کردن برادران مؤمن و سعی کردن در حاجتهای ایشان و روایت که جوان
بخشنده اگر گناه بسیار داشته باشد دوستر است نزد خدا تعالی از عابدی که بخیل باشد و گفت حضرت
پیغمبر ص کسی که ادا کند آنچیزی را که واجب گردانیده است خدا تعالی بر او پس او سخی‌ترین مردمانست
و در روایت که نیست و نابود نمیکند هیچ چیز اسلام را چون بخل و بعد از آن گفت که بخل نرم نرم میرود و سرایت
میکند در آدمی و او را بر چیزهای بد میدارد همچو نرم رفتن مورچه و بخل شاخها دارد همچون نهال
و روایت که پنهان صدقه دادن بهتر است از عبادت کسی که بالغ شده باشد از عبادت کردن
و گفت امام محمد باقر ع که نیکوئی کردن و صدقه دادن میبرد درویشی را و زیاده میکند عمر را و دفع
میکند هفتاد نوع مردن بد را و گفت ابو عبد الله ع صدقه دادن بدست خود نگاه میدارد کسی
از مردن بد و دفع میکند هفتاد نوع بلا را و خلاص میکند از نزع هفتاد شیطان که هر کدام از اینها
وسوسه میکنند او را که طاعت نکند و گفت حضرت پیغمبر ص که صدقه دادن پنهان میرساند غضب پروردگار
را و گفت امیر المؤمنین ع پرسید کسی سخن رسول خدا را ص بدرستی که آنحضرت گفته است که هر
کی که بگشاید بر خود یک در سؤال و طلب بگشاید خدا تعالی بر او یک در فقر و درویشی و گفت امام جعفر صادق ع
که هر بنده که سؤال کند از کسی بی‌حاجت نمیرد تا آنکه محتاج گرداند خدا تعالی او را و ثابت گرداند
او را البته این سؤال در آتش دوزخ روایت است که مردی بحضرت پیغمبر ص گفت که یا رسول الله
تعلیم کن مرا چیزی که هرگاه بکنم دوست دارد خدا تعالی و اهل زمین مرا آنحضرت گفت که رغبت کن در
آنچه نزد خدا تعالی است تا که خدا تعالی ترا دوست دارد و زهد کن در آنچه نزد مردمانست تا دوست دارند ترا مردمان
و گفت امام محمد باقر ع که اگر بدانند مردمان که چه مقدار بد است سؤال کردن بد است هرگز
هیچکس از هیچکس سؤال نکند و اگر سخی بداند که چه نیکوست بخشندگی رد نکند هیچکس سؤال هیچکس را
روایت که امام زین العابدین ع روزی که روزه میداشت میفرمود که در آنروز گوسفندی بکشند

دوست دارد

دباره پاره

و پاره پاره کنند عضوهای آن گوسفند را و بپزند چون شب میشد نزدیک دیگ می‌آمد تا
آنکه در می‌یافت بوی شوربا را و روزه بود و بآن طعام و میگفت که قدحها بیارند و قدحها
پر کنند و برای فلان جماعت ببرند و قدحی پر کنند برای دیگری و بعد از آن نان و خرما
میطلبید و بآن روزه میگشود و گفت پیغمبر ص مؤمن نیست آنکسی که شب سیر باشد و همسایهٔ او
گرسنه باشد و گفت امام جعفر صادق ع هر کسی که بگشاید روزهٔ روزه دار را او را ثواب مثل آن
روزه دار است و گفت رسول خدا ص که آنکسی که بگشاید روزهٔ مؤمن را در ماه رمضان او را
بجهت این نزد خدا تعالی ثواب آزاد کردن بنده است و می‌آمرزد خدا تعالی گناهان گذشتهٔ او را
کسی گفت یا رسول الله همهٔ ما قادر نیستیم که بگشاییم روزهٔ روزه دار را آنحضرت گفت که حق
سبحانه و تعالی اکرمست میدهد این ثواب را بآنکسی که بگشاید روزه دار را باندک شیر
یا شربت آبی یا بخرمای چندی و قادر نباشد بر زیاده از این و گفت امام رضا ع که روزهٔ برادر
مؤمن گشودن فاضلتر است از روزه داشتن و گفت رسول خدا ص با اصحاب خود که آیا خبر
دهم شما را بچیزی که اگر بکنید آنچیز را دور شود شیطان از شما همچنانکه دور است مشرق از مغرب
اصحاب گفتند بلی یا رسول الله روزه داشتن سیاه میکند روی شیطان را و صدقه دادن میشکند
پشت شیطان را و استغفار کردن قطع میکند رگ دل شیطان را و هلاک میسازد او را و بعد از آن
آنحضرت گفت که هر چیز را زکوتیست و زکوة بدن روزه داشتنست و نیز گفت که روزه
دار در عبادتست و اگرچه در خواب باشد بر فراش خود ما دام غیبت نکند مسلمانی را و روایت
که خدا تعالی فرموده است که روزه داشتن برای منست و من جزا میدهم روزه دار را بجهت
روزه داشتن و روزه دار را دو فرحتست یکی در محل افطار و دیگری در محل ملاقات بخدا
تعالی و بحق آنکسی که نفس محمد در قبضهٔ قدرت اوست که بوی دهن روزه دار نزد خدا تعالی

بهتر است از مشک و گفت امام جعفر صادق ع که رسول خدا ص در اوایل پیغمبری بعضی اوقات
روزه میداشت بر وجهی که مردمان میگفتند که دایم روزه خواهد داشت و گاهی روزه نمیداشت
بر وجهی که میگفتند که دیگر روزه نخواهد داشت و بعد از آن یکروز روزه میداشت و یکروز
روزه نمیداشت و بعد از آن روز دوشنبه و پنجشنبه روزه میداشت و بعد از آن باین قرار
داد که از ماهی سه روز روزه دارد پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه میان ماه و پنجشنبه آخر ماه
و میگفت هر که اینچنین روزه دارد بمنزلت که همه عمر روزه دار باشد و گفت امام جعفر صادق ع
که هرگاه سه روز روزه بدارید از ماهی باید که جدل و نزاع نکنید بکسی و شتاب نکنید
خوردن بخدا تعالی و اگر کسی نسبت بشما جفا کند از روی نادانی از وی تحمل کنید و گفت حضرت
امیر ع که یکماه روزه داشتن از صبر است و سه روز روزه داشتن از هر ماهی میبرد غم و وسواس
را و سه روز روزه داشتن از هر ماهی مثل روزه داشتن تمام عمر است بدرستی که خدا تعالی
میگوید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر که یک نیکوئی کند مر او را ده نیکوئیست
پس سه روز روزه داشتن در ماهی برابر روزه داشتن تمام ماه است پس سه روز روزه
داشتن از هر ماهی برابر روزه داشتن تمام عمر است روایت که پرسیدند از امام جعفر صادق
ع از کسی که سه روز روزه ندارد از هر ماهی بجهة آنکه دشوار باشد بر او روزه داشتن
که آیا بدل دارد این روزه گفت بلی بدل هر روز یک مد طعام بدهد و گفت امیر المؤمنین ع که رسول خدا
فرمود که هر که یکروز روزه سنت بدارد خدا تعالی او را به بهشت میبرد و گفت ابو عبد الله ع
که افطار کردن در منزل برادر مؤمن فاضلتر است هفتاد یا نود بار روزه داشتن روایت
که هر که نزد برادر مؤمن بیاید و روزه دار باشد و آن برادر او را مهمانی نماید و او افطار کند نزد
آن برادر مؤمن و نگوید که روزه دارم و منت ننهد بر آن برادر مؤمن بنویسد خدا تعالی برای او ثواب

روزه

روزه یکسال روایت که حضرت پیغمبر ص وقتی افطار میکرد اللهم لک صمت و علی رزقک
افطرت فصل دوم در آداب دست شستن و منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه و غیر
آن که گفت حضرت پیغمبر ص که کسی که میخواهد که بسیار شود خیر او باید که دست خود را بشوید نزد
حاضر شدن طعام روایت که جمع کنید آب دست شستن را تا جمع کند خدا تعالی برای
شما را روایت که دست شستن پیش از طعام میبرد درویشی را و بعد از طعام میبرد
دیوانگی را و صحت میدهد چشم را و گفت امام جعفر صادق ع که کسی که بشوید دست خود را پیش
از طعام و بعد از طعام برکت میدهد خدا تعالی او را در اول طعام و آخر طعام و بفراغت
میگذراند مادام که زنده است و عافیت می یابد از زحمتی که در بدن اوست روایت که بکشید
بدندان خود سعد را بدرستی که خوشبو میگردانند دهن شما را و زیاده میکند قوت جماع را
و سعد گیاهیست خوشبو روایت که کسی که بشوید پیش از طعام دست خود را باید که خشک نکند
بر رومال و مانند آن بدرستی که همیشه در طعام برکتست مادام که دست تر است و گفت حضرت
پیغمبر ص که وقتی طعام خورید باید که پاک نکنید دست خود را بدستمال تا آنکه بلیسید دست خود را
روایت که باید که پیش از طعام اول صاحب منزل دست بشوید و بعد از آن کسی که بجانب راست بشوید
اوست و بعد از طعام ابتدا کنند از آنکس که بر جانب چپ صاحب منزلست بدرستی که صاحب
منزل سزاوارتر است بصبر کردن بر بوی طعام و دست خود را پاک کنند بعد از دست
شستن بدستمال و مانند آن روایت که امام جعفر صادق ع پاک کرد دست خود را از
طعام پیش از دست شستن مالید دست خود را بر سر و روی خود پیش از آنکه پاک کند بدستمال
و گفت اللهم اجعلنی ممن لا ترهق وجوههم قتر و لا ذلة و گفت امام جعفر صادق ع دست
شستن پیش از طعام و بعد از طعام میبرد درویشی را همچنانکه دم آهنگر میبرد چرک آهن

و بفراغت میگذراند مادام که زنده است و فرشتگان طلب آمرزش میکنند برای آنکس
که میلیسد انگشت خود را در آخر طعام روایت که امام جعفر صادق ع مکروه میداشت نزد
دست شستن برداشتن طشت را پیش از آنکه پر شود و چون پر میشد آب آنرا میریختند و گفت
امام جعفر صادق ع که کسی که دوست میدارد که بسیار شود خیر در منزل او باید که دست خود را
بشوید پیش از طعام و بعد از طعام بدرستی که چنین کند بفراغت بگذراند مادام که زنده
است و عافیت یابد از زحمتی که در بدن اوست و نیز گفت وقتی دست خود را بشوئید بعد
از طعام باید که بمالید بر چشمهای خود دست تر را بدرستی که امانست از درد چشم و گفت
صفوان الجمال که ما بودیم نزد ابی عبد الله ع که خوان طعام آوردند پس خادم آمد
و آب دست شستن آورد و آنحضرت دست و خادم خواست که مندیل بآنحضرت بدهد
که دست خود را خشک کند آنحضرت قبول نکرد و گفت ما دست خود را نشستیم از آنجهة که
دست ما تر باشد در وقت طعام خوردن و گفت ابو عبد الله ع که دست شستن پیش از
طعام و بعد از طعام میبرد درویشی را و زیاده میکند روزی را و منقولست از کتاب تهذیب الاحکام
که گفت ابو جعفر ع که دست شستن پیش از طعام و بعد از طعام میبرد درویشی را و گفت طعام
یونس که یک نوبت ابو الحسن ع بمنزل من آمد چون طعام حاضر شد طشتی آوردند که آنحضرت
دست بشوید و آنحضرت در صدر مجلس بود و گفت ابتدا کن بآنکسی که در جانب راست
تست چنین یک دست شست خواست که غلام بردارد طشت را آنحضرت گفت بگذار
طشت را تا دیگران هم دست بشویند و گفت مرادکه دیدم ابا الحسن ع را که وقتی دست میشست
پیش از طعام دست خود را خشک نمیکرد بدستمال و وقتی که دست میشست بعد از طعام
دست خود را بدستمال خشک میکرد و در کتاب موالید الصادقین آورده است که حضرت پیغمبر ص

وقتی فارغ

وقتی فارغ میشد از دست شستن بعد از طعام میمالید دست تر را بر روی خود و میگفت الحمد
لله الذی هدانا و اطعمنا و سقانا و کل بلاء صالح اولانا فصل سیم در آداب چیز خوردن و آنچه متعلقست
بآن منقولست از کتاب طب الائمه که گفت امیر المؤمنین ع یاد کنید خدا تعالی را نزد طعام
خوردن و سخنان بیهوده مگوئید وقت طعام خوردن بدرستی که طعام نعمتیست از نعمتهای
خدا تعالی و واجبست بر شما حمد و ثنا و شکر گفتن بر نعمتهای خدا تعالی و نیکو عمل کنید بنعمت پیش
از آنکه فارغ شوید از نعمت بدرستی که نعمت چون بر طرف شود گواهی میدهد بر صاحب خود
بآن عملی که با او کرده است و نیز گفت وقتی بنشینید بطعام خوردن باید که بنشینید همچو نشستن
بنده ها و طعام بخورید بر روی زمین و چهار زانو منشینید بدرستی که خدا تعالی دشمن میدارد
چهار زانو نشستن را و خشم میکند بر کسی که چهار زانو می نشیند و گفت امام جعفر صادق ع که
بسیار مکث کنید در طعام خوردن بدرستی که این ساعتیست که حساب نمیشود از عمر شما و منقول
از کتاب من لا یحضره الفقیه که روایت کرده است امام جعفر صادق ع از پدران خود ع که گفت
امام حسن ع که در مایده دوازده خصلتست که واجبست بر هر مسلمانی که بداند آنها را چهار
از آن خصلتها واجبست و چهار سنتست و چهار ادب اما آنچه واجبست شناختن آنست
که این نعمت از خدا تعالی است و راضی شدنست بآنچه خدا تعالی باو داده است و بسم الله
گفتن است پیش از طعام و شکر گفتن است بعد از طعام و اما آن چهار که سنتست
دست شستن است پیش از طعام و نشستن بر جانب چپ و طعام خوردن به سه انگشت و لیسیدن
انگشتان و اما آنچه ادب است طعام خوردنست از پیش خود و لقمه خورد برداشتن و بسیار
خائیدن و کم نظر کردن در روی مردمان وقت طعام خوردن و گفت عمر بن قیس که رفتم نزد
ابی جعفر ع بمدینه در پیش آنحضرت خوانی بود و آنحضرت طعام میخورد پرسیدم که چه عمل میباید

کرد با خوان طعام آنحضرت گفت هرگاه نهی بسم الله بگو و هرگاه برداری آنرا الحمد لله بگو
خدا تعالی را و بخور از کردن خوان نیست آن عملی که بیاید کردن بخوان طعام و گفت محمد بن
ولید که طعام خوردم نزد ابی جعفر ع تا آنکه فارغ شدم از طعام خوردن و خوان برداشتند
پس میخواست غلام که آنچه ریخته بود از طعام بر زمین بر دارد آنحضرت گفت آنچه در صحرا
بیفتد از طعام بگذار اگرچه ران گوسفندی باشد و آنچه در خانه بیفتد بر دار کن و بردار آنرا
و گفت رسول خدا ص که کسی که بیابد ریزه طعامی یا خرمائی و بخورد آنرا هنوز آنچه در شکم او باشد
که خدا تعالی بیامرزد او را روایت کرده است امام رضا ع از پدران خود ع که رسول خدا ص گفت
که آنچه می افتد از خوان طعام کابین حور عین است روایت است که امام جعفر صادق ع مکروه
میداشت بدست چپ چیزی خوردن را و آب میدادن و بدست چپ چیزی گرفتن و گفت حضرت
پیغمبر ص با امیر المؤمنین ع که یا علی در وقت طعام خوردن ابتدا بکن بنمک و ختم کن بنمک بدرستیکه
که شفا است از هفتاد درد که از جمله آنها دیوانگی و خوره و درد حلق و درد دندان و شکم است
و گفت ابن عباس که حضرت پیغمبر فرمود که سه بار انگشت نمک زدن و خوردن پیش از
طعام و بعد از طعام دور میکند از بنی آدم هفتاد نوع بلا را که از جمله آنها دیوانگی و خوره
و برص است و گفت امیر المؤمنین ع که ابتدا کنید بنمک در طعام خوردن پس اگر بدانند مردمان
بدانند که چه خاصیت در نمک اختیار کنند نمک را و بگذارند تریاق فاروق را و گفت
ابو عبد الله ع که ما ابتدا میکنیم بنمک و ختم میکنیم بسرکه و گفت حضرت پیغمبر ص که خوب نان خورش
نیست سرکه محتاج نمیشود اهل آن خانه که سرکه باشد و گفت امام جعفر صادق ع که رسول خدا ص در آنخانه
فرمود که هرگاه مائده نهند چهار فرشته در گرد او در آیند پس وقتی که بنده بسم الله بگوید
از فرشتها میگویند شیطان که بیرون رو ای فاسق که دستی نیست ترا بر اهل این طعام و هرگاه

فارغ شدند

فارغ شدند از طعام خوردن و گفتن الحمد لله آن فرشتها میگویند که اینها قومی اند که خدا تعالی
نعمت داد بایشان و ایشان شکر آن نعمت گفتند و هرگاه بنده بسم الله نگوید
آن فرشتها میگویند بشیطان که ای فاسق نزدیک شو و طعام بخور با ایشان و هرگاه خوان
طعام بر داشتند و حمد نگفتند خدا تعالی را آن فرشتها میگویند که این قومی اند که خدا تعالی بایشان
نعمت داد و ایشان فراموش کردند از پروردگار خود و شکر آن نعمت نگفتند و گفت
حضرت پیغمبر ص با امیر المؤمنین ع یا علی هرگاه طعام میخوری بسم الله بگو و بعد از آن شروع کن در
طعام خوردن و چون فارغ شوی از طعام خوردن الحمد لله بگو بدرستی که آن دو فرشته که موکل
تواند حسنات می نویسند برای تو تا وقتی که طعام تمام شود و گفت امیر المؤمنین ع که هر که بسم الله بگوید
نزد طعام خوردن من ضامنم که آن طعام او را ضرر نکند ابن الکوا گفت با امیر المؤمنین ع دوش
طعامی خوردم و بسم الله گفتم ضرر کرد آن طعام مرا آنحضرت گفت که چند نوع طعام خوردی
و بر بعضی بسم الله گفتی و بر بعضی بسم الله نگفتی از آن جهت ضرر یافتی ای لئیم و گفت امام جعفر صادق ع
که آنکسی که چند نوع طعام نزد او حاضر شود و او فراموش کند بسم الله گفتن را و نزد خوردن
هر یک از طعامها چون بیادش آید بگوید بسم الله اوله و آخره و نیز گفت که هرگز طعام در
معده من ضایع نشد بجهة آنکه هرگاه طعام خوردم ابتدا به بسم الله کردم و چون فارغ شدم
از طعام الحمد لله گفتم و نیز گفت که وقتی که کسی سیر شد نفس طغیان میکند پس باید که کسی
آنقدر طعام نخورد که سیر شود و گفت امیر المؤمنین ع به پسر خود امام حسن ع که ای پسر من لقمه
که از طعام بخوری خواه گرم و خواه سرد و هر شربت و جرعه که بیاشامی باید که پیش از آن
بگوئی اللهم انی اسئلک فی اکلی و شربی السلامة من وعکه والقوة به علی طاعتک وذکرک
وشکرک فیما بقیته فی بدنی وان تشجعنی بقوتها علی عبادتک وان تلهمنی حسن التحرز

من معصیتک بدرستی که اگر این کار بکنی ایمن میشوی از مشقت و سختی روایت است که چون
خوان طعام نزد رسول خدا ص می نهادند میگفت اللهم اجعلها نعمة مشکورة تصل بها نعمة
الجنة روایت است که حضرت پیغمبر ص وقتی که دست خود بر طعام نهاد میگفت بسم الله بارک
لنا فیما رزقتنا وعلیک خلفه روایت است که امام زین العابدین ع چون طعام میخورد میگفت
الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا وایدنا وآوانا وانعم علینا وافضل الحمد لله الذی یطعم
ولا یطعم و گفت امام محمد باقر ع که سلیمان وقتی که فارغ میشد از طعام خوردن میگفت اللهم
اکثرت واطبت فزد وشبعت واردت و گفت امام جعفر صادق ع وقتی که طعام میخورد
میگفت الحمد لله الذی اطعمنا فی جایعین واخذ منا فی عافیتین وفضلنا کثیر من العالمین
و گفت حضرت پیغمبر ص که وقتی برداشته شود خوان طعام بگو الحمد لله رب العالمین اللهم
اجعلها نعمة مشکورة و منقول است از کتاب نجاة که وقت طعام خوردن میباید خواند این دعا
که الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم ویجیر ولا یجار علیه ویستغنی ویفتقر الیه لک الحمد علی ما
ما رزقتنی من طعام وادام فی یسر وعافیة من غیر کد منی ولا مشقة بسم الله خیر الاسماء
رب الارض والسماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه داء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء وهو السمیع العلیم اسعدنی من مطعمی هذا الخیره واعذنی من شره وامتعنی بنفعه
وسلمنی من ضره روایت است که نزد فارغ شدند از طعام میباید خواند الحمد لله الذی و
اطعمنی فاشبعنی وسقانی فاروانی وصانتی وحمانی الحمد لله الذی عرفنی البرکة والیمن بما لله
اصبته وتبرکته ومنه اللهم اجعله هنیئا ولا وبیا ولا دویا وابقنی بعد سویا قویا علی الشکر
لک محافظا علی طاعتک وارزقنی رزقا دارا واعشنی عیشا قارا واجعلنی بارا کا
واجعل ما یتلقانی فی المعاد مبهجا سارا برحمتک یا ارحم الراحمین منقول است از کتاب

بصایر که

بصایر که روایت کرده است محمد بن جعفر الهاشمی از پدر خود و پدر او روایت کرده است
از پدر خود و گفت که حج کردم و با من جماعتی از یاران من بودند پس آمدیم بحوالی مدینه
و قصد کردیم که جائی فرود آئیم پس استقبال کرد ما را غلام امام موسی ع و سوار بود بر
دراز گوشی سبزی و از عقب او طعام آوردند و ما فرود آمدیم در نخلستان و آنحضرت
فرود آمد در آن منزل و فرمود که گردانیدند طشت و آب آوردند که دست بشویند آنحضرت
اول هر دو دست خود را شست و فرمود که گردانیدند طشت را بجانب راست آنحضرت
تا آنکه رسید باخر مجلس و بعد از آن گردانیدند طشت بجانب چپ آنحضرت تا آنکه
رسید باخر مجلس و بعد از آن طعام پیش آوردند آنحضرت ابتدا بنمک کرد و گفت بسم
الله الرحمن الرحیم بگوئید و بعد از آن سرکه آوردند و بعد از آن فرمود که شانه گوشت بریان
آوردند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید و بخورید بدرستی که این طعامیست که حضرت پیغمبر ص
دوست میداشت و بعد از آن فرمود که سرکه در روغن زیتون آوردند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
بگوئید و بخورید بدرستی که حضرت فاطمه دوست میداشت این طعام را و بعد از آن فرمود که
سکباج آوردند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید و بخورید بدرستی که امیر المؤمنین ع دوست
میداشت این طعام را و میگفت که سکباج قلیه ترشیست که از سرکه و گوشت و پیاز و ادویه
حاره می پزند و بعد از آن فرمود که گوشت بریانی که در رو بادنجان بود آوردند و گفت بسم
الله الرحمن الرحیم بگوئید و بخورید بدرستی که امام حسن ع دوست میداشت این طعام را و
بعد از آن فرمود که دوغ ترشی آوردند که در آن نان ترید کرده بودند و گفت بسم الله الرحمن
الرحیم بگوئید و بخورید بدرستی که امام حسین ع دوست میداشت این طعام را و بعد از آن فرمود
که گوشت یخنی آوردند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید و بخورید بدرستی که امام زین العابدین ع دوست

میداشت این طعام را و بعد از آن فرمود که پهلوی گوشتی آوردند که با دارد‌های گرم پخته بودند
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید و بخورید بدرستی که امام محمد باقر ع دوست میداشت این
طعام را و بعد از آن فرمود که خاگینه آوردند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید و بخورید بدر
ستی که دوست میداشت این طعام را ابوجعفر ع و بعد از آن فرمود که حلوا آوردند و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید و بخورید بدرستی که من دوست میدارم این طعام را و بعد از آن
فرمود که خوان طعام برداشتند پس خواست یکی از ما که برچیند آنچه ریخته بود از خوان طعام
آنحضرت منع کرد و گفت آنچه در خانه‌ها می افتد از خوان طعام برمیباید چیدن اما در
که صحراست آنچه می افتد از خوان طعام برای مرغان و حیوانات میباید گذاشت و بعد از آن
فرمود که خلال آوردند و گفت که طریق خلال کردن آنست که اول بگردانید زبان را در
دهن خود و آنچه جدا شود بزبان فرو برید و آنچه بزبان جدا نشود بخلال جدا کنید و بیرون
آورید از دهن و بیندازید و بعد از آن طشت و آب دست شستن طلبید و اول ابتدا کرد که
بجانب چپ آنحضرت نشسته بود دست شست پس تا آخر مجلس از جانب چپ دست شستند
و بعد از آن آنحضرت دست شست و بعد از آن کسی که بجانب راست آنحضرت نشسته بود
دست شست پس تا آخر مجلس از دست راست شستند و بعد از آن آنحضرت گفت
ای عاصم شما چگونه با یکدیگر آمیزش و نیکوئی میکنید عاصم که نیکوتر از وجهی آنحضرت گفت که
آیا یکی از شما در وقت تنگی بمنزل برادر مومن خود بیاید و بگوید کیسه زر او را بیرون آرید
پس آورند و کسی بردارد آن کیسه را و آنمقدار زر که احتیاج دارد بردارد آیا آن
برادر مومن را بدی آید گفت عاصم که آری آنحضرت گفت آمیزش نزد شما هست به نیکوئی بد و خیر
دعوات از کتاب طب الائمه که گفت ابوعبدالله ع که چیزی مخور در وقت راه رفتن مگر آنکه

ضرورت باشد

ضرورت باشد و گفت عمر بن ابی شعبه که دیدم ابا عبدالله را که تکیه کرده چیزی میخورد و گفت
رسول خدا ص تکیه کرده چیزی نخورد تا از دنیا رحلت فرمود و گفت امیرالمومنین ع هر چیزی که
افتد از خوان طعام بدرستی که درد شفاست از هر دردی مر کسی را که طلب شفا کند با آن
دعوات از کتاب فردوس که گفت انس که حضرت پیغمبر ص فرمود که کسی که بخورد آنچه
می افتد از خوان طعام البته بگذرانند مادام که زنده باشد و عافیت یابد از جذام فرزند
او و فرزند فرزند او و گفت حضرت پیغمبر ص ابو ایوب انصاری را که میچید آنچه از خوان
طعام ریخته بود آنحضرت که برکت ترا ابو ایوب گفت اگر غیر من این کار بکند برکت هست ترا
او را آنحضرت گفت بلی کسی که این کند که تو کردی آنچه در حق تو گفتم در حق او نیز هست
و آنحضرت گفت که کسی که این کار کند نگاه دارد خدای تعالی او را از دیوانگی و جذام و برص کار
و زرد آب دیده و گفت عالم آل محمد ص آن امام محمد باقر ع که سه چیز است که
حساب نمیکنند آنرا بر مومن طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زن صالحه که یاری کند
او را و محفوظ ماند نسب آن زن و دین او و گفت امیرالمومنین ع که بگذارید طعام گرم را
که سرد شود تا بتوانید خورد بدرستی که نزد رسول خدا ص طعام گرم آوردند آنحضرت
گفت بگذارید که سرد شود تا بتوانید خورد بدرستی که خدای تعالی آتش را طعام نکرده است
ما را و برکت در طعام سرد است و در گرم برکت نیست و گفت حضرت پیغمبر ص کسی بلند کند کاسه را
و صلوات بفرستد فرشته‌ها دعا کنند برای او که روزی او فراخ شود و بنویسند برای او حسنات
بسیار روایت که کسی که طعام بخورد در وقتی که معده او خالی باشد از طعام و نیکو جوا
بند طعام را و ترک طعام خوردن کند و هنوز میل داشته باشد و نگاه ندارد غایط را
در وقتی که تقاضا کند بیمار نشود مگر بیماری موت و گفت امام جعفر صادق ع که هر گاه می آورند برای

حضرت پیغمبر ص میوه نوبار را آنحضرت میبوسید آنرا و بر چشم خود می نهاد و میگفت اللهم ارینا اوله
کما اریتنا اوله فی عافیة فارنا آخره فی عافیة یعنی بار خدایا نمودی بما اول این میوه را با عافیت پس بنما آخر
او را با عافیت روایت که نزد او زینت خواب کردن هر کسی ... بسیار پر باشد مگر آنکه تنگ
پر باشد بدرستی که پری بسیار است بفراغت تر خواب میکند و خوشبوتر میشود دهان او و گفت حضرت
پیغمبر ص که عجب است از کسی که خود را نگاه میدارد از طعام از ترس درد و بیماری که چون نگاه نمیدارد
خود را از گناه از ترس آتش جهنم دعوات از کتاب تهذیب الاحکام که گفت امام جعفر صادق ع
وقتی که بطلبید شما را بطعامی باید که نبرید فرزند خود را همراه خود بدرستی که اگر چنین کنید آنچه بخورد
حرام است و بمنزل عاصی و گناهکار بروید و نیز گفت که رسول خدا ص فرمود که کسی که بیشتر
آروغ زند بجهت بسیار طعام خوردن گرسنگی او بیشتر خواهد بود در روز قیامت روایت که حاضر
شود خوان طعام نزد جماعتی و یکی از آن جماعت بسم الله بگوید کافیست از همه روایت که وقتی که
خوان طعام نهاده شود بسم الله بگوئید و وقتی که طعام میخوری بگو بسم الله علی اوله و آخره و چون خوان
طعام برداشته شود الحمد لله بگو روایت که هر گاه چند رنگ طعام حاضر شود بسم الله بگو نزد هر
طعامی راوی میگوید که گفتم که اگر فراموش کنم چه کنم آنحضرت گفت هر گاه بیاد تو آید بگو بسم الله
علی اوله و آخره و گفت امام رضا ع هر گاه طعام بخوری بعد از آنکه فارغ شدی از طعام خوردن باید
که بر پشت بخوابی و پای راست را بر بالای پای چپ نهی و گفت امام جعفر صادق ع که بسیار چیزی خوردن
مکروه است روایت که کسی که بخورد طعامی که او را نطلبیده باشند پس گویا که آن طعام
پاره از آتش است دعوات از کتاب زهد امیرالمومنین ع که روایت کرده است ابو
عبدالله از پدران خود ع که گفت امیرالمومنین ع که نگاه دارید خود را از گناه که هیچ بلیه و مصیبت و اندوه و مصیبت
و شنیع تر از گناه نیست و محروم نمیشود کسی از روزی مگر بگناه و گناه سبب حزن و اندوه و

و بلیت میشود چنانکه خدای تعالی فرموده است که و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو
عن کثیر یعنی آن مصیبتی که بشما میرسد بجهت کسب شماست و حال آنکه خدای تعالی عفو میکند بسیاری
از گناهان شما را و گفت امیرالمومنین ع که بسیار یاد کنید خدای تعالی را در وقت طعام خوردن و فحش
نکنید بدرستی که طعام نعمتیست از نعمتهای خدای تعالی و روزیست از روزیهای او و واجبست
بر شما حمد گفتن و شکر گفتن بر نعمتهای خدای تعالی و نیکو عمل کنید بنعمت پیش از آنکه فارغ شوید از نعمت
بدرستی که چون نعمت برطرف شود گواهی میدهد بر صاحب خود بآنچه که کرده است با او و کسی که خشنود
باشد از خدای تعالی باندک از روزی خشنود میشود خدای تعالی از او باندک عمل و بپرهیزید از تقصیر کردن در
عمل با حسرت بخورید در محل حسرت خوردن فایده ندهد و هر گاه برسید بدشمن در جنگ که سخن
کنید و بسیار یاد کنید خدای تعالی را و پشت بدشمن مکنید و مگریزید تا خدای تعالی غضب نکند بر شما
و مستوجب غضب خدای تعالی نشوید و کسی که خواهد که بداند که چگونه است قدر و منزلت او نزد خدای
تعالی باید نظر کند که چگونه است قدر و منزلت خدای تعالی نزد او در محل گناه کردن پس همچنانست
منزلت او پیش خدای تعالی دعوات از کتاب تهذیب الاحکام که گفت مروک بن عبید که گفتم
با امام جعفر صادق ع که اگر مردی بگذرد بر زراعتی جایز است که خوشه از آن زراعت تصرف کند
آنحضرت گفت نه گفتم خوشه چه چیز است که جایز نباشد تصرف کردن آنحضرت گفت هر کسی که بگذرد
بر زراعتی و خوشه باقی نمیماند از آن زراعت چیزی دعوات از کتابی که جمع کرده است پدر
من در آداب که گفت فضل بن یونس که روزی در منزل خود بودم خادم من آمد و گفت
که در در سرا مردیست که کنیت او ابوالحسن است و نام او موسی بن جعفر گفتم ای غلام اگر این
مرد آنکس است که من گمان میبرم تو آزادی قربة الی الله پس پیش رفتم آنکس بود که من گمان
برده بودم گفتم فرود آی ای سید من آنحضرت فرود آمد و در آمد در مجلس خواستم که آنحضرت

را در صدر مجلس نشانم گفت ای فضل صاحب منزل سزاوارتر است بصدر مجلس مگر آنکه
در میان قوم مردی از بنی هاشم باشد پس گفتم که فدای تو گردم تو از بنی هاشمی چیزی نشست گفتم
فدای تو گردم حاضر شده است طعامی برای اصحاب اگر میخواهی بیاریم آنحضرت گفت ای فضل
مردمان میگویند که این طعامیست که بهجر رسیده است و مکروه میدارند خوردن این طعام را
اما نزد من قصوری ندارد پس فرمودم غلام را که طشت آورد و نزدیک آنحضرت رفت آنحضرت
گفت الحمد لله الذی جعل لکل شیء حدا یعنی سپاس و ستایش مر خدای را که تعیین کرده است برای
هر چیزی حدی و قاعده گفتم فدای تو گردم قاعده دست شستن چیست آنحضرت گفت قاعده دست شستن
پیش از طعام آنست که ابتدا کند بآن صاحب منزل تا آنکه خوشحال شوند مهمانان چون
نهاد پیش آنحضرت آنحضرت بسم الله گفت و چون طشت را برداشت آنحضرت حمد گفت خدای تعالی
را و بعد از آن خوان طعام آورد گفتم چیست قاعده این آنحضرت گفت بسم الله گفتن وقتی
که نهید خوان طعام را و حمد گفتن خدای تعالی را وقتی که بردارند خوان را و بعد از آن خلال آورد
گفتم قاعده خلال کردن چیست آنحضرت گفت شستن سر خلال تا آنکه گوشت بن دندانها را
خونین نکند پس کوزه آب آورد گفتم قاعده آب خوردن چیست آنحضرت گفت که قاعده آنست
که از پیش دسته و از آنجا که شکسته باشد آب نخورند بدرستی که این هر دو جای نشستن شیطانست
هرگاه خواهی آب بخوری بسم الله بگو و چون فارغ شوی از طعام خوردن ای فضل میباید که
صاحبخانه بعد از همه دست بشوید پس آنحضرت گفت که خلیفه فرموده است که تو ده هزار درهم
بفلان جماعت بده و من میخواهم که این مبلغ را نقد بایشان بفرستی گفتم فدای تو گردم اگر این زر
از دست من بیرون رود باز بمن نخواهد رسید آنحضرت گفت چون تو نقد بفرستی بایشان باز بتو خواهد
رسید و اگر نرسد بتو عوض خواهد کرد انشاء الله تعالی و گفت حضرت پیغمبر(ص) که چیزی خوردن در بازار

از دنائت

از دنائت و پستی است روایت که گفت مردی برسول خدا(ص) یا رسول الله ما طعام میخوریم
و سیر نمیشویم آنحضرت گفت که شما جدا جدا طعام میخورید بجهة آن سیر نمیشوید یکجا جمع شوید در
طعام خوردن و بسم الله بگوئید تا خدای تعالی شما را برکت دهد و گفت ابن عمر که رسول خدا(ص)
فرمود که هرگاه خوان طعام پیش کسی بیارند باید که از پیش خود بخورد و از پیش کسی که با او
طعام میخورد نخورد و از میان طعام نخورد بدرستی که برکت در میان طعام است و باید
که کسی که با کسی طعام میخورد دست از طعام باز ندارد و اگر چه سیر شده باشد بدرستی که اگر
چنان کند کسی که با او طعام میخورد خجل میشود و شاید که هنوز سیر نشده باشد و گفت انس
که رسول خدا(ص) طعام نخورد بر خوان و نه در پیاله خورد و نان تنک نخورد کسی گفت با انس
که بر چه چیز طعام میخورد آنحضرت انس گفت بر سفره و منقولست از کتاب روضة الوا
عظین که روایت کرده امیر المؤمنین(ع) که گفت ابو جحیفه که گفت در خدمت حضرت پیغمبر(ص) بودم
و من آروغ میزدم بجهة آنکه طعام بسیار خورده بودم آنحضرت گفت یا ابا جحیفه طعام کمتر بخور
بدرستی که آنها که سیرترند در دنیا گرسنه‌تر خواهند بود در روز قیامت و گفت حضرت پیغمبر(ص)
که نور حکمت در گرسنگیست و دوری از خدای تعالی در سیریست و نزدیکی بخدای تعالی در دوستی
مسکینان و درویشانست و در نزدیکی بایشان روایت که باید که نمیرانند دلهای خود را
به بسیار خوردن طعام و آب بدرستی که دلها میمیرند بجهة بسیاری طعام و آب همچنانکه زرا
عتها ضایع میشود بجهت بسیاری آب روایت که سیر مخورید بدرستی که نمیماند نور معرفت در
دلهای شما و کسی که شب برخیزد و دو نماز گذارد و اندرون او خالی باشد از طعام شب
بروز می‌آورند حور عین در گرد او روایت که پرسیدند از رسول خدا(ص) چه چیز است که بیشتر
مردمان را بدوزخ میبرد آنحضرت گفت شکم و فرج و نیز آنحضرت گفت که کسی که طعام حلالی

میخوردی رسید بر سر او فرشته در وقت طعام خوردن و استغفار میکنند برای او تا آنکه فارغ
شود از طعام خوردن روایت که هرگاه لقمه حرامی بخورد لعنت میکند بر او فرشته که در آسمان
و زمینست و مادام که آن لقمه در اندرون اوست حق تعالی باو نظر نکند و کسی که لقمه از حرام
بخورد سزاوارست بغضب خدای تعالی و اگر توبه کند خدای تعالی قبول میکند توبه او را و اگر بی
توبه بمیرد دوزخ سزاوارتر است باو فصل چهارم در آداب شرب و آنچه متعلق است
بآن و منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که حضرت پیغمبر(ص) گفت که ظرف طلا و نقره متاع
جماعتیست که یقین ایشان بخدای تعالی درست و گفت امام جعفر صادق(ع) که سزاوار نیست آب
میدان از ظرف طلا و نقره و گفت امام محمد باقر(ع) که چیزی مخورید در ظرف طلا و نقره روایت که
ابو عبد الله(ع) مکروه میداشت آب میدان در ظرف طلا و نقره و قدح نقره کوفت و مکروه
میداشت که روغن بمالند از روغندان نقره کوفت و شانه کنند از شانه نقره کوفت و
آب را که ناچار باشد آب میدان از قدح کوفت باید که دور گرداند دهان خود را از موضع نقره
روایت که ابو عبد الله(ع) آب طلبید برای آنحضرت قدحی از روی آوردند که در دور آن کوکبیس
گفتند بعضی از اهل مجلس بعضی که عباد بصری مکروه میداشت آب خوردن از قدحی که
از روی باشد آنحضرت گفت که از وی پرسید که این قدح از طلاست یا از نقره که مکروه میدارد
آب خوردن را در او روایت که پرسیدند امام جعفر(ع) را از آب خوردن بیکدم آنحضرت گفت
کسی که بتو آب میدهد اگر بنده است سه دم آب بخورد و اگر آزاد است بیکدم آب بخور در
روایتی دیگر آمده است و این روایت اصح است که آنحضرت گفت که سه دم آب خوردن
بهتر است از یکدم و آنحضرت مکروه میداشت که بخورد مثل الطریق شتر و دعا میباید خواند بعد از
آب خوردن الحمد لله الذی منزل الماء من السماء مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء و گفت امام جعفر صادق

که آمدند نزد

که آمدند نزد پدر من جماعتی و گفتند که فرموده که هر چیزی را حدیست گفت پدر من که بلی بعد از آن
آب طلبید که ایشان بخورند گفتند یا ابا جعفر کوزه هم چیزیست از آن چیزها و حد دارد گفت بلی
گفتند حد او چیست گفت حد او اینست که آب بخوری از میان لب کوزه و ذکر خدای تعالی
بگوئی و به سه دم آب بخوری و هر دم آب که بخوری حمد خدای تعالی بگوئی و آب نخوری از نزدیک دسته
کوزه بدرستی که شیطان از آنجا آب میخورد و بعد از آب خوردن بگوئی الحمد لله الذی سقانا
ماءً عذبا و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و در روایتی دیگر واقع شده است که آن دعا را که گذشت
میباید خواند باین دعا که اللهم اسقنی فارونی فاعطنی فاقض عنی و عافنی و کفنی اللهم
اجعلنی ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و تسعده بموافقته برحمتک یا ارحم الراحمین
و گفت عبد الله بن مسعود که رسول خدا به سه دم آب میخورد و پیش از هر دم بسم الله میگفت و بعد
از هر دم شکر میگفت خدای تعالی را و گفت انس که حضرت پیغمبر(ص) نهی کرده است از ایستاده آب
خوردن و نیز گفت انس که آنحضرت آب خورد روایت که پرسیدند از امام جعفر صادق(ع) که
طعم آب چیست آنحضرت گفت طعم آب زندگانیست و گفت امام جعفر صادق(ع) باید که به سه دم آب
بخورید و در هر دم شکر بگوئید اول شکر بگوئید برای آب خوردن دوم بجهة راندن شیطان و سیم
بجهة شفای آب در اندرون شما و گفت ابن عباس که دیدم رسول خدا(ص) را که آب خورد بدو دم
روایت که پرسیدند از امام موسی(ع) که چیست حد ظرفی که از او آب میخورند آنحضرت گفت که حد
او آنست که از موضع شکسته آب نخورند که بدرستی که جای نشستن شیطانست پس وقتی که آب
میخوری بسم الله بگو و چون فارغ شوی از آب خوردن حمد بگو خدای تعالی را و گفت عمرو بن قیس که رفتم نزد
ابو جعفر(ع) بمدینه و در پیش آنحضرت کوزه نهاده بود گفتم بآنحضرت که حد کوزه چیست گفت حد کوزه
آنست که بخوری از میان لب کوزه و بسم الله بگوئی و هرگاه کوزه را از دهن برداری حمد بگوئی

خداتعالی و به پرهیز از آب خوردن از نزدیک دسته کوزه بدرستی که جای نشستن شیطانست و گفت رسول خدا که وقتی که بیفتد مگس در ظرف شما باید که فرو برید تمام او را در ظرف بدرستی که در یک بال او درد است و در بال دیگر شفا است و مگس فرو میبرد در ظرف آن بالرا که درو درد است پس باید که فرو برید همه او را و بعد از آن او را بیرون اندازید فصل پنجم در آداب خلال کردن منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه که گفت وهب بن عبد ربه که دیدم ابا عبد الله را که خلال میکرد نظر کردم باو آنحضرت گفت رسول خدا خلال میکرد و دهن آنحضرت خوشبوی بود بجهة خلال کردن و روایت دیگر واقع شده است که از حق مهمان آنست که مهیا و آماده کند برای او خلال و گفت ابو عبد الله آنچه بزبان بیرون آری از میان دندانها فرو بر آنرا و آنچه بخلال بیرون آوری بیفکن از او را و گفت فضل بن یونس که پرسیدم امام موسی را از طریق خلال کردن آنحضرت گفت که طریق خلال کردن آنست که نشکنی سر خلال را تا آنکه خونی نکند گوشت بن دندانرا و گفت امام جعفر صادق که سرمه کشیدن خوشبو میکند دهن را و خلال کردن زیاده میکند روزی را منقولست از کتاب فردوس که گفت سعد بن معاذ که رسول خدا گفت که پاک کنید دهن خود را بخلال بدرستی که دهن شما مسکن دو فرشته است که موکل شمااند و نیک و بد شما را می نویسند و مداد و سیاهی آن دو فرشته آب دهن شما است و قلم ایشان خلالست و بدترین چیزها نزد آن دو فرشته طعامیست که در میان دندانها میماند منقولست از کتاب روضة الواعظین که گفت امیر المومنین که خلال کردن بچوب گز درویشی می آورد منقولست از کتاب طب الائمه که گفت امام رضا که خلال میکند بچوب نی و بچوب ریحان بدرستی که بحرکت می آورند رگ جذام را و روایت شده که رسول خدا خلال میکرد بهر چه میرسید مگر برگ درخت خرما و نی و نیز گفت رسول خدا رحمت کناد خداتعالی از امت من کسانی را که خلال میکنند در وقت وضو ساختن و بعد از طعام خوردن.

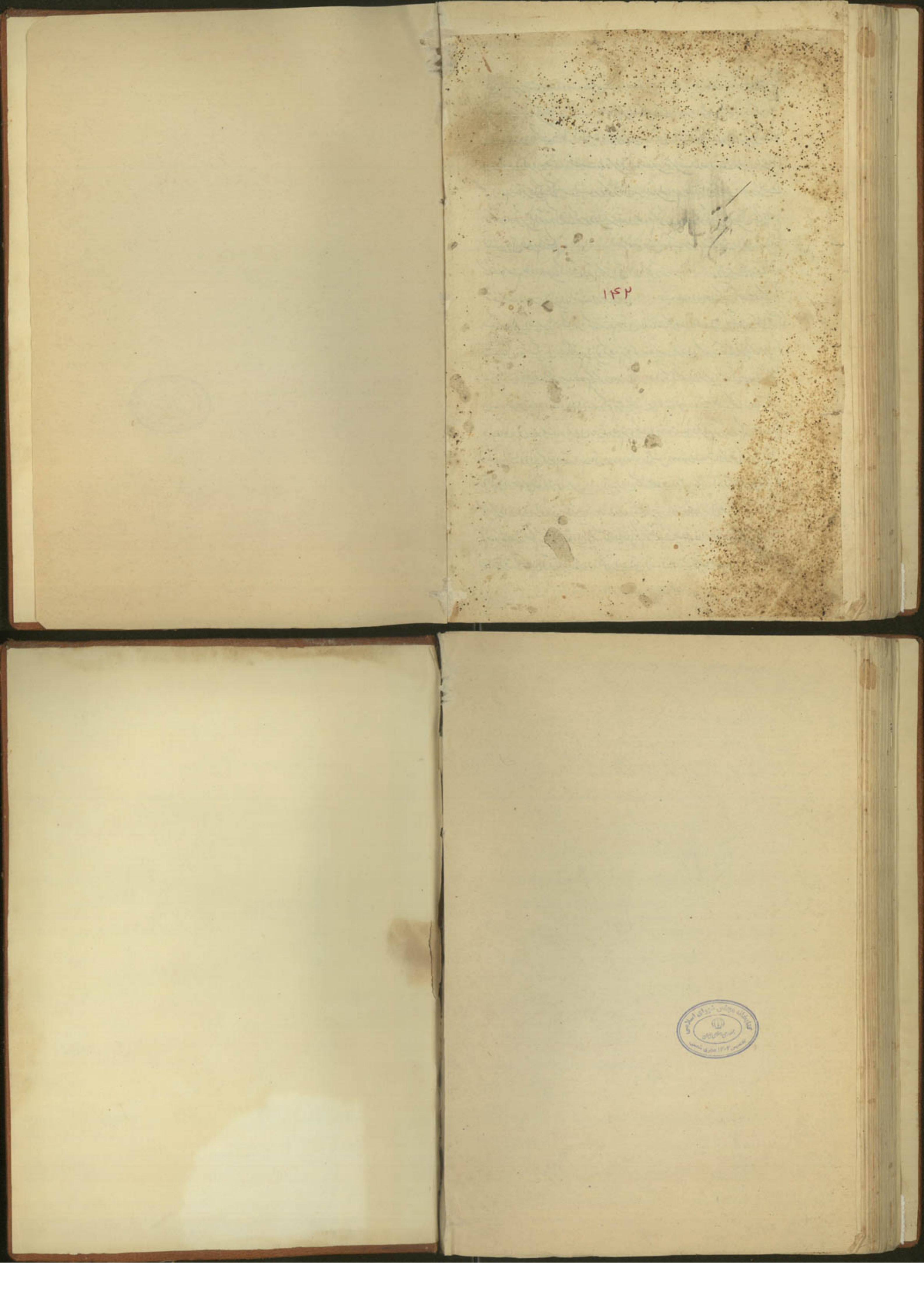
امام موسی

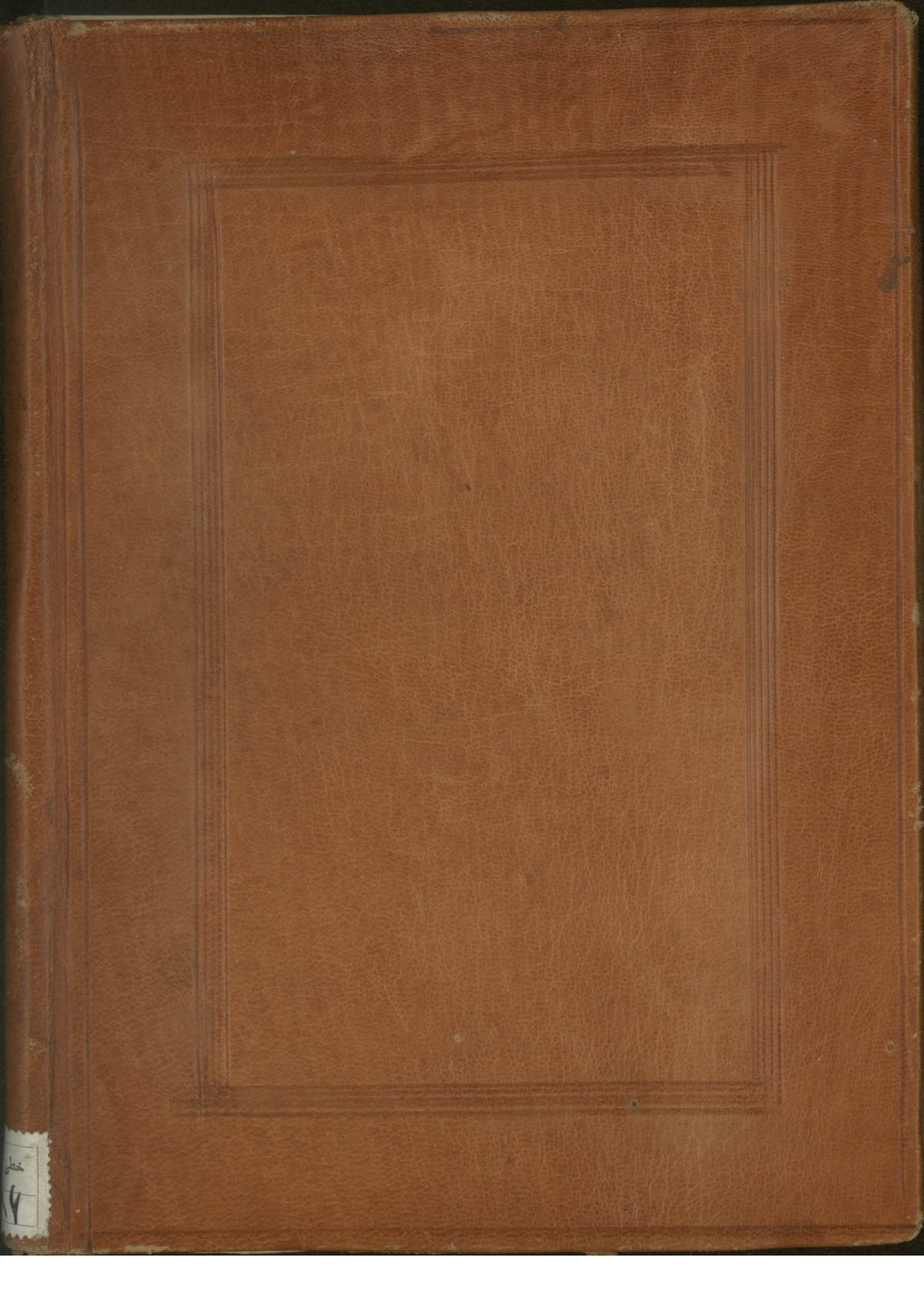
امام موسی که ندا میکند ندا کننده از آسمان و میگوید اللهم بارک فی الخلالین و المتخللین یعنی بارخدایا برکت ده آنکسانی را که در خانه ایشان سرکه باشد و آنکسانی را که خلال میکنند و سرکه بمنزله مرد صالحیست که دعا میکند برای اهل خانه ببرکت و گفت امام موسی که خلال را جبرئیل آورد برای حضرت پیغمبر با مسواک و گواه از آسمان و گفت امام جعفر صادق که رسول خدا فرمود که خلال کنید بعد از طعام بدرستی که خلال کردن بعد از طعام موجب صحت بدنست و دندانها و می افزاید روزی را منقولست از کتاب صحیفة الرضا که روایت کرده است امام رضا از پدران خود که گفت امام حسین که امیر المومنین منع فرمود ما را که بعد از خلال کردن آب بخوریم تا آنکه سه بار مضمضه کنیم و روایت کرده است محمد بن الحسن الدارمی که گفت یکی از ائمه علیهم السلام که آنکس که خلال کند به نی حاجت او بر آورده نمیشود تا هفت روز و گفت امام جعفر صادق که خلال مکنید به نی و اگر ناچار باشید پوست نی را بکنید و بعد از آن خلال کنید و روایت است که منع کرد رسول خدا از خلال کردن بچوب نی و گفت که آن بحرکت می آورد رگ خوره را و گفت امام موسی که رسول خدا فرمود که خلال کنید بدرستی که نیست هیچ چیزی بدتر نزد فرشتهها از اینکه ببینند در میان دندانهای بنده طعامی را و روایت است از انس که گفت رسول خدا که چه نیکوست از امت من آنکسی که خلال میکند و گفت حضرت پیغمبر که آنکس که استنجا کند باید که بعدد طاق استنجا کند پس آنکس که چنین کند نیکو کرده است و آنکسی که چنین نکند باکی نیست و آنکس که سرمه کشد باید که بعدد طاق سرمه کشد پس آنکس که چنین کند نیکو کرده است و اگر چنین نکند باکی نیست و آنکسی که طعام بخورد و خلال کند آنچه بخلال بیرون آید از میان دندانها باید که بخورد آنرا و آنچه بگردانیدن زبان بیرون آید باید که فرو برد آنرا مصنف کتاب مکارم الاخلاق میگوید که انتخاب کردم از کتاب طب الائمه چند فصل که لایق باین باب و الحاق کردم آنرا باین موضع به ترتیبی که مذکور خواهد شد فصل ششم در بیان زیاده واقع شده است در نان گفت امیر المومنین که اکرام کنید نانرا بدرستی که خداتعالی فرو فرستاده است برای آن برکتها

از آسمان و بیرون آورده است برای نان برکتها از زمین پرسیدند از آنحضرت که چیست اکرام نان آنحضرت گفت نان آنست که نبرند او را انتظار و پا بر بالای او ننهند و روایت است که اکرام کنید نانرا بدرستی که خداتعالی فرو فرستاده است برای نان برکتها از آسمان پرسیدند از آنحضرت که چیست اکرام نان گفت هرگاه نان حاضر شود انتظار چیزی دیگر نبرید و روایت است که حضرت پیغمبر این دعا میکرد که اللهم بارک لنا فی الخبز و لا تفرق بیننا و بینه یعنی بارخدایا برکت ده ما را در نان و جدائی میفکن میان ما و نان و گفت آنحضرت که اگر نان نمیبود نمیتوانستیم نماز گذاردن و روزه داشتن و ادا نمیتوانستیم کرد آنچه خداتعالی بر ما واجب کرده است و گفت امام جعفر صادق که اکرام کنید نانرا بدرستی که نان مخلوق شده است در میان عرش و زمین و نیز گفت که بنای بدن آدمی بر نانست در بیان نان جو گفت امام جعفر صادق که قوت رسول خدا از جو بود و حلوای آنحضرت خرما بود و نان خورش او روغن زیتون بود و گفت ابو الحسن که فضل نان جو بر گندم همچو فضل ماست که اهل بیتیم بر باقی مردمان و جمیع پیغمبران دعا کردند برای خورنده نان جو و طلب برکت کردند برای او و هر کسی که نان جو بخورد بیرون رود هر دردی که در اندرون او است و نان جو قوت پیغمبرانست و طعام نیکانست و نمیخواهد خداتعالی که بگرداند قوت پیغمبرانرا قوت بدحالان و گفت امام جعفر صادق که اگر در چیزی دیگر غیر از جو شفا بیشتر بود میگردانید خداتعالی جو را قوت پیغمبران در بیان نان برنج گفت امام جعفر صادق که هیچ چیز نفع دهنده تر نیست از برنج کسی را که اسهال داشته باشد بدرستی که برنج میکشد درد را از اندرون و نیز گفت که خوب دوا برنج خشک است و درد و هیچ دردی در مفرقه نیست و روایت است امام رضا از پدران خود علیهم السلام که گفت رسول خدا که بهترین طعامهای دنیا و آخرت گوشت و برنج است و روایت کرده است از ابو نافع که گفت یکی از ائمه معصومین که نیست چیزی نفع دهنده تر از برنج و نیست هیچ چیز که بماند در شکم از صباح تا شب بغیر از نان برنج در بیان نان گاورس و گفت ابو عبد الله که نیست در گاورس

نفعی باشد

نفعی باشد مر ... نرم تر و فایده دهنده تر است در معده فصل هفتم در بیان فایده آبها و گفت امام جعفر صادق که بهترین شربتهای اهل بهشت آبست و گفت ابو طیفور المتطبب که رفتم نزد ابو الحسن ماضی و منع کردم او را از آب خوردن آنحضرت گفت باکی نیست آب خوردن بدرستی که آب هضم میکند طعام را در معده و میبرد صفرا را و فرو مینشاند غضب را و می افزاید عقل را و میرباند حرارت را و گفت یاسر خادم که امام رضا فرمود که باکی نیست بسیار آب خوردن بر بالای طعام و بعد از آن آنحضرت هر دو دست خود را بهوا بلند کرد و گفت اگر مردی این مقدار طعام بخورد و آب بخورد بر بالای آن نیکو هضم نمیشود آن طعام در شکم در بیان زمزم گفت امام جعفر صادق که آب زمزم شفاست از هر دردی و در حدیث دیگر که شفاست هر دردی را که آن آب را بجهة آن درد بخورند در حدیثی دیگر واقع است که آب زمزم شفاست از هر دردی و امانست از هر ترسی در بیان آب ناودان خانه کعبه و گفت صادم که بیمار شد مردی از اصحاب تا آنکه نزدیک شد بمردن ملاقات کردم ابا عبد الله را آنحضرت گفت ای صادم چه شد حال فلانکس که بیمار بود گفتم فدای تو گردم نزدیک شده است بمردن آنحضرت گفت من آنجا می بودم باو آب ناودان خانه کعبه میدادم که بخورد صادم گفت بعد از آنکه آنحضرت فرمود که باین بیمار آب ناودان بده متوجه شدیم به آب ناودان پیدا نکنیم هر چند طلب کردیم نیافتیم در وقت طلب کردن ابری پیدا شد و رعد و برق پیدا شد و باران بارید رفتیم نزد کسانی که در مسجد الحرام بودند و یکدرهم دادم و یک قدح آب ناودان گرفتیم و آوردم و بآن بیمار دادم و از پیش او دور نشدم تا آنکه خورد و اثر آنرا با تمامی او خلاص شد از بیماری در بیان آب باران گفت حضرت امیر که بیاشامید آب باران را که بدرستی که پاک میگرداند بدن را و دفع میکند بیماریها را و خداتعالی فرموده است که و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام یعنی فرو فرستاد خداتعالی از طرف آسمان آبی تا پاک گرداند شما را بدان آب از حدث و جنابت و ببرد از شما وسوسه


١٤٢
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران


خطی